(هوالله تعالی)

(انتباه نامه اسلامی)

(تالیف حضرت ملاذ الاسلام حاج میرزا رضای شریعتمدار دامغانی دامت برکاته)

(رجب المرجب ۱۳۳۶ هجری)
مطابق ثور یونت ئیل ۱۳۹۷
ماه مه ۱۹۱۸

مطبعهٔ روشنائی : طهران خیابان علاء الدوله

(هوالله تعالی)

(انتبـاه نامه اسـلامی)

(تالیف حضرت ملاذ الاسلام حاج میرزا رضای شریعتمدار دامغانی دامت برکاته)

(رجب المرجب ۱۳۳۶ هجری)
مطابق ثور یونت ئیل ۱۳۹۷
ماه مه ۱۹۱۸

مطبعهٔ روشنائی : طهران خیابان علاء الدوله

[illegible]

١٢٩٧

[illegible]



آقای حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی
مؤلف محترم کتاب

(تقریظ نامهٔ وزارت جلیلهٔ معارف)

کتاب نفیس انتباه نامهٔ اسلامی تالیف جناب مستطاب شریعتمدار عالم نحریر آقای حاج میرزا رضا مجتهد دامغانی سلمه الله تعالی که در وزارت معارف بمورد مشاهده و مطالعه بر آمد معلوم می نماید که علمای مغتنم الوجود در گوشه و کنار موجود و همشان بترویج اساس شریعت وحفظ بیضهٔ اسلام مصروفست وازاین نقطه نظر کتاب وتألیف نفیس ایشان قابل ترحیب و تمجید است .

هرچند شاگردان مدارس ابتدائی از استدراك مطالب و مزایای عالیهٔ آن قاصرند ولی زحمات ایشان درخور استفادهٔ شاگردان متوسطه و معلمین میباشد ویقین است که طلاب جاهد وساعی ازمطالعه ومراجعهٔ آن بهره مند خواهند شد درتطبیق احکام اسلام و آیات مبارکهٔ قران واخبار واحادیث بااصول عقلی وفنون جدیده جناب مستطاب معظم له مراتب عالیهٔ فضل وهنر خودرا نموده اند وزارت معارف عموم مسلمین واهل ذوق واطلاع را بخواندن این کتاب ترغیب وتوصیه می نماید

نمره (۸۹٦) بتاریخ ۸ برج جوزا یونت ئیل ۱۲۹۷

حکیم الملك (وزارت معارف)

بسمه تبارك وتعالى شانه

ا) تکامل عقول رجحان ومزیت زندگانی اجتماعی را برحیات انفرادی بتدریج احساس کرده نوع بشررا بخروج از صورت توحش و بدویت الزام و حیات بحالت تمدن وحضریت را ایجاب نموده در طی تصادف باحتیاجات برای معاونت ومعاضدت همدیگر حاضر گشته و بدستجات کوچك کوچك تقسیم و رفته رفته انساع جرگهای تشکیل شده وعائله های ممتازه درتحت تاثیرات نژادی جغرافیائی تاریخی وغیره ملل متنوعه کنونی را ایجاد و همین مقدار از ترقی جامعهٔ بشریت بما یاد میدهد که ممکن است در آتیه ولو اینکه مضی قرنهالازم باشد عواطف ربانی معارف عمومی حس تنافر وتنازع را تضعیف ساخته وعناوین مشئومه موهومه وامتیازات مذمومه که هیئت بشری را معذب دارد مرتفع وسعادت نوعیه بسرحد کمال برسد

ب) تصادم وتزاحم آمال متباینه و تخالف و تضاد احوال متفاوته که بنام حدود شناخته میشود میزان تعادل وتساوی حقوق را برهم زده عالم انسانیت را خواهی نخواهی بقوانین ودساتیری محتاج ساخته است که در نتیجهٔ اجرای آنها دست تطاول اشرار برابرار مقطوع وطرق ایذاء و اضرار زبردستان برزیردستان مسدود گردد ناموس وجان و مال افراد در قبال یك سلسله نظامات عمومی از تعرض ودست اندازی زورمندان هوسباز صیانت شده و درضمن اعمال آداب و

رسوم مستحسنه واحتراز از رذائل اخلاقیه و ذمائم مستهجنه مقام مؤانست و مؤالفت را احراز وعدالت واحسان ومحبت را ملازمت نمایند

ج) یك مراجعه بتاریخ عمومی بما ثابت میکند که از قدیم برای وضع قوانین مومی الیها پیوسته دوعقیده متخالف باهم اصطکاك داشته یکرشته مجادلات ومشاجرات فلاسفه درهمین زمینه بوده از یکطرف ملیون والهیون عقول بشری را برای جعل قانون بنحویکه مصالح عامه را مشتمل باشد ناقص و قاصر دانسته این شغل عالی یعنی منصب قانون گذاری را حق کسی شناخته که از مقام غیبی صاحب فرمان وامتیازات مخصوصه بوده بافکری عمیق وبیانی بکر وحقیق سعادت وشقاوت ابناء بشررا تفکیك وبوسیلهٔ تولید سلولهای توحید در مغز های گروندکان وایجاد عقاید راسخه د. قلوب مستهدیان که در همه جا همراه آنان ونصب العین ایشان است بحسنات وادار واز سیئات دور سازد
از طرف دیگر براهمه و طبیعیون وبتجربه تعاون افکار وتبادل انظار فرزانگان فرزندان بشری را برای تقنین وتشریع کافی دانسته و اکثریت حاصله از آراء عمومی را حکمیت داده دساتیر مبعوثین الهی را اساطیری فرض کرده ابلاغیه های رسمی نمایندکان یزدان را نتیجهٔ افکار شخصی و انباآت و انذارات آنانرا عاری از حقیقت محسوب داشته و میدارند طرفداران این عقیده روح مذهبرا اساساً منکر در مقایسهٔ مضار و منافع آن فقط بسیاست مدن اکتفا و اعتماد می نمایند در عین حال خدمات مصلحانه هیئت مقدس انبیاءع در توسعه معارف تهذیب اخلاق کشف مجهولات قابل انکار نمیدانند و بتأثیرات مفیده نشریات منتسبن بامنتصبین دربار کردکاری طوعاً یا کرهاً معترف و مذعن هستند .

(د) آیا میتوان قطع نظر از صحت و سقم یکی ازاین دو عقیده تنها به سیاست صوری اقناع و بوجدان منصفانهٔ که فقط در معدودی از افراد سلیم‌النفس سراغ کرده ایم در خفایای امور و مظان شرور سریه که سیاست ظاهریه را

بدانجا دست رس ونفوذی نیست دل بست ؛ باآنکه اداره کردن هیئت بشری بدون روح تدین و تقید بعقیدهٔ غیر ممکن است و حضور آزان مخفی و منع رادع باطنی در مواقع خوف فتنهٔ پنهانی متحتم است پس از امعان نظر و ملاحظه اطراف مسئله بدون حاجت بایراد براهین منطقی هر مدرك منصفی تصدیق خواهد کرد که در بسیاری از امور اتفاقیه اگر دیانت دخالت نکنند قوه سیاسیه هر چند وظائف مقرره خود را اجری نماید از اخذ نتیجهٔ مطلوبه کما ینبغی عاجز است چنانکه اگر عاملین سیاسی تجارتی فلاحتی صناعتی وغیرهم بدون علاقه بدیانتی و اعتقاد به ثواب و عقابی شغلی را که عهده دار شده اند مطابق مطلوب صورت نداده قلبی را عیار وانمود کنند و در موقع عمل بطور خفاء هزار گونه تقلب دزدی را مرتکب شوند از وقت و عمل بکاهند آیا چه مانع وطاردی آنهارا ملامت میکند ؛ وچه بهانهٔ مؤاخذهٔ برای طرف مقابل یاصاحب کار و معامل بدست می افتد ؛ که بوسیله آن بتواند بواسطه جلب بمحکمه تخلف کنندهٔ از قرار داد را بمجازات برساند ملحد گرسنه در خانهٔ خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

(ه) در میان مذاهب متداولهٔ دنیا و دیانات سبعهٔ معموله در قطعات مختلفه زمین بودائی برهمائی فتشیسمی زردشتی کلیمی مسیحی اسلامی مزایا و استحکام مبانی شریعت مقدسهٔ اسلام خدشه بردار نیست و هر کس از محیط تعصب خارج شود و دیدهٔ انصافی بگشاید اذعان خواهد نمود که اساس اسلام مبتنی بر کلیات محو نشدنی است دستور العمل‌های مصطفوی ۴ چه در سیاسیات و چه دراقتصادیات چه در اخلاقیات همه سهل و ممتنع و جای انگشت برای هیچ فیلسوف و پروفسور و دیپلماتی باقی نگذارده و ابد الدهر باید از ودایع علمیه اولیای شرع اسلام استفاده و از نور هدایت ایشان استضائه نموده از فورمولهای موجزهٔ معجزه مانند آنان مجهولات ارضی و سماوی را استخراج و استنباط کرد چنانکه در حروب

صلیبی مغربیها مستشرق شده اروپائیان فنون و علوم و آداب و رسوم مسلمه مسلمین را اتخاذ کرده سر مشق ترقیات محیره خود قرار دادند تفوق و سیطرهٔ خود را برسایر سکنه کرهٔ ارض ثابت نمودند و بالعکس مسلمین تعالیم پیغمبر خویش را متروك داشته بتدریج قوای خودرا کاسته فرسنگها از مسیحیین عقب افتادند بهر حال فساد اخلاق افراد مربوط باساس دیانت نیست و در اینکه اصول و متون اسلامیت هیچ نوع خرافت و فسانه و جزاف و انحرافی ندارد و برای اداره کردن امور معاشیه و معادیه عمومی کافی و وافی است راه تنقیدو تردید براحدی باقی نیست چه که شارع مقدس اسلام درکالبد دیانت خود روح سیاست را بنحوی دمیده است که برای مدت غیر محدودی زنده و برازنده و احکام متینهٔ آن قابل نقض و نسخ نیست در کلیات مواد و اصولی وضع فرموده که مطرح بحث نشود و در جزئیات و پیش آمد های دنیوی عقد و حل قطع و فصل را بدوش حکومت شوروی امت خود انداخته بالاخره نشریات اسلام از مطلع تابمقطع باخطوط برجستهٔ فلسفه و حکمت مشعشع است و روح سعی و عمل حقیقت اخلاق را تقویت میکند و باشیوهٔ قلندری و تنبلی و جمودت در الفاظ و لاقیدی مخالفست

و) برای احقاق حق اسلامیت و کشف حقایقی که بصورت موهومات درآمده و برای رفع توهمات قاصرین ودفع توهینات مستفرنجها وتبلیغ کتبی بمخالفین اسلام واتمام حجة بمعاندین دین خیرالانام حضرت مستطاب ملاذ الانام معاذ الاسلام قدوة العلماء البارعین اسوة الفقهاء الکاملین حاوی علوم المتقدمین وحائز فنون المتجددین جرثومة الکمال والجلال الشهیم النبیل العدیم العدیل العریف الغطریف المولی القمقام النحریر الجحجاح آقای حاجی میرزا رضا شریعتمدار دامغانی دامت افاداته وافاضاته بذل همتی فرموده ومبادرت بتالیف این کتاب انیق رشیق نموده باآنکه مقامشان پیوستهٔ مطاف ومرجع عمومی است و اوقات وحواسشان مصروف انجام مهام امورنوعی معذلك درظرف اندك مدتی موفق باتمام آن شدند وچون مقالات کتاب دایر به تنبیه عامه از طرف اسلام بودآنرا

(باتنباه نامهٔ اسلامی) موسوم فرمودند که تاریخ تالیف آنرا این مصراع متضمن است (حق زاتنباه نامهٔ اسلامی آشکار) ۱۳۳۵

ز) محسنات تالیفیه و بدایع تلفیقیه این کتاب مطبوع ومستطاب را هر با ذوق ووجدانی که نقاد وصراف باشد بعد از مطالعه ادراک خواهد کرد زیرا که اسلوب تالیف آن مستحدث و بواسطه تفریق مطالب جامعه و تشقیق مسائل مختلفه قرائت آن احدی را بکالت وملالت نیندازد چه در هر ورقی موضوعی جدید ومغایر باماقبل بنظر آورد والتلذذ فی‌التجدد

ح) متخصصین از ارباب اطلاع وبصیرت تصدیق خواهند کرد که مؤلف محترم در تطبیق اصول مسلمه و مسائل مصوبهٔ قرن بیستم با افادات و اشارات مؤسس واساتید اسلام درهزارو سیصد و اندی قبل بایك احاطهٔ کامل و استقراء جامع وتتبع مشبعی که مخصوص خودشان است درکلیه علوم عقلیه ونقلیه قدیمه وحدیثه نهایت مهارت وهنرمندی‌را بخرج داده باذوقی سرشار وسلیقهٔ مستقیمهٔ دقایق و حقایق بدع وبکر را بیان وذکر فرموده‌اند خصوصاً درتفسیر و هیئت برخلاف رویه هم زبان خود بدون محافظه کاری وپرده داری نقاب‌را ازرخ واقع گرفته ومحض تکثیر ابهت و عظمت اسلامیت درانظار بیگانگان آیات واخبار را مطابق نفس الامر و مسلمیات عصر حاضر چنانکه مقصود صاحب شرع مطاع بوده تأویل نموده باقلمی پر ازروح تجدد برووی یکسلسله حکم ومصالح نشریات اسلام را بنحویکه خواص وعوام هردو ازآن استفاده نمایند برشته تحریر کشیده ومانندسایر روحانیون فقط بجمودت دراصطلاحات والفاظ محدودی قانع نشده اند مثلا اگر امروز کسی بگوید آیه شریفه (مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان) اشاره بحفر کانال سوئز وغیره است باانکه بیان این موضوع در ۱٤ قرن قبل معجزهٔ باهرهٔ ایست برای صاحب قرآن مع هذا ممکن است برخی از مردم گویندهٔ این سخن‌را مورد طعن وطنز قرار داده این مفهوم عالی‌را منکرشوند

خادم معارف صدر الادباء یزدی

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

(هوالله تعالی)

(اشتباه نامه اسلامی)

(تالیف حضرت ملاذالاسلام حاج میرزا رضای شریعتمدار دامغانی دامت برکاته)

(رجب المرجب ۱۳۳۶ هجری)

مطابق ثور یونت ئیل ۱۲۹۷

ماه مه ۱۹۱۸

مطبعه روشنائی : طهران خیابان علاء الدوله

(انتبــاه نامهٔ اسلامی)

(ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنو بربکم فامنا)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین

(معجزات بعد از ۱۳۰۰) (تطبیق مکشوفات جدیده بااسلام)

تعطیل احکام بالبداهة اسباب اختلال نظام و فساد اخلاق خواص و عوام است پس ارسال رسل و انزال کتب سماوی برای آسایش و انتظام امور افراد انسانی است که در سایهٔ قانون همگی زندگی کرده تمام خودرا مسئول‌قانون بدانند و آن قانون یا (دین) هیئة اجتماعیه را صورت وحدانیتی می بخشـد که بوسیلهٔ اتحاد ملیت و قومیت خود را محفوظ داشته اسباب تسهیل وصول به مدارج علمیه و عملیه را فراهم کرده معاش و معاد خود را منتظم کنند چنانکه هر ملتی که هیئت وحدانیهٔ تدین را محفوظ نداشت ملیت و قومیت خود را از دست داده از اوج ترقی و قدرة بحضیض تنزل و ذلت هبوط کرد

وحشی ترین قبائل اعراب بودند که در بادیهٔ جزیرة العرب در نهـایت

بساطت و خشونت بسر میبردند حود را نه مسئول قانون و نه مسئول سلطان و حاکم میدانستند منتها بساطت و خود سری اسباب آن بود که طبعا هر قبیلهٔ افراد آن بایکدیگر اتحاد داشته دفاع از حقوق خود میکردند لکن بس از آنکه بدین اسلامی ملتزم شدند و این لباس وحدة را بوشیدند و مواظبت در سیاسیات دینی کردند پایهٔ ترقی و تعالی ایشان بجائی رسید که‌درعصر ذهبی‌عباسیین بس ازمخارج عسکری ومخارج بلدیه و مصارف اولیاء دولت و مواجب قضاة و سایر مخارج سالی (۳۰۰) ملیون فرانك تنها بخزانهٔ عباسیین داخل میشد علاوهٔ برفاطمیین درمصر و امویین دراسبانیا

لکن متولی دین وناظر آئین وجاعل قانون باید ازهرحیث امتیازاتی از سایر افراد انسان داشته باشد که انرا نشانهٔ صدق خود قرارداده ترجیح بلا مرجح‌نشود عقلاء وعلماء عالمرا مقهور کمالات واخلاق ومفتون جمال وعملیات خود سازد که رعیت از احراز ان مقام منیع وفوز بدان ساحت مقدس کمال عاجز باشند

پس معجزهٔ هرپیغمبری باید بمناسبت کمالات اهل ان دوره باشد ومافوق کمالات معمولهٔ همان عصررا دلیل برعجز سایرین قرار بدهد مثلا دراین‌زمان که علم قیافه بکلی متروك است اگر کسی دارا باشد نمیتوان انرا دلیل اعجـاز دانست بعلاوه دارنده نمیتواند اثبات کند که منتهـا درجـهٔ انرا حائز است بانه چنانکه علم طب در زمان عیسی ع رواج داشت و اطباء انزمان از قبیل افلاطون وارسطالیس وجالینوس وغیره وغیره بمقامات‌عالیهٔ دراین‌فن‌قدم گذاشته بودندمعجزهٔ‌عیسی احیاء موتی بود ودرعصر موسی ع علم سحر و شعبده شایع بود معجزهٔ موسی ید بیضا واژدهای عصا بود

ودر دورهٔ محمدی ص که اعراب فن بلاغت و فصاحت را تکمیل کرده از قبیل امرألقیس وحسان ابن ثابت وغیره وغیره ازشعراء وفصحاء بودند که منتهای مقام سخن رانی‌را بقدر طاقت بشریت ادراك کرده بودند (معجزهٔ محمدی ص)

قران بود که فصحاء ان عصر ومتقدمین ومتاخرین بعجز وانکسار خود تسلیم‌شدند و ازانجائیکه شرع احمدی تاانقراض عالم باید اتمام حجت برتمام خلق کند دردر دورهٔ متاخرهٔ باید بمناسبت کمالات همان دوره اقامهٔ معجزات نماید واین زمان که معارف بسرحد کمال رسیده و کشف مجهولات عمیقهٔ عالم شده کشف معجزات محمدی واتمام حجت اسلامی که تابحال در پردهٔ مستوری غنوده بود برهر کس که اهلیت داشته باشد سزاوار بلکه لازم است .

اینستکه سرمقاله را معجزات بعداز ۱۳۰۰ تطبیق مکشوفات جدیده با اسلام قرار دادیم .

قانون کذار اسلام در سیاست وتمدن عالم میزان و حدودی معین کرده که اساس ان بطوری مستحکم است که اگرتمام عقلاء باکثریت اراء بخواهند درمقابل ان تاسیس قانونی کنند نخواهند ازعهده برامد .

(لکم فی القصاص حیوة یااولی الالباب)

اختلافست بین علماء حقوق که مجازات جنایت کار آیا فقط بنظر تسلیت وجبیرهٔ جنایت واردهٔ برمظلوم است یااینکه برای حفظ سایر افراد است ازظلم و جنایت ومنظور اسلام از قصاص هردوعلت و ادراك هردو فائده است بلکه فلسفهٔ حفظ سایر افراد بیشتر مورد وعلت حکم است که فرمود (در قصاص جنایت وقتل حیات وزندگی تمام نوع انسانی است) چنانچه درهرملتی این‌معنی تعقیب شود بکلی رشتهٔ طغیان وفساد منفصل خواهد شد اگرچه قتل نفس واعدام خلق به ظاهر خلاف عقل است لکن قتل نفسیکه اسباب حفظ نفوس شود و اجراء حدیکه حدود مردم را محدود کند بعبارة اخری ضرر قلیلی که موجب خیر کثیر گردد مسلم ازواجبات اولیه عقل است بعلاوه مقتضای حکم بحق وعدالت‌صرف مجازات جنایت است بمثل آن بحکم صریح عقل چنانکه مسیح درباب (۵) انجیل متی آیهٔ (۲۰) میکوید (زیرا بشما میکویم تاعدالت شما برعدالت کاتبان و

فریسیان افزون نشود بملکوت اسمان هرگز داخل نخواهید شد شنیده‌اید که باولین کفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود لیکن من بشما میکویم هرکه بیرادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد) و درجای دیکر فرمود (چشمی بچشمی و دندانی بدندانی) **مثلا** مجازات قتل بحبس و شکنجه ادا نمیشود و حق مقتول گرفته نشده عبرت سایرین نمیشود مکر بقصاص قتل بقتل و جانی را بمثل همان جنایت این مطالب قضایائی است که استدلال و اقامهٔ برهان لازم ندارد بلکه بالحس مشهود میشود و واضح است از دورهٔ انقلاب ایران که قصاص جنایات و حدود موقوف الاجراء گردید فوائد آن بخوبی معین و مبین میشود چنانکه رفع فواحش وزنی که قبح آن متفق علیه تمام ادیان بلکه تمام عقلاء عالم از طبیعین و اهل ملل است امکان پذیر نیست مکر بتأدیب شرعی و الا اختلاف انساب و وراث اسباب اختلاف انتظام امور بنی نوع بشر است امراض وقاعیه که بواسطهٔ این عمل شنیع عام‌البلوی شده میتوان گفت که عموماً یکی از آن امراض هستند خاصه بلاد بزرك که هیئت اتحادیهٔ بشر و افراد مملکت را علاوه بر آنکه از کسب معاش و ثروت باز داشته اسباب اتلاف نفوس و هتك شرف و ناموس گردیده و رفع اینکونه مفاسد علاوهٔ بر آنکه بزرگترین تکلیف اولیاء امور و امناء دولت است نظر بمنافع شخصی و فوائد اجتماعی که در رفع آنست از تکالیف تمام افراد خلق و مهمترین وظائف حفظ الصحه مملکت است .

(فر من المجذوم فرارك من الاسد)

« یعنی فرار کن از مجذوم مثل فرار تو از شیر »

حکماء پس از قرنها که در ترقی و تمدن عمرها مصرف نموده اند بالات مخترعه و ذره بین معلوم شد که هوای مجاور مجذوم میکروب هائی در او هست که بصورت شیر خلقت شده و از مجری تنفس داخل در امعاء میشود و در انسان اثر میکند پس به همین تشبیه و استعارهٔ اسد معلوم است که سرایت

جذام مباشرت و معاشرت و تغذی لازم ندارد بلکه بمحض مجاورت مؤثر خواهد بود

(ذوات الاذناب) یا (ذوالذوابه) یا (ستارهٔ دنباله دار)

وجود ستارهٔ دنباله دار وذوالذنب ونیازك را که گاهی درشب نمایان میشود احدی انکار ندارد لکن فلاسفه و حکمای قدیم اینطور حقیقهٔ آنرا درك کرده که چون کرهٔ زمین را محفوف بکرهٔ هوا و کرهٔ هوا محفوف بکرهٔ نار و کرهٔ نار را ملفوف بفلك قمر میدانند بخار متصاعد از زمین وقتیکه لزج و دهنی باشد بمحض اینکه سران بکرهٔ نار متصل شد بقیهٔ آنکه در هوا باقی است محترق و مشتعل میشود تازمانیکه تمام آن داخل در کرهٔ نار شود همانطور مشتعلامرئیست وآن ستارهٔ دنباله داراست واگرمادهٔ بخار لطیف باشدآتش صرف و شعلهٔ بیجرم است وزود ازتحت نظرخارج میشود واینرا نیازك وشهاب ثاقب نامند)

(اما فلاسفهٔ عصر جدید هیچیك از این دو را بخار و دخان زمین نمیدانند بلکه هر دو از سیاراتند منتهی در نظام و ترتیب مختلفند)

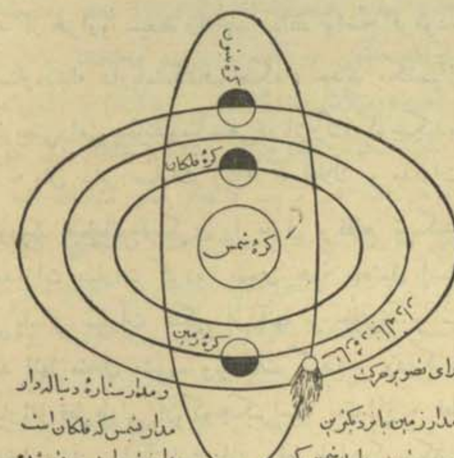
(اما شهب را اجزاء متلاشی شدهٔ شمسی میدانند) یا (اجزاء صغار یکی از کراة که بواسطهٔ علت تکوینی جزء آن نشده و متحیر در جوند) یا (سیارات مستقلاتی هستند که در فضا بغیر ترتیب و نظام سایر سیارات شنا میکنند)

(یااثر آتش فشانی تنور آتش فشان قمر است که بعضی اثقال آن بقوهٔ گاز آن تنور از جاذبهٔ قمر خارج شده داخل در جاذبهٔ زمین میشوند و چون درحرکت و سیرخود برای شمس به آتمسفر(یاهوای) زمین برمیخورند بواسطهٔ حرکت در بخار و گازیکه از خود آن‌سیاره است احداث حرارة و اشتعالی میشود وصورت لمعانی پیدا میکند و چون حرکت آنها بغیر نظام سیارات است گاهی از آتمسفر زمین میگذرند وگاهی درجاذبهٔ زمین داخل میشوند و فرود میایند چنانکه بسیار دیده شده بعضی از سنك و فلزاتند و بعضی خاکستر سوده و بدین جهت

گاهی در نزدیك زمین معدوم و متلاشی میشوند بطوری که از تحت نظر خارج می شوند و گاهی بزمین فرود می آیند (یا آنکه نیازکات تماماً اجزاء منحل شده بعضی ذوات الاذنابند که بواسطهٔ تاثیر تقارب یا تصادم بعضی کواکب منحل باجزاء صغار شده و همان خط سیر ذوات الاذناب را می پویند و بهمین جهت است که بعد از نابود شدن ستارهٔ دنباله دار که مسمی به (بیالا) است بهمان حساب ورصد که درتشرین ثانی باید بیالا دیده شود نیازکات مرئی میشود وشاید اینکه ۳۰ و ۲۹ و ۲۸ اسد و در ۳۱ عقرب و دراول و ۲ قوس شهب بیشتر دیده میشوند بهمین علت باشد که در ان موقع باید ذو ذنبی مدار زمین را قطع کند این مختصری از حال وحقیقت نیازکات و شهب ثاقبه است پس از شرح و حقیقت ذوات الاذناب مختصری از ادلهٔ شرعی که ائمهٔ اسلام مکشوف بعد از هزارو سیصد را خبر داده واضح فرمودند ذکر میکنیم

ذوات‌الاذناب یاستاره‌دنباله داربااستکشاف حکماء جدید یکقسم‌ازسیاراتند که‌بامر وتکوین باریتعالی‌مدار بیضی‌رامی پیمایندومثل‌ماهی‌دریابزرگ‌و کوچکندبعضی مرئی‌نیستند و بعضی مرئیند اما نه مثل سایر سیارات زیرا که افلاك و مدارات سایر سیارات مرتب ومنظمند بطوریکه هیچیك دیگری را خرق و قطع نمیکند بخلاف ذوات الاذناب که قطع مدارات سیارات کرده بهمین جهة محتمل است که در ضمن طی از مدار زمین یاسایر سیارات یکی از آنها بر خورند و اسباب خرابی آن سیاره شوند یاخود انها منحل بشهب ونیزکات گردند ودیگر آنکه غالباً قطر عرضی مدار هرسیارهٔ‌از قطرطولی آن کوچکتراست بمقدارربع قطر طولی‌بخلاف مدارذوات‌الاذناب که‌قطرعرضی‌مدار آنهابیشتر‌ازربع‌قطرطولی کوچکتراست‌وعلاوه‌سایر سیارات‌جامدوبالنسبه‌سردندو آنهاازشدت‌تولید بخارو گاز میکنند که‌بصورت دم یاگیسو

مشهود میشود (نیوتون) حرارة آنهـا را ۲۰۰۰ مقابل حرارة حدیدهٔ محماة تصور کرده اصل اینها که (نواة المذنب) است کروی ومثل سایر کواکب است ولی زمان اقتراب ونزدیکی آن باشمس بواسطهٔ تابیدن اشعهٔ شمسیه در آن بخار و گاز صورت اشتعال ولمعان پیدا میکند ولذا همیشه ذوابه وذنب آن بر خلاف جهة شمس منتشر ومستطیل است وهرچه بشمس نزدیکتر شود ذوابه یا ذنب آن بزرگتر وهرچه دورتر کوچکتر تاوقتی که بکلی ذنب مقطوع واصل نواة المذنب مسیر خودرا میپیماید ودرهرصعود وهبوطی یکمرتبه تمام‌مدارات سیارات را قطع میکندوالی کنون ۱۲۰۰ ذوالذوابه رصدی شده که ازروی ضبطسیر آنها استخراج ظهورآنهارا منجمین‌میکنند حکماء عالم قرنها بتهاجم افکار وتبادل انظار باعانت آلات و ادوات حقیقة اینهارا مکشوف داشتند



برای تصور حرکت مدار زمین با دیگر زمین د دور زمین مدار از شمس که
و مدار ستارهٔ دنباله دار مدار شمس که فلکان است مدار نپتون است ترسیم شده
وبقیهٔ مدارات واضحه در بین اینهارا در نسخهٔ مفصل انشاء الله ترسیم خواهیم داشت

لکن پیشوایان اسلام و ائمهٔ دین محمدی.ص در ۱۳۳٦ سال قبل تمام این مکشوفات را بزبان ساده تعبیر فرمودند که تابحال علماء و مفسرین آن اخبار و آیات را از جملهٔ متشابهات شمرده و برخلاف ظاهر حمل و تأویل مینمودند

(ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب۔او القی السمع و هو شهید)

(بحار) (انوار نعمانی) (عسنداً عن امیرالمؤمنین) (انه سئل عن الطارق الذی فی القرآن) (فقال ۴) (هو احسن نجم فی السماء و لیس یعرفه الناس و انمـا سمی الطارق لانه یطـرق نوره سماء سمـاء الی سبع سموات ثم یطرق راجعا حتی یرجع مکانه)

(علی ابن ابیطالب ۴ که مخزن علوم اولین و آخرین است جواباً در تفسیر طارق و السماء و الطارق میفرماید (بهترین کواکب آسمان طارق است) و مسلم است که سایر کواکب در شکل و صورت تفاوتی ندارند و بهترین اشکال همین کوکب باگیسوی افشانده است **(تضل العقاص فی مثنی و مرسل)** و این دلیل براین است که ستارهٔ دنباله دار از کواکب سیاره است مطابق استکشاف جدید نه از توابع و متفرعات زمین ثانیاً اینکه فرمود (مردم آن نجم را نمیشناسند) و نشناختن مردم را حمل بر غیر مرئی بودن ستارهٔ طارق نمیتوان کرد زیرا که بهترین نجم آسمان نمیشود غیر مرئی باشد بلکه مقصود نشناختن و ندانستن حقیقت و کیفیت سیرآنست چنانکه همین ستاره دنباله دار تاقرن اخیر نشناخته و آن را از بخار زمین میدانستند

ثالثا اینکه فرمود نور طارق عبور میکند از آسمان اول بدوم و از دوم به سوم بهمین ترتیب تاآسمان هفتم پس از آنجا بر میگردد هابطاً از هفت‌آسمان عبور میکند تابمحل خودش برسد) و این مضمون عینا همان کیفیت سیریست که حکماء قرن اخیر از برای ستارهٔ ذو الذوابه تقدیر کردند که ذوات الاذناب در مدار بیضی که مدارات تمام سیارات را قطع میکنند سیر مینمـایند و الا سایر

کواکب مدار بیضی آنها بانتظام و در عرض همدیکرند هیچیك بفلك و مدار دیکری بر نمیخورند

(از ملاحظهٔ نقشهٔ صفحهٔ (۷) واضح میشود مدارات سیارات و کیفیهٔ قطع کردن ستارهٔ دنباله دار تمام آن مدارات را)

مقصود از طروق و سیر نور هم سیر جرم کوکب است که نواة المذنب باشد و الا تابش نور در تمام کواکب یکسان است

معنی از لفظ آسمان که در تمام آیات و اخبار وارد است و در مقالات بعد توضیح داده میشود یامطلق جهت علو یا کراة بخاریهٔ سیاراتست و مراد از سماء در اخبار طارق معنی ثانیست.

(بحار)(والدر المنثور)(ان القمر و النجوم والرجوم فوق سماء الدنیا) خانوادهٔ نبوت فرمودند که قمر و نجوم ورجوم که شهب باشند فوق آسمان دنیاهستند.

بنا بر مبانی حکماء قدیم شهب از بخار زمینند چون آسمان ها را عین افلاك و افلاك را مطلقا منزه از ارضیات میدانند بس بعقیدهٔ آنها ممکن نیست که رجوم یعنی نیازکات فوق آسمان و (فلکی) باشند و این روایت عیناً همان تقریری است که اهل هیئت عصریه مکشوف داشتند که نیازکات و شهب در تمام فضا هستند و فوق کرهٔ بخاریه و مدار قمر سیر میکنند منتها تا وقتی که داخل در آتمسفر زمین نشوند مرئی ودنباله دار نخواهند بود (کتاب نجوم سید ابن طاوس مسنداً عن الوصی الثانی حسن ابن علی ؏) **(ثم اجری فی السماء مصابیح ضوئها فی مفتتحها و جعل شهابها من نجومها الدراری المضیئة)** حسن ابن علی ؏ فرمود که خداوند در آسمان چراغهائی برافروخت که روشنی آنها درابتداء ایشان است وقرارداد شهاب ونیازك آسمان از نجوم وستارها که مثل دراری مضیئة هستندواین مضمون منطبق نمیشود مکر بستارهٔ دنباله دار که مصابیح

و چراغهائی هستند که اصل ومبدء آنها نواة المذنب میباشد ونور و حرارة آنها از آنست (نواة المذنب مثل سایر کواکب کروی است و مشتعل است و دنبالهٔ آن از بخار و گاز تولید میشود) و همچنین قرار دادن شهاب و نیازك را از نجوم آسمان درست نماید مکر بطریقهٔ مزبوره که نیازکات اجزاء منحل شدهٔ ذوات الاذناب یعنی نواة المذنبها است که بواسطهٔ علت تکوینی منحل به اجزاء ونیازکات گردیده و در فضاء غیر منضبط سیر مینمایند ودرشب چون به آتمسفر زمین داخل شوند بقدر سیر درآتمسفر روشن و واضح دیده میشوند همینکه از آتمسفر خارج شوند از نظر غایب گردند (فی البحار عن امیر المؤمنین ؏) **(و جعل فی کل سماء شهبا معلقة)** (بتخفیف اللام) (خداوند در هر آسمانی نیازکات روشنائی بخش قرار داد) در صورتیکه شهب اگر بخار زمین باشند بعقیدهٔ قدما باسمان نمیتوانند رسید بلکه باستکشاف جدید درهر کرهٔ بخاریه که محیط باجرام سیاراتست شهب ونیازکارت مثل ماهی دریا سیر میکنند

(باب البلدان) (کتاب البحار) (فی ضمن مسائل عبدالله ابن سلام الیهودی انه سئل النبی الامی عن النجوم کم جزء هی) (فقال النبی ؏) **(ثلثة اجزاء جزء منها بارکان العرش یصل ضوئها الی السماء السابعة و الجزء الثانی بسماء الدنیا کامثأل القنادیل المعلقة وهی تضیئی لسکانها و ترمی الشیاطین بشررها و الجزء الثالث معلقة فی الهوی وهو ضوء البحار وما فیها وما علیها)**

در ضمن مسائلیکه عبد الله ابن سلام یهودی از پیغمبر امی سئوال میکند که ستارها ونجوم چند قسمند جواب میفرماید سه قسم یکقسم از آنها درارکان عرشند یعنی خارج از ادارهٔ شمسیهٔ ما هستند که اخبار تعدد شموس فوق این ادارهٔ شمسیه ذکر خواهد شد و فرمود که این نجوم ارکان عرش روشنی و اشعهٔ آنها تاآسمان هفتم یعنی تاآخرین سیارات مشعشع است بس این قسم متعلق

بنجوم فوق این ادارهٔ شمسیه است) (قسم دیگر در آسمان دنیا هستند مثل قنادیل روشنی بخش که افاضهٔ نور میکنند بساکنین آسمان دنیا یعنی کرهٔ بخاریهٔ زمین که اهل زمین و مخلوقات جو باشند ورمی وطرد میکنند شیاطین را به شرارهٔ خود .

اما رجم شیاطین بموجب اخبار مکرره بواسطهٔ شهب و نیازکات است پس بخلاف عقیده قدماء معلوم میشود که شهب در آسمان دنیا یعنی بعقیدهٔ قدما درفلك اول هستند در صورتیکه ایشان افلاك را منزه از ارضیات میدانند

قسم سیم معلق در هوا هستند یعنی روشن درهوا یامربوط درهوا که مطابق استکشاف جدید نجوم در ثخن فلك نیستند واین قسم باسایر اقسام در اوصاف مختلفند که استشهاد بقسم ثالث و تطبیق آن موکول بموقع است و عجالة شاهد در قسم دویم است

تلك آیات الله نتلوها علیك (سورهٔ صافات) (آیهٔ ٦ و ٧ و ٨)

(انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حفظا من کل شیطان مارد لا یسمعون الی الملاء الاعلی و یقذفون من کل جانب)

(فرمود که خداوند زینت داده است آسمان دنیا را بواسطهٔ کواکب تا اینکه آسمان محفوظ بماند از صعود شیاطین و رمی و طرد شوند شیاطین از هر طرف)

ظاهر و سیاق آیهٔ کریمه چنان میفهماند که شیاطین بواسطهٔ کواکب ممنوع از صعود به آسمانند و متداول در لسان شرع ومعمول اخبار این است که شیاطین را نیازکات و شهب مانعند از صعود باسمان پس معلوم میشود بالقطع و بالملازمه که رجوم و شهب از مادهٔ کواکبند نه از بخار زمین و الا اگر مقصود اعم از کواکب شهبیه وغیر شهبیه نباشد و منظور از آیهٔ شریفه همان سیارات شهبیه باشند علاوهٔ براینکه باتواتر اخبار و آیات منافات دارد

استعمال قذف ورمی در کواکب غیر شهابیه بیموقع است منتهی زینت بتمام کواکب حاصل میشود ولی طرد وقذف شیاطین وظیفهٔ یکقسم از کواکب است که انرا شهاب ورجوم ونیازکش نامند (سورهٔ ملك) (ایهٔ ٥) **(ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوماً للشیاطین)** اسمان دنیا را زینت داده بچراغهائیکه رجوم شیاطین است وانان را ازتوجه بعالم علوی ممانعت میکنند **اولا** عرض شد که بتحقیق فلاسفهٔ قرن اخیر نیازکات و ذوات الاذناب در اسمان اول مرئی واقع میشوند مادامیکه در کرهٔ بخاریه زمین وارد نشوند دیده نخواهند شد پس از ورود درآنمسفر اسباب زینت میشوند که گاهی اسمان اتشبازی و جهان چراغبانی میکند پس ازاین کریمه معلوم است که همان مصابیح و کواکب که زینت اسمانند منع ورجم میکنند شیاطین را پس نیازکات ازمادهٔ مصابیح اسمانند نه از ارضیات .

(سورهٔ فصلت) (ایهٔ ۱۱) **(وزینا السماء الدنیا بمصابیح وحفظا ذلك تقدیر العزیز العلیم)** **(ای زیناها زینة و حفظناها حفظا)**

(خداوند عالم زینت داد اسمانرا بمصابیح و کواکب برای زینت و برای حفظ از مداخلات شیاطین) پس همان مصابیح و کواکب مانع شیاطینند وبا ان علم اجمالی حاصل از اخبار که شهب ثاقبه طرد میکنند شیاطین را محقق میشود که شهب از مصابیح و کواکب کرهٔ بخاریه (و اسمانند) **(سبحان رب العالمین)** **(تبارك الله احسن الخالقین)** شریعت احمدی بتمام مطالب و کشفیات جدیده بزبان ساده و مناسب اهل عصر خبر داده که پس ازسالیان دراز مصالح ومعانی انها معین ومبین می شود چنانکه فرمود **انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم)**

(ولوغ کلب)

وجوب شستن و لوغ کلب را باخاك تاقرن اخیر غیر معلوم الحکمه بود

تا اینکه اطباء فرنك تصدیق کردند که میکروب دهان سك را هیچ چیز قتل و رافع نیست مکر خاك مثل اینکه حکماء با انصاف وعلماء خالی از اعتساف اروبا کریمهٔ **(وآنیناه من کل زوج بهیج)** وکریمهٔ **(من کل شئی خلقنا زوجین)** یعنی خداوندزوجیت را اختصاص بحیوان نداده بلکه بجماد ونبات هم همین وسیله درازدیاد آنها ماخوذ استواین معنی تابحال جزء متشابهات ومجملات بود پس از کشف حقیقت این موضوع را دلیل اعجاز پیغمبر ۴ دانسته وتصدیق بصدق فرمایشات انحضرت مینمایند .

(جابلقا وجابرسا)

ان لله مدینتین عظیمتین احدیهما بالمشرق واسمها جابلقا والاحزی بالمغرب اسمها جابرسا فیهما خلق لایعرفون ادم ولا ولده)

اسم جابلقا وجابرسا را نباید نظر کرفت زیرا که بزبان اهل این زمان نباید مطالب شرعیه را شارع تقریر کند واین خبر ازمجملات بلکه بنظر بعضی که توهین احکام شرعیه را جزء فضایل و کمالات میشمارند بعید نیست ازموهومات تصورشود .

لکن شاید جابلقاء جزیرهٔ (استرالیا باشد) که مسمی بهلند جدید است که (دویفکن قبطان) انرا کشف کرده و درشرق جزیرة العرب مکمن کلمات هدایت علامات واقع است

و جابرسا اشارهٔ بجزیرهٔ امریکا باشد که (امریك) (و کریستف کولومب) انرا کشف نمودند و درغرب جزیرة العرب واقع است و مخلوق هردو (هلند جدید) و (جزیرهٔ امریکا) در انزمان نه آدم ونه اولاد اورا میشناختند وتا زمان اکتشاف اهالی انها درحضیض توحش و کمال بدویت بودند)

یا اینکه مراد از جابلقا زمین زهره است که انزمان درمشرق زمین مابوده و نزدیکتر بشمس است ومراد ازجابرسا کرهٔ مریخ است که درطرف مغرب زمین مابوده ودورتر ازشمس است چنانکه درمقاله مسکونیت سیارات توضیح داده میشود که دراین دومخلوق انسانی وحیوانی موجود است .

و شاید مراد از اخباری که حضرت حجة غائب ۴ درجابلقا وجابرسا نماز جماعت میکذارد وعیالات واولاد آن حضرت در آنجا ساکن است ناظر بهمین معنی دویم است زیرا بموجب اخبار قطعیه حضرت حجة عصر درزمین ما ابدا شناخته نخواهد شد چه اینکه امام جماعت باشد و اما تشبیه کردن زهره و مریخ را بشهر در اخبار دیگر نیز وارد است که سیارات را تشبیه بشهرها و تعبیر به مدائن مینماید ومخلوق آنها معصیت خدا نمیکنند ونمیدانند اولاد آدم کیانند و آدم زمین مارا نمیشناسند ومطابق همان اخبار درمقالهٔ مسکونیت سیارات استکشاف فلاسفهٔ عهدجدید ثابت میشود .

پس خوب است اشخاصی را که بمحض دانستن کلمهٔ از کلمات اروپا یا یك مسافرت بان صفحات بکلی عادات و اخلاق اسلامیت را از دست داده و نظر بدبینی را باسلام متوجه میسازند و اخبار و آیات را مورد تنقید و اعتراض قرار میدهند اولا بدانند که هر مملکتی ترقی و تعالی یافت بواسطهٔ عمل به بعضی احکام اسلام است و ثانیا معین کنند از قانون اجتماعی یا قاعدهٔ انفرادی معاشی و معادی چه استکشاف جدیدی متجددین دارند که پیشوایان ما آنرا پیش بینی و تاکید بلیغ نفرمودند یا از مجهولات عمیقه عالم پردهٔ مستوری از روی چه مطلب علوی و سفلی کشوده اند که علماء آل محمد آنرا اعلام و اخبار نکرده باشند .

(دیانت طبیعی)

دیانت اسلام دیانتی است طبیعی یعنی احکام و تکلیفات آن چنانچه بهر عاقل وشاعری پیشنهاد شود بالطبع تمام عناصر آنرا پذیرفته وتصویب میکند و این دیانت مشتمل است برسه رکن (تهذیب اخلاق) (قانون اجتماعی) (عبادت تعبدی) اما تهذیب اخلاق مهمترین اعمال وتکلیفات شریعت است که خداوند عالم پیغمبررا اختصاص داد بعظمت وجلالت بواسطهٔ اخلاق نیکو **(انك لعلی خلق عظیم)**

بلکه مقصود و نتیجهٔ دو رکن اخیر تحصیل و تکمیل همین رکن است (انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) نتیجه و مقصود بعثت را اتمام مکارم اخلاق وخصال حسنه قرار داد و از برای هر صفة و خلقی دو طرف فرمود افراط و تفریط که هر دو طرف عقلا و شرعاً مذموم است ممدوح و نیکو اعتدال وحد وسط است (فاستقم کما امرت) (ای فاعتدل) یعنی در اوامر الهی حد اقتصاد و اعتدال باید بپود شرح اقتصاد و اعتدال دراخلاق بمناسبت مقالات هریك بموقع خود باید ذکر شود اگرچه هریکی از این سه رکن که تکمیل شود ضمنا وبالملازمه آن‌دو رکن دیگر کامل خواهد شد لکن تهذیب اخلاق بمنزلهٔ روحست و بقیه حکم بدن را دارند که وقایه و حصار و حفظ الصحه‌روحند بلکه بسیاری ازمتفرعات این‌سه جمله بالملازمه دارای تمام است مثلا یکی از خصال رذیله دروغگوئی است که بد ترین اوصاف رذیله است اگر چنانچه این عمل شنیع مرتفع شد قهراً غالب شنایع برداشته خواهد شد ائمه اسلام فرمودند مؤمن ممکن است زنی کند و ایمان منافاة با لواط و دزدی وشرب مسکر ندارد اما مؤمن دروغ نخواهد گفت یعنی دروغگو نبایددعوی ایمان کند همانا ایمان با زنا و لواط هم منافات دارد لکن انسان اگر دروغ نگفت ومرتکب یکی از این شنایع گشت اجراء حدود شرعی یافضیحت کشف اعمال موجب است که زنا و لواط و سایر مفاسد را اجتناب کند چنانکه اگر قاتل‌وخائن بولیعهداطریش (آرشیدوك) دروغ‌نمیگفت‌ومطلعین‌ازحال‌اودروغ نمیگفتند و اطلاعات خود را اظهار میکردند خائن یقینا بمجازات میرسید و اسباب عبرة سایرین میگشت وعلاوه این همه خونریزی و اتلاف نفوس واموال که صفحات تاریخ دنیارا خونین میکند ودامن تمدن ومعارف اروپائیان را چنان به ننك وعار آلوده کرده که نتوان بهیچ آب شست بلکه این بحران عظیم دنیا را موجب نمیگشت غالب مفاسدعالم و گرفتاری بنی‌نوع‌آدم را بردهٔ تجلیات دروغ‌نمایش‌میدهد

(فاعتبروا یا اولی الابصار)

قانون اجتماعی

اولا تعدیل بودجه و اصلاح مالیه اسلام و حقوقیکه برعایا فرض و حتم نمود که بخلیفهٔ مسلمین بپردازند و خلیفه بمصالح عامه برساند از قبیل زکوة (۱) و خمس و سهم امام وغنائم و جزیه (۲) ومنافع اراضی مفتوحة العنوه (۳) ومال

---

(۱) زکوة حق عشری است که بتمام اقسام گندم و جو و انواع خرما و کشمش و گوسفند و گاو و شتر و طلا و نقرهٔ مسکوك تعلق گرفته داخل بیت المال اسلام و بمصالح عامه مصرف میگشت و مستحب است در تمام حبوبات و نباتات زمین ا

از آنجائیکه حق در هر مالیات مستقیم است زیرا مقتضی عدالت تقسیم مالیات است بر عائدات شرع اسلام ابدا بمالیات غیر مستقیم رای نداده که مشتمل برمظلمه وافراط و تفریط است بلکه فقط منظور صاحب اسلام تقسیم مالیات است بمنافع و عایدات که حقیقة عدالت را متضمن است.

(۲) جزیه متعلق بکفار اهل ذمه است چون مسلمین در ممالك اسلامی حفظ حدود و سد ثغور را بعهده میگرفتند و کفاریکه درآن ولایت بودند درعهدهٔ حفظ اسلام بازادی معیشت و مذهب زندگی میکردند درمقابل زحمات مسلمین هر کاری از اهل کتاب سالی یکمقداری برسم جزیه یعنی حق الحفظ باید بمسلمین بدهند و از خدمت نظامی و عسکری مطلقا معاف بودند بعلت عدم صمیمیت سرباز مخالف بادولت خود در مذهب، که حتما نظامی یهودی یامسیحی جدیت در حفظ حدوداسلام و سد ثغور مملکت و اقتصاد در معاشرت بامسلمین نخواهند داشت

(۳) اراضی مفتوحة العنوه ممالکی است که قشون اسلام بقوه قهریه و جنك فتح کنند تمام عقار و مستقلات و مزارع آن متعلق بتمام مسلمین است و هیچکس آن را مالك نمیشود مگر اشجار و زرع را امام یانایب امام هر زمینی را در یك مدت معینی کنترات کرده منافع آن زمین را در آن مدت بیکی از مسلمین میدهد و هر چه مابازاء و قیمت آن شد که بتراضی امام و آن شخص باید خاتمه بیابد داخل بیت المال میگردد

الصلح اراضی مصالحه(۱) که هر یك در محلی باید صرف شود واکر در هر دولت اسلامی همین رویه تعقیب شود از کلیه عایدات رعایا عشر آن تسلیم ملت همان دولت گردد و حقوق واجبه را بنایب امام یاسلطان منصوب از طرف ملت یامجاز از نائب امام بردازند کلیه مخارج دولت را کافی و تمام بد بختیها مبدل برستکاری خواهد شد و باهمین ثروت قاید مسلمین میتواند تجهیز قشون و حفظ ثغور نماید و هم تکفل ارزاق فقراء و قوای عاملهٔ مملکت و تحمل مستمری محصلین و قضاة را کند که مشتغلین به تحصیل و رؤساء محاکم فارغ البال به انجام وظائف خود کاملا موفق باشند و عناصر صالحهٔ ترقی و تعالی مملکت از هر حیث و جهت باکمال آسودگی و استراحت موفقانه عملیات خود را انجام دهند لکن قائد مسلمین وسلطان اسلام باید ازدیاد عایدات دولت و بیت المال ملت را مبتنی و متفرع بر تعالی تجارت و فلاحت رعایا کرده منتهی همت و نقطهٔ نظر خود را ازدیاد عائدات و ثروت ملت قرار بدهد که موجب ازدیاد عائدات بیت المال کردد توسعهٔ تجارت اهالی و وسعت دائره فلاحت برعشرارباح مکاسب و زکوة غلات خواهد افزود و حفظ الصحهٔ مواشی و زیادی اغنام زکوة و سهم امام را دو چندان میکند کشف معادن و حفریات بودجهٔ اسلام را موفق به نیل‌درجات عالیه مینماید .

(۱) مال الصلح اراضی مصالحه آنست که بدون جزیه افرادی یعنی سر شماره یك ولایتی را مسلمین بدون جنك تامین میکنند و اهالی آن را از کلیهٔ خدمات و زحمات معاف مینمایند در مقابل یك مبلغی که در سال بمسلمین بدهند) اما این مداهنه و مسالمت اسلام باکفار اهل کتابست و الا مشرکین یعنی اشخاصیکه منکر خدا هستند نه جزیه و نه صلح ابدا حفظ جان و مال ایشان را نخواهد کرد بلکه تکلیف مسلمین با ایشان فقط به جهاد وقوه قهریه است .

ثانیاً اتفاق و اتحاد مسلمین که مهام اصلاحات و ترقیات مربوط باین جمله‌است واخبارمتواتر و آیات متظافراین معنی‌را اصرار بلیغ کما ینبغی‌ویلیق می‌نماید ائمه‌اسلام وپیشوایان انام مساعی جمیله برای تحصیل این مقصد عالی مصروف داشتند و باندازهٔ که‌این‌مقصد تحصیل شد به‌نتیجه نیز فایز کشتند چنانکه دولت فرس که اول دولت متمدن وبا اقتدار دران زمان محسوب بود بواسطه اختلاف کلمهٔ مذهبی که‌بعضی مزدکی وبعضی زردشتی بودند وبعضی موحد که رواج دین مزدك والقاء خلاف و فساد اخلاق عامه را قباد پدر انوشیروان موجب گشت ورفته رفته اختلاف و فساد اسباب القاء خصومت وعناد بین فرسیان کردید بالاخره دولت فرس باکمال تمدن وباقوای عامله وبا اساسیه دولت ساسانیان مغلوب ومقهور اتفاق واتحاد عرب که همزبان وهمدین بودند کردید و همچنین روم واسبانیا که بواسطهٔ اختلاف یهود و نصاری که شرح ان موجب تطویل است مغلوب کلمهٔ جامعـهٔ اسلام کردیدند

(حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت آری باتفاق جهان میتوان کرفت)

شریعت خاتم النبیین برای تحصیل مودت و رفع خصومت و ایجاد مؤانست وسائلی را اتخاذ فرموده از قبیل استحباب مصافحه وثواب معانقه و مکرر فرمود هر دونفر مسلم که سه روز باهم متارکه ودل تنك باشند رحمت خـدا بر ایشان نازل نخواهد شد واجر وفضیلت زیارت مؤمن و حقوق بشریت و حقوق اخوت اسلامی وبرادر دینی وحقوق همسایه وصلهٔ رحم وحقوق والدین واخوه‌واخوات و حقوق ولایت برصغار و مجانین و حقوق موالی وعباد وحقوق ملکیت و علقهٔ زوجیة وحقوق سلطان ورعیت وحقوق عالم وجاهل وغنی وفقیر و قوی وضعیف وحقوق وصایت و حقوق ملیت که شرح هریك مجلهٔ بزرگی را اشغال میکند که هرچند دائره مناسبات وسیع تر گردد حقوق کمتر میشود و هرچند دائره کوچکترشود حقوق بیشترمیشود وتقریباً برای حقوق‌اخوت اسلامی وبرادردینی

سی حق احصا شـده علاوه مردم را بامر وجوبی یا استحبابی در بعضی مواقع خاصه ومجامع عامه احضار میکند که مردم با همدیگر انس ورزیده اسباب الفت قلوب فراهم شود مثل احضار مستطیع را درمکه دران مجمع عمومی وصلوة جمعه وجماعات وفضیلت مسجد وترجیح نواب مسجد جامع که بیشتر محل توجه عمومی است وتشییع جنازات مراوده ومواصاه دراعیاد که ازسیرهٔ اسلامیه است ومؤلفة قلوبهم که یکی ازمصارف بزرك مالیهٔ مسلمانان است

وثالثاً مواساة وهمراهی افراد مسلمانان درانجام حوائج بنی نوع خوداست **(عاونوا علی‌البر والتقوی)** **(وصیت امیرالمؤمنین)** **)کونا للظالم خصماً وللمظلوم عوناً)** و قضاء حاجت مؤمن را مثوباتی برای ان معین فرمود معنی مواساة مساعدت بابناء نوع است یداً ولساناً مالا وعملا چنانکه اردوی منصور اسلام گاهی که غذا نداشتند یکخرما را باهمدیگر تقسیم مینمودند در حالتیکه درشدت گرسنگی بودند

(عبادات تعبدی)

رکن سیم که عبادات تعبدیست فوائد آن بظاهر انقیاد و تسلیم پیشگاه الهی است وعلت و وسیلهٔ تصفیه ووصول بان دو رکن دیگر و تصفیهٔ قلب را موجب میشود که آ ئینهٔ قلوب ازبرای انعکاس انوار ملکوتی قابل و مستعد گردد وهم مصالح متعددهٔ دیگری را عبادات تعبدی واجـد است که بعضی از انها معلوم و موکول به آتیه است .

(اورانوس را خبر داده اند)

(فی الکافی) و (الوافی) و (البحار) عن ابی عبدالله جعفربن محمد ۴ فی‌خبر سئل فیه منجماً عراقیاً علی سبیل الامتحـان فقـال علیه السلام

(کم السکینة من الزهرة جزء فی‌ضوئها قال المنجم هذا والله نجم

ماسمعت به احداً من‌الناس یذکره قال سبحان الله العظیم افاسقطتم نجما باسره فعلی ما تحسبون)

عالم اسلام وصادق ال محمد درمقام امتحان منجمی سئوال میکند چه‌نسبت بین ستارهٔ زهره و ستارهٔ سکینه است درضیاء ونور منجم عرض میکـند ستاره سکینه را احدی نشنیده صادق ال محمد در مقام تعجب فرمود سبحان الله العظیم بکلی یك ستاره را اسقاط وصرف نظر کرده‌اید .

با وجـود اینکه اینکوکب را نمیشناسید و اوضـاع حرکات آنرا نمیدانید پس چگونه از علم نجوم استخراج مجهولات کرده حساب کواکب را دارید .

ستارهٔ سکینهٔ را که حضرت فرمود حمل بر فلکان و نبتون نمیتوان کرد چون فلکان بواسطهٔ شدت قرب آن باشمس ونبتون بعلت زیادی بعد آن ازشمس باچشمهـای غیر مسلح و بدون اعانت آلات (تلسکوب) قابل رؤیت نیستند پس ستارهٔ که ممکن نیست برصد چشم بیاید سئوال از آن غیر مناسب است زیرا که سیارات شمسی که قابل رؤیت بودند فقط شش کوکبند (۱ عطارد) (۲ زهره) (۳ مریخ) (٤ مشتری) (٥ زحل) (٦ ارانوس) ان پنج کوکب غیراز اورانوس در آن زمان وقبل از آن برصدآمده ومعروف بخمسهٔ متحیره و مضبوط الحرکة بودند. پس فقـط سیارهٔ که قابل رؤیت است بچشم غیر مسلح وممکن است مرصود آن زمان باشـد همـان ارانوس (یاسکینة) است و الا تعجب امام از غفلت حکماء ومنجمین از کواکب غیر مرئیه از قبیل فلکان و نبتون بی‌موقع خواهد بود تعجب و سئوال از منجم وقتی موقعیت دارد که نجم مسئوله قابل رؤیت باشد و همچنین مقابل کردن درسئوال سکینه را بازهره که دو طرف ضد در نورند چون زهره نورانی ترین سیارات شمس است که کاهی در روز درمقابل معدن انوار خودرا نمایش میدهد و ارانوس بعکس تاریکترین سیارات شمس است که کاهی در شب هم پردهٔ حجاب را نمیتواند از انظار

مرتفع سازد ونامیدن ارانوس را سکینه ایضاً دلالت برمدعا دارد چون حرکت ارانوس بطیئی تر از تمام سیارات مرئیه شمس است و تقریباً بیشتر از (۸۰) سال طواف خود را دور شمس باتمام میرساند آهسته و باطمأنینه وباوقار وسکینه مدار خود را قطع مینماید چنانکه سکینه را نمیتوان حمل بفلکان و نبتون و کواکب غیر مرئیه نمود همچنین حمل بر شموس فوق این نظام شمسی (یا نوابت) هم نمیتوان کرد زیرا مقابلهٔ ثابت (یا شمس) را با سیارهٔ مرصوده که زهره باشد و سئوال از تناسب آنها ایضاً بی محل است و سئوال از نسبت نور شمس باستارهٔ ثابت باستارهٔ که مظلم است و استفاضهٔ نور میکند هم نامناسباست علاوه تفریع و مبتنی نمودن کشف مجهولات و دانستن حساب کواکب را بر شناختن ستارهٔ سکینه شاهد است که سکینه از سیارات این نظام شمسی است زیرا که بعقیدهٔ منجمین ثوابت (یا شموس) فوق این ادارهٔ شمسیه مدخلیت در کون وفساد این ادارهٔ شمسیه ندارند و ایضاً نوابت یاشموس که سابقین حکماء آن را بچشم دیده و شمرده اند بیشتر از پنجهزار است وتقریباً ۱۵۰۰ کوکب از آنان برصد آمده و مقدار حرکاتشان معین شده بقیه مجهول الحال است پس اختصاص بیکی از آنها و تعجب از ندانستن اوضاع آن یکی و امتحان منجم را باین سئوال صحیح نخواهدبود .

تمام پیغمبران سلف چون دورهٔ معارف و کمالات را از امت خودملاحظه نمیکردند اقامهٔ معجزات و اتمام حجت از برای دورهٔ متأخره خود نخواستند بخلاف دورهٔ اسلام که قائدین اسلام کشف معانی وبیان مسائلی فرمودند که تمام علماء عالم بس از زحمات زیاد جرعه نوش آن سرچشمه اند

(نحو)

اعراب جاهلیت که در فن سخن رانی خطابه و شعر کمال مهارت داشتند در مواسم مخصوصه اسواق و مجالسی تشکیل میدادند که خطباء وشعراء فضایل

خود را نمایش بدهند چنانکه معروفترین مجالس کنفرانس سوق عکاظ است که محلی است بین طائف ونخله در اول ذیقعده آنجا مجتمع میشدند تا بیستم ماه و هر کس متاع نفیس سخنان خودرا در عرصهٔ ظهور مینهاد واین رویه را اسباب طبیعی موجب‌بود چون‌اعراب خط نداشتند وازخواندن ونوشتن عاری‌وبری‌بودندو نسبرا اسباب‌تفاخرمیشمردند برای‌محو ونسخ نشدن وقایع هرقبیلهٔ‌نسب‌وشئونات‌خودرا دراسواق بتوسط خطباء وشعرا ابلاغ میمنودند صیت طلاقت وحذاقت ایشان درسخن رانی تمام عالمرا گرفته‌بود چنانکه انوشیروان از نعمان منذر پادشاه عراق عرب تماشای خطابهٔ خطباء را در خواست نمود و نعمان عدهٔ از فصحا را خدمت کسری کسیل داشت که هر یك صنعت خود را ارائه دادند با این مقامات عالیه که اعراب در این فن احراز کردند و مثل (سحبان‌وآئل) و(زهیر ابن جناب) ربالنوعی دراین فضیات داشتند موفق باصلاح اعراب و حفظ آداب لغت و تعلیم اغیار نشدند مگر بواسطهٔ استفاضهٔ از نور اسلام که ابوالاسود دئلی علم نحو را وضع کرده معترف است که از علی‌ابن ابیطالب ع اخذ نموده و ابوالاسود از صحابه امیرالمؤمنین است و باجماع مورخین علم نحو را خدمت آنحضرت تعلیم کرفته بود و بزیاد ابن ابیه والی عراقین اظهار کرد که علمی از برای اعراب زبان وضع کنم زیاد اجازه باو نداد تااینکه شخصی بتظلم نزد زیاد آمد و کفت **(اصلح الله الامیر توفی ابانا و خلف لنا بنون)**

فاعل را به نصب و مفعول را برفع قرائت کرد آنزمان زیاد بابی الاسود اجازهٔ وضع نحو داد و بنت خویلد اسدی نزد معاویه رفت و کفت **(ان ابوی ماتا و ترکالی مالا)** **(بالامالة فی الالف مع عدم لزوم الکسرة قبلها)** چون خبر بعلی ابن ابیطالب رسید برای ابو الاسود باب (انّ) (وباب اضافه) و باب (اماله) را مرقوم فرمود و ابوالاسودشخصی را دید که تلاوت می کرد **(انّ الله بریئی من المشرکین ورسوله)** پس باب نعت و عطف را مرسوم

نمود روزی دختر ابوالاسود در مقام تعجب گفت (**ما احسن السماء**)(بضم نون احسن) ابوالاسود چون استفهام از بهترین اجزاء آسمان فهمید جواب گفت ستارگان آسمان بهترین اجزاء آسمانند دخترش گفت تحسین من آسمان‌را از روی تعجب بود نه سؤال آن وقت ابوالاسود باب تعجب‌را وضع نمود که درمقام تعجب باید بفتح لام افعل قرائت کرد خلاصه منبع علم نحو خانوادهٔ نبوتند پس از آن رفته رفته اعراب ترقی و تعالی دراین فن جستند تازمان طلائی عباسیین که نحو بسرحد کمال رسید اگر چه اعراب در جاهلیة محتاج بنحو نبودند چون بالطبیعه کلمات را صحیحاً ادا میکردند پس از اختلاط بافرس و روم و سایر ملل قانون نحو لازم بود که مستعربین ومتعلمین بتوانند از عهدهٔ بیان مقاصد خود صحیحا بر آیند چنانکه معروف است شخصی محضر پیغمبر ص اعراب را غلط خواند حضرت باصحاب فرمود او را هدایت کنید گمراه شده است (**ارشدوا اخاکم فانه ضل**)

(حساب)

علم حساب در صدر اسلام وجاهلیت ابداً مورد عنوان نبوده بکلی عاری و بری بودند و اقتصار میکردند بموجب وصیت خلیفهٔ ثانی بشعر و مثل و تیر اندازی و سواری بااینکه ابدا اسم و رسمی از این علم نبود (بحار) نقل میکند وقتی سه نفر در هفده نفر شتر شریك بودند یکی تسع آن را مالك بود و دیگری نصف‌ودیگری ثلث خواستند تقسیم کنند در تقسیم هفده باین اقسام کسر لازم بود که بقیمت بیع و شری کنند محض اینکه کسری لازم نیاید و هر کس بقدر سهم خود یکعده از شتر را مالك شود محاکمهٔ تقسیم را خدمت علی ابن ابیطالب ع بردند حضرت یکنفر شتر از مال خود برهفده افزود و نسبة را به هیجده مقایسه کرد نه نفر شتر بمالك نصف داد و شش نفر بمالك ثلث

و دو نفر بمالك تسع مجموع شتر مقسوم بالغ برهفده گردید که در جمع کسور نصف و ثلث و تسع چون مخرج آنها هیجده است یك نصف تسع اضافه میاید یعنی آن کسور بایك نصف تسع عدد تمام میشود باینجهت شتر حضرت زیاد آمده و شتر خود را برداشت اگرچه صاحبان کسور شرکت درنصف وثلث وتسع ۱۷ داشتند لکن بتقسیم حضرت هم همان هفده را بردند وتقسیم کردند منتهی نسبت کسور را به ۱۸ ملحوظ نمود وابدا زیاده ونقصانی درسهم هیچیك نشد زیرا سهم هریك به همان نسبت علاوه شد نصف براز (۱۷) هشت و نیم سهم داشت ۹ عدد برد یکنصف شتر اضافه گردید ثلث بر از (۱۷) ۵ شتر و دو ثلث شتر سهم داشت یك ثلث شتر اضافه برد که شش نفر شتر باشد تسع براز (۱۷) یك شتر و هشت تسع سهم داشت دو شتر برد که یك تسع علاوه گردید (ارشاد مفید) (بحار) نقل میکند که روزی دونفر میخواستند غذا بخورند یکنفر ۵ عدد نان داشت و دیگری سه عدد مهمانی برایشان وارد شد این سه نفر مشترکاً هشت عدد نان‌را خوردند بعد از غذا مهمان هشت درهم در سفره گذاشت صاحب ۵ قرصهٔ نان سه درهم را برفیقش داد و ۵ درهم را خودش برداشت رفیقش قبول نکرد و محاکمه را خدمت علی ابن ابیطالب ع بردند حضرت بصاحب سه قرص نان فرمود سه درهم را بگیر زیرا مصالحه و صلاح بهتر از شقاق است آن شخص قبول نکرد و عرض نمود یاامیر المؤمنین نمیخواهم مگر سهم حقیقی خودم را حضرت فرمود پس یکدرهم مال تو است وهفت درهم متعلق بصاحب پنج قرص نان بواسطه آنکه هشت عدد نان جمعا ۲۴ ثلث میشود سه نفر غذا خوردند هریك‌را باید ۸ ثلث فرض نمود جمعاً ۲۴ ثلث سه عدد نان تو ۹ ثلث هشت ثلث‌را خودت خورده یك ثلث برای مهمان ۵ عدد نان رفیقت ۱۵ ثلث ۸ ثلث طعمهٔ خودش ۷ ثلث برای مهمان که سهم مهمان نیز جمعاً ۸ ثلث میشود بازآء هر ثلثی یکدرهم واقع میشود پس یکدرهم مال صاحب سه نان زیرا که یك ثلث اضافه داشت و ۷ درهم مال صاحب ۵ نان زیرا ۷ ثلث اضافه داشت اخبار وتقسیمات مذکوره شواهد و آیاتیست که ائمه اسلام

محیط بعلم حساب بلکه مبدء و مؤسس کابهٔ عاومند چنانکه علی ابن ابیطالب ع جدول فیثاغورث یعنی ضرب آحاد درآحادرا بحساب ابجد بشعرفرموده :

(و و لو و ز مب و ح مح و ط ند ز ز مط
۶ در ۶ = ۳۶ ۶ در ۷ = ۴۲ ۶ در ۸ = ۴۸ ۶ در ۹ = ۵۴ ۷ در ۷ = ۴۹

ز ح نو ز ط سج ح ح سد ح ط عب ط ط فا
۷ در ۸ = ۵۶ ۷ در ۹ = ۶۳ ۸ در ۸ = ۶۴ ۸ در ۹ = ۷۲ ۹ در ۹ = ۸۱

ضرب ما دون عشرها الیها تهتدی **(خلاصة الحساب شیخ بهائی)**

ایضاً سئوال میشود ازعلی ابن ابیطالب ع از عددیکه جامع کسور تسعه باشد بلاتامل فرمودند **(اضرب ایام اسبوعك فی ایام سنتك)** یعنی ایام هفته را در ایام سال ضرب باید کرد حاصل ضرب مخرج کسور تسعه است ۷ در ۳۶۰ میشود ۲۵۲۰ پس ازان اعراب چون بحال تحضر رسیدند و خود را محتاج بدانستن حساب دیدند ازملل متمدنه اخذ کردند و کتب انهارا نقل بعربی نمودند ارقام هندسه را محمد ابن موسی خوارزمی اخذ از هند کرده واز اینجهت ارقام هندیه کویند و اروپائیان ارقامرا ازعرب تعلیم کرفتند وارقام عربیه کویند کلمات قصار امیر المؤمنین ع درعلم حساب وجبر ومقابله بیشمار است که عجالة محتاج بذکرنیست .

(طب)

عمومات علم طب ومعالجات انرا چنانکه بعضی کفته شد دستور داده‌اند که حکم ومصالح برخی ازانها معلوم شد وبقیه‌را باید انتظار داشت که مکشوف کردد و درحقیقة اعتراف همان طبیب مسیحی که سئوال کرد آیا در قرآن از علم طب چیزی هست جواب فرمودند **(کلوا واشربوا ولا تسرفوا)** کفت **(ما ترك ربکم لجالینوس طبا)** (خداوند شما ازارکان طب چیزی فرو کذار نکرد)

مواد اغلب امراض متولد از کثافات است که درانها تکوین بسیاری ازامراض می شود .

شارع اسلام پایهٔ شریعت خود را بنظافت کذاشت وفرمود **(بنی الاسلام علی النظافة)** و از برای مصالح متعدده احکامی وضع کرد که ضمناً منتهی درجهٔ نظافت را حائز است و مسلمین را از ابتداء تمرین و عادت میدهد برفع کثافت و تحصیل نظافت ازقبیل وضوء ازبرای نماز پنجگانه درتمام ایام و اغسال واجبه ومستحبه بعلاوه اوامر وجوبی برای شستن ودفع نجاسات که مواد امراض است یکی از اغسال واجبه غسل جنابت است چنانکه تلوثات و کثافات خارجی اسباب وخامت جسم و تولید امراض است همچنین تلو ثات داخل بدن و کثافات خود انسان نیز موجب ضرر و مادهٔ مرض است پس ممکن است در مجامعت شدت تحریك اعصاب وعرق بدن وترشحات بدنیه برروی جلد پردهٔ از مواد عضویت تشکیل بدهد که بدن را از اداء مراسم طبیعت مزاحمت بنماید باینجهت است که امر بغسل تمام بدن فرمود و دیکر اینکه اعضاء تناسل و اطراف آن حتماً آلودهٔ بمنی وترشحات فرج میشود اگر تطهیر نشود ممکن است که تولید قرحه و مواد جرب و بعضی امراض دیکر بنماید شرع اسلام برای احتیاط در تطهیر و مبالغهٔ در نظافت علاوهٔ بر وجوب شستن موضع کثافت غسل تمام بدن را واجب کرد زیرا که منی از تمام عروق و اعصاب خارج میشود چنانکه شستن موضع و مجری منی لازم است شستن تمام عروق و اعصاب نیز بواسطهٔ غسل لازم است وهمچنین غسل حیض و نفاس واستحاضه که تمام فوائد حفظ الصحه غسل جنابت را بطور اکمل جامع است گذشتهٔ از تمام اوامر وجوبی و استحبابی در اغسال ووضوء ورفع نجاسات تأکید در کلیهٔ موجبات نظافت کرد و فرمود **(الحمام یوم ویوم لا یکثر اللحم)** یعنی استحمام و شستن بدن درهر دو روزیکمرتبه اسباب فربه شدن بدن است .

(کیمیـا)

حکماء اروبا کشف کرده اند که تغییر در ترکیبات کیمیائی ناشی از تخالف نسبت مقادیر است که به تغییرات مقداری هریك به نسبتی معین ترکیبات شیمیائی متولد میشود و در قرآن فرموده (**وکل‌شیئی عنده بمقدار**) (یعنی وجود هر چیزی از روی تناسب مقدار است) امیر المومنین درعلم کیمیا فرمود **(ان فی‌الزجاج والزاج والزیبق آلرجراج ومشو بیض الدجاج والزنجار الاخضر و الحدید المزعفر لکنوز لا یؤتی علی آخرها** فقیل له یا امیر المؤمنین زدنی بیانا فقال ۴ **هو هواء جامد وماء خامد وارض سائلة و نار حاملة** کشف کیفیات وشرح معانی این خبر را باید انتظار داشت عجالة دربوتهٔ اجمال است .

(کشف فلکان خبر تازهٔ نیست

اقرب سیارات بجاذبهٔ شمس بحسب استکشاف جدید نجمهٔ فلکانست که‌در طواف مرکز یعنی شمس مجذوب کهربائیت آن واقع شده وحرکت محوری یعنی شبانه روزی آن (۱۸) ساعت طی میشود چنانکه زمین ما دور محوری خود را در (۲۴) ساعت طی میکند وسیر آن در مطاف بیضی دور شمس یعنی حرکت سالیانه در (۲۰) روز طی میشود مثل اینکه زمین ما سیر سالیانهٔ خود را درطواف شمس (۳۶۵) روز تمام میکند بعد فلکان از شمس (۱۳) ملیون تقریباً میل است و زمین ما (۹۳) ملیون میل از شمس مسافت دارد و شبیه بزمین ما است دارای جبال وتلال وشاید دارای بحار هم باشد چون ستارهٔ فلکان ونبتون باچشم بی‌اسلحه مرئی نمیشوند در لسان آل محمد ص تصریح نشده لکن‌بذکر خواص وصفات اشارهٔ بان فرمودند که بانظرانصاف تطبیق میشود .

(فی‌البحار) و (مناقب شیخ رجب برسی) و (مصباح کفعمی) عن

ابراهیم فی‌القرن التاسع عن‌الامام السابع موسی الکاظم ۴ عن ابیه جعفر ابن محمد عن آبائه المعصومین عن‌النبی الامی محمد ص انه قال له جبرائیل **(والذی‌بعثك بالحق نبیا ان خلف المغرب ارضا بیضاء فیها خلق من خلق الله** الی ان قال ص **ومسیرالشمس فی بلادهم اربعین یوما الخ)** فرمود درطرف مغرب زمین ما زمینی است سفید که دراو مخلوق الهی است ومحل سیر شمس درآن بلاد چهل روز است .

این خبر ناظر بفلکان است که در وقت صدور کلام فلکان در طرف مغرب زمین ما واقع شده بود وسفیدی آن بعلت قرب شمس است عطارد که (۲۹) درجه از شمس مسافت دارد حرارت شمس در آنجا ۸ مقابل حرارت و نور شمس است در زمین پس فلکان که ۷ درجه باشمس مسافت دارد اشعهٔ شمسیه او را مثل نقرهٔ خام جلوه میدهد و مطابق هیئت عصریه ستارهٔ فلکان در (۲۰) شبانه روز مدار بیضی و طواف خود را تمام میکند پس (۴۰) روز عبارتست از ۲۰) شب و (۲۰) روز تغلیباً (٤۰) روز تعبیر میشود این است که‌فرمود مسیر اشعهٔ شمس در زمین فلکان (۴۰) روز طی میشود.

(فی البحار) (عن بعضی المفسرین) (ان لله تعالی وراء جبل قاف ارضا بیضاء کالفضة المجلوة طولها مسیرة اربعین یوما للشمس)

فرمود که خداوند در وراء کوه قاف زمینی خلق کرده مثل نقرهٔ صیقل زده شده سفید که طول آن زمین مقدار سیر اشعهٔ شمس است در چهل روز)

اما کوه قاف بمقتضای اخبار و ادلهٔ شرعیه مقصود ظل مخروطی زمین است که ادله و تطبیق آن عرض خواهد شد صدور اینکلام از معدن نبوت در شب بود که فلکان مواجه سایهٔ زمین بوده است .

مقصود از طول هر کرهٔ خط استوائی و دائرهٔ عظیمهٔ آن کره است پس اشعهٔ شمسیه‌موجه‌است باخط استواء فلکان‌در(۴۰) روز که (۲۰) شب و (۲۰)روزباشد

(نبتونهم اشاره‌شده)

(فی البحار) و (معانی الاخبار) (عن الامام السادس جعفر ابن محمد حینما سئلوه عن الافق المبین فقال۴ (قاع بین یدی العرش فیه انهار تطرد) الخ)

از صادق محمد سؤال میشود که افق مبین کدام است جوابا فرمود زمینی است نزدیك و مواجه عرش الهی که در آن انهاریست که در حرکت و جریان است)

عرش اصلا بمعنی سقف است و در اصطلاح شرع منتهی نظام کون ومحدد موجودات است چنانکه مطابق هیئت عصریه و ادلهٔ شرعیه کشف خواهد شد زمینی که بین یدین عرش یعنی نزدیك آنست و حالت افق را داشته باشد مثل اینکه افق محیط بموجودات در اوست آن هم بموجودات این نظام شمسی محیط باشد یعنی تمام مدارات واقع در مدار آن باشند در حالت سیر غیر از نبتون ستارهٔ کشف نشده چون لفظ قاع بمعنی زمین است حمل بر شموس فوق این نظام شمسی نمیتوان کرد از این خبر و اخبار فلکان معلوم میشود مطابق مکشوفات جدید که سیارگان از جنس زمینند و استفاضهٔ نور میکنند و در تخن افلاك چنانکه رای قدما است واقع نیست بلکه زمین‌هائی هستند متحرك .

(تاسف)

اکر چه بدبختانه رموز و مطالبی را که هنوز کشف نشده و ائمه دین گفته اند باید منتظر بود که اعادی دین اثبات کرده بتحقیق پیوندد لکن (مسلمانان حق دارند) اینکه درس خود را تارك و سایرین تاج علوم را بفرق مبارك گذاشتند محمول بر بی بضاعتی و استعداد اهالی امصار و بلاد ایشان نمیتوان نمود بلکه بریشانی حواس ادراك و احساس انسان را میکاهد تفرق و اختلال خیال قهرا کسالت و اهمال تولید میکند طوفان عالمگیر مسافر دریا را دلگیر مینماید باد

های جنوبی و نسیم های شمالی نوباوکان چمن دلستان مارا کاهی بخاك و غبار آلوده و کاهی بسیاهی و زنك فرسوده میدارد دوشیزکان اسلام در حال انتظار بااضطراب و اضطرار و تمامی گوش فرا داشته که صدای دلخراش دقاق نسیم که بریاحین تازه دمیده ایشان بر میخورد و سرخ روئی و سبزی کلستان را مبدل بزردی میسازد از کدام ناحیه شنیده و باز چه داهیه احداث میکند در تاریکی شب چشمها دوخته و رخ بر افروخته بتماشای آثار طبیعت و اثمار قدرت مشغول سواد شبستان ونکهت کلستان وتمایل وتعانق درختان وآواز قمری وهزار دستان ضفیر ترشحات آب‌وروضه طوبی‌لهم وحسن ماب قامت دلربای‌شقایق‌هنوز کشف‌حقایق نکرده واین منظره زیبا و تماشا خانه روح افزا جلب توجهات مسلمین را ننموده که مناظر مهیب وپردهای غریب را دست طبیعت درهر جهت نمایان میکند (آه) که اکرهم گاهی بواسطه علت تکوینی آرامش و تسکینی در مصادمات طبیعت پیدا شود مانند مار کزیده چون چشم ترسیده داریم سواد سایه درختان که ازنسیم شمالی یاجنوبی متحرك میشود درفضای تاریك اثار بغتة واضطرابی درمزاج فرسوده ما ایجاد میکند .

(روزکارو هرچه در او هست بس ناپایدار است ایشب هجران تو پنداری برون ازروزکاری .

(آه) (دوره بدبختی ما عاقبتی خواهد داشت) ؟ (ایااین کرفتاری مبدل برستکاری خواهد شد ؟) اکر قانون حکمارا که **الشئی اذا جاوز حده انعکس ضده**) مقیاس بشناسیم باید امید فرج داشت و اگر کریمه (**لکل عسر یسراً**) را معیار بدانیم بایستی منتظر استراحت بود واکر فال این لطیفه را (صبروظفر هردودوستان قدیمند) بنکریم میباید‌برانرصبر نوبت‌ظفر آید .

(جهاد اسلامی ازروی نظام اجباری عمومی است)

نظام عالم و انتظام امور بنی ادم درهیچ عالم متمدنی از هیولاء اولی برتبهٔ

صورت زیبا صعود نخواهد کرد مگر بقوهٔ قهاریه درهر تمدنی دوقوه لازم چنانکه درهر ذی‌حیوتی دوعضو مغتنم است قوه مقننه بمنزله قلب است که منبع فیوضات ربانی و معدن افادات جسمانی است بدن را فیاض حرارت و روحرا معلم فضل وشرافت است حاکم علی الاطلاق وپیغمبر امزجه وافاق را که عقل است وسائل ارتباطیه ومناسبات دیپلماسیه باوی محکم است قوه دیگر قوهٔ مجریه است که بمنزلهٔ سرعضویت رئیسه درحیات تمدن هرقومی دارد (خاکیانی که زادهٔ زمیند ددکانی بصورت ادمیند ددکان بروفا نظر ننهند حکم را جز به‌تیغ سر ننهند) شریعت محمدی تمام مسلمانان را ازعارف وعامی داخل درقشون نظامی و درموقع حاجت جنك ومجاهدت را برهمه فریضه داشت الا درغزوهٔ تبوك که هردو برادر خوانده را یکی بجهاد برد خداوند عالم قبل از خلقت عالم و ادم بهشت وجهنم ایجاد فرمود (**اشداء علی الکفار رحماء بینهم**) تاوقتیکه مسلمان دارای قشون مکفی و نظام وافی نشوند استقلال حیاتی خودرا نتوانند محفوظ داشت امنیت داخلی واستراحت از اجنبی موقوف بقوه نظامیست چنانکه ۲۰۰۰ سالدات بطر کبیر بانظام وتدبیر بر (۱۰۰۰۰۰۰) قشون عثمانی که خود سرولاابالی بودند غالب وفاتح آمدند.

پیغمبر خاتم فرمود (**ان اخی موسی عینه الیمنی عمیاء وان اخی عیسی عینه الیسری عمیاء وانا ذو العینین**)

(یعنی برادرم موسی جنبهٔ اخلاقیات را تکمیل نکرد وعیسی جنبهٔ سیاسیات را نداشت ومن صاحب هردو جنبه وتکمیل کننده هردوطریقه هستم.

وبان نظر یکی ازاصول مراتب سیاسی وقوانین معیشت ومدن‌را جهاد وخدمت عسکری فرمود (**وجاهدوا باموالکم و انفسکم**) جهاد را بتمام مردم غیر زنها واشخاص عاجز واجب کرد وفضیلت داد مجاهد را یعنی مردم را عهده‌دار کرد برای حفظ نظام اسلام ومملکت مسلمین ودفاع ازمعاندین بخدمت عسکری

و در موقع احتیاج عموماً را در غزوات و جنك احضار کرد بعلت اینکه حفظ هیچ سیاست و ابقاء هیچ مملکت ممکن نیست مگر بقوه قشونی و بالا ترین قوای قشونی علم نظام است که لازم دانست منتهی در آن زمان نظام عرب فقط باسب سواری و تیراندازی بود سبق و رمایه را قرار داد و جهاد بحال مقتضی جنك بدویها باقی بود تااینکه خالد ولید میمنه و میسره و جناح و قلب را در جنك یرموك در اواخر ابی بکر و اوایل عمر از روم تعلیم گرفت زیرا که اول واضع نظام در عالم پدر اسکندر مقدونی است

که قشون خود را دوصف قرار داد که صف اول نیزهٔ کوتاه دردست گرفته صف دویم نیزه ایشان دومقابل نیزهٔ صف اول بود که بامقدم بودن صف اول نیزهٔ صف دوم نیز بهدف برسد و اسکندر بهمان قیاس و قاعده سه صف قرار داد ودردورهٔ محمدی وخلفاء اول عالم بعلم جنك علی ابن ابیطالب است چنانکه در وقتیکه خبر دادند بحضرت که قشون معاویه وارد انبار شده (انبار آبادی است در طرف شرقی فرات) ویکی از اهالی آنجارا کشته ویکزن کافرهٔ که درذمه اسلام بوده خلخال و دست بندش را گرفته اند خطبهٔ انشاد فرمودند که نظام عمومی و وجوب مجاهدت برتمام مسلمین و دفاع از معاندین و دانستن آن حضرت علم جنك را ثابت میکند برای استشهاد بعضی از فقرات آنرا نوشته و ترجمه می شود :

(**اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه وهو لباس التقوی ودرع الله الحصینة وجنته الوثیقة فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل وشمله البلاء وديث بالصغار والقماء وضرب علی قلبه الاسداد وادیل الحق بتضییع الجهاد**) جهاد بابی است از ابواب بهشت که بروی مجاهدین مفتوح نموده پس هر کس در موقع حاجت جهاد را ترك کند لباس ذلت خواهد پوشید ومبتلی ببلابای صغیر و کبیر شود

(الا وانی قد دعوتکم الی قتال هذ القوم لیلا و نهاراً سراً و اعلانا فقلت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فوالله ماغزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلو فتواکلتم وتخاذلتم حتی شنت الغارات علیکم و ملکت علیکم الاوطان) باصحابش فرمود مکرر شمارا بجهاد معاویه خواندم که هر کاه نشستید تا آنها بجنك شما آمدند مغلوب میشوید زیرا که هیچکس در خانهٔ خود جنك نکرد مکر اینکه مغلوب کردید و همین طور شد که اردوی معاویه آمدند در انبار وخلخال بکزن ذمیهٔ را بردند **(فلو ان امرء مسلماً مات من هذا اسفاً ما کان به ملوماً بل کان جدیراً)**

اگر مسلمین از غصهٔ این عمل شنیع که از قشون معاویه سر زد بمیرند حق دارند ومستحق ملامت نخواهند بود بالاخره رای مرا اطاعت نکردید و امر مرا مجری ننمودید تا اینکه قریش گفتند پسر ابوطالب اگر چه مرد شجاع است لکن علم جنك نمیداند در صورتیکه کسی از من پیشقدم تر در جنك نیست وعالم بعلم جنك احدی بهتر از من نیست زیرا که هنوز عمرم بالغ به بیست نبود که داخل جنك شدم وحالیه داخل شصت سال شده ام .

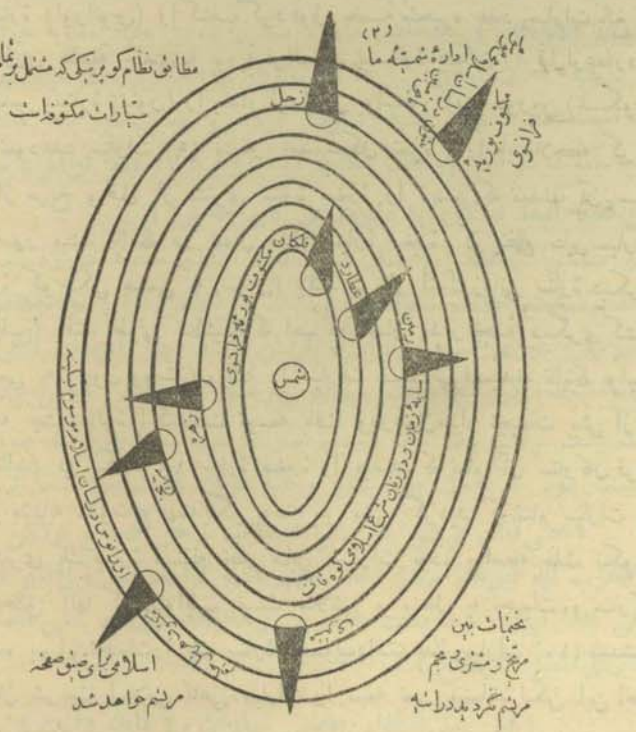
(حتی قالت قریش ان ابن ابیطالب رجل شجاع ولکن لاعلم له بالحرب لله ابوهم وهل احد منهم اشد لها مرآسا و اقدم فیها مقاماً منی لقد نهضت وما بلغت العشرین وهاانا قد ذرفت علی الستین ولکنه لا رای لمن لا یطاع)

(باز هم انتظار بعضی سیارات را باید داشت)

قدماء ازحکماء اگرچه ذیمقراطیس سیارات را غیر متناهی میدانستند لکن نظام معروف بطلیموسی سیارات را ۷ عدد میدانستند (۱) (شمس) و (۲) (قمر) با خمسهٔ متحیره یعنی (۳) (عطارد) (۴) (زهره) (۵) (مریخ) (٦) (مشتری) (۷) (زحل) اما بمقتضای نظام کوپرنیکی یعنی هیئت عصریه چون شمس مرکز

و ساکن است وقمر هم از مستخدمین زمین است واقمار کلیتاً از سیارات شمس محسوب نمیشوند سیارات را (٦) عدد دانستند زمین و خمسهٔ متحیره تا آنکه (هرشل) ستارهٔ (اورانوس) را کشف کرد فوق خمسهٔ متحیره عدد سیارات بالغ بر (۷) شد بعدازآن بفاصلهٔ چندی (بوریهٔ فرانسوی) ستارهٔ فلکان را قبل ازعطارددر نزدیکی شمس وستارهٔ (نبتون) را بعداز اورانوس بواسطهٔ آلات دوربین (تلسکوب) اکتشاف نمودعدد سیارات (۹) بشمار آمد شکل نمرهٔ ۲ را بایدملاحظه کرد ، لکن بعد از مریخ و قبل از مشتری ستارهٔ صغیرهٔ را دیدند که تامدتها آن سیاره مخصوصهٔ تصور میشد تااینکه در همان مدار سیارهٔ صغیرهٔ که بنظام سایر سیارات بود و ستارهٔ کوچکی مسمی به (سرس) یافتند پس از اندك زمانی ستارهٔ دیکری مسمی به (بلس) یافتند طولی نکشید که ایضاً در همان مدار نجمهٔ دیگری کشف نمودند مسمی به (جون ووستا) واینها را سیارات مستقلاتی فهمیدند تااینکه بواسطهٔ تکمیل اسلحه چشم دائرهٔ اکتشافات توسعه یافت ودرهمان مدار نجیمات پیش از آنها معلوم شد تااینکه در یکماه ۱۸ سیارهٔ صغیرهٔ را دیدند که تمام آن ستارکان قریب الحرکات و متشابه الاوضاع بهمدیگر بودند پس معین گردید که تمام سیارات بین مریخ و مشتری یك سیارهٔ مستقله نظیر سایر سیارات بوده بواسطهٔ علت تکوینی که غیر از خالق آنها کسی واقف نیست متلاشی و منحل به نجیمات و ستارکان صغار گردیده پس این نجیمات را یك ستارهٔ محسوب داشتند عدهٔ سیارات (۱۰) عددشد .

اما بزبان شریعت اسلامی کاهی سیارات را سبعه تعبیر مینمایند لکن این اخبار فرمایشاتی است که متوجه بعامهٔ ناس است و سیارات مرئیه ومبصره را تقریر می نمایند و مسلم است که حالا سیارات غیر مرئیه بچشم غیر مسلح را کشف ازبرای عامهٔ مردم نمیتوان کرد لکن نظر از سیارات هفتکانه در همان اخبار بترتیب جدید است که مقصود زمین و خمسهٔ متحیره و اورانوس است چنانکه ازحواشی و اشارات آن معلوم خواهد شد .



اما بعضی از اخبار آل عصمت که متوجه بخواص است و ناظر بعلماء فن است سیارات را یازده عدد محسوب داشت .

(سورهٔ یوسف) (آیهٔ ٤)

(انی رایت احد عشر کوکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین)

یوسف صدیق ؏ به یعقوب نبی ؏ عرض میکند یازده ستارهٔ را دیدم که با شمس و قمر در خواب مرا سجده میکنند) ظاهر میشود که این (۱۱) ستاره سیارات این نظام شمسی باشند که شمس با جمیع مستخدمین خود که ۱۱ ستاره است با قمر یوسف را سجده کردند و یقیناً یوسف عیناً کواکب را بخواب دیده بود و تلفظ بکواکب میکند زیرا که تعبیر یعقوب کواکب را ببرادران شاهد است که رؤیای یوسف ؏ عیناً کواکب بوده است و نمیشود احتمال داد که این ۱۱ کواکب از ثوابت یا شموس فوق این ادارهٔ شمسی است چون مناسب ان کیفیت تعبیر بشموس بود چنانکه در زبان اخبار از شموس که ذکر خواهد شد مکرر وارد است علاوه ۱۱ کوکب از ثوابت ترجیح بلا مرجح است دیدهٔ خبیر و عین بصیر معترف است که مقصود از کریمه شمس ومستخدمین او است و آن ۱۱ ستاره است که در اخبار هم بهمین شکل تفسیر کریمه را فرمودند .

(تفسیر کشاف) (تفسیر نیشابوری) مسنداً عن جابران" یهودیاً سئل النبی الامی ص عن النجوم التی شاهدها یوسف ؏ فی المنام فقال ؏

(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(٦)	(۷)
(جریان) و	(طارق)	و (زیال)	و (قابس) و	(عمودان)	و (فلیق) و	(مصبح)

(۸)	(۹)	(۱۰)	(۱۱)
(وضروح)	و (فرع)	و (وثاب)	و (ذوالتکفین)

فاسلم الیهودی **ثم قال و کل هذه النجوم محاطة بالسماء)**

یهودی از پیغمبر امی سئوال میکند از یازده کوکبی که یوسف بخواب دید

آن حضرت ۱۱ ستاره را شمرد باسامی و الفاظی که هر یك بمناسبتی در یك کوکبی استعمال شده وبایك سیارهٔ منطبق میشود و مسلم است که آن یازده کوکب اختصاص باوصاف مخصوصهٔ داشتند وآن صفت مخصوصهٔ که علت امتیاز این ۱۱ کواکب است تابعیت شمس وبودن دراادارهٔ این نظام شمسی است که به تبعیت شمس تمام مستخدمین آن یوسفرا سجده کردند (ه) اسم ازاین اسامی بمناسبت لغوی استعمال درخمسهٔ متحیره شده که شرح مناسبات لغوی آنها عجالة لازم نیست و این ۱۱ کلمه تطبیق میشود بازمین وعطارد و زهره و مشتری و زحل ومریخ وفلکان واورانوس ونبتون وسیارهٔ بین مریخ و مشتری که مبدل بکواکب صغار وسیارات خورد گشته مثلا جریان مقصود زمین است که اطلاق جاریه در اخبار بزمین مکرر وارد است ومناسب است با حرکت زمین قابس درلغت چیزی را گویند که از آتش عظیمی کسب حرارت کند ومنطبق میشود با فلکان که از شدت قرب آن بشمس کسب حرارت شدیده میکند وفلیق از منفلق است یعنی منفرق ومتلاشی شده ومراد کواکب صغار بین مریخ ومشتری است که ازیکسیاره منشعب ومتولد شده .

اما کوکب یازدهم سیاره ایست که باید کشف آنرا انتظار داشت که بعد از تکمیل آلات رصدی معلوم شود وما بموجب اخبار آل محمد ص آنرا پیش بینی کرده سیر سالیانهٔ اورا هم معین میکنیم وفعلا نمیخواهیم دشمنان اسلام تسلیم شوند ولی پیش بینی مارا درنظر داشته باشند که بعد از انکشاف آنرا نجم اسلامی بنامند

(کتاب نجوم سید ابن طاوس) (عن ابیعبدالله جعفر ابن محمد) (انه قال)

(فی السماء اربعة نجوم مایعلمها الا اهل بیت من العرب و اهل بیت من الهند یعرفون منها نجما واحداً فبذلك قامت حسابهم) صادق آل محمد فرمود در آسمان چهار کوکب است که احدی آنهارا نمیشناسد مگر

اهل بیت پیغمبر عربی ویکی ازآنهارا عدهٔ ازهنود میشناسند)

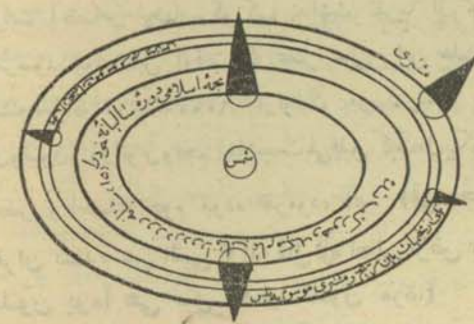
اما آن ستارهٔ که بعضی هندیها میشناسند اورانوس است که در مقالهٔ سابقه معین شده، که اورانوس فوق زحل مرصود ومحسوب بعضی هنود بوده و بهمین جهت است که در این خبر حضرت فرمود حساب نجوم هنود بواسطهٔ دانستن اوضاع این کوکب درست آمده ومبتنی نمودن قیام حساب ودرستی استکشاف منجمین هند را بدانستن این کوکب شاهد است که این چهار کوکب داخل در این ادارهٔ شمسیه اند نه از شموس فوق یانوابت وهمچنین اگر مقصود نوابت باشد مجهول بودن نوابت اختصاص بچهار کوکب نداشت تقریباً از نوابت ۱۵۰۰ کوکب بیشتر مرصود نبوده این اوقات که عصر تعالی این علم است صد یك انها مکشوف نگشته بااینکه تقریباً ۶۰۰۰ ازنوابت بەرصد آمده پس مقصودازاین چهار کوکب فلکان ونبتون واورانوس ونجم اسلامیست بلی فلیق که منحل بکواکب صغارشده چون در مقام حصر و احصاء نجوم نبوده نفرموده اند **(فی مجمع البحرین عن جواهر القران بسنده عن النبی ۴ انه قال لله تعالی ارض بیضاء مسیرة الشمس فیها ثلثون یوماً هی مثل الدنیا ثلثون مرة) (ابو لیث السمر قندی فی کتاب له) (ان رسول الله ۴ قال ان الله تعالی خلق ارضا بیضاء مثل الدنیا ثلثون مرة و مسیر الشمس فیها ثلثون یوماً محشوة خلقاً)**

(پیغمبر خدا فرمود که خداوند زمینی خلق کرده که (۳۰) مقابل دنیا یعنی زمین ما است وسیر اشعهٔ شمس در آن سی روز یعنی پانزده شب وپانزده روزتمام میشود که آن زمین دور سالیانه خود را در پانزده شبانه روز باتمام میرساند چنانکه فلکان را فرمود دور سالیانه خود را در چهل روز یعنی (۲۰) شب و (۲۰) روز طی میکند و این زمین چون قریب بشمس است بواسطهٔ اشعهٔ شمسیه سفید است مثل اینکه فلکان را فرمود مثل نقرهٔ صیقل زده است و این اخبار برهیچیك ازسیارات

مکشوفه تطبیق نمیشود مگر باین نجمهٔ اسلامی بس امیدواریم که این پیش بینی آل محمد را بزودی فلاسفهٔ عصر جدید مکشوف و تصدیق کنند لکن افسوس که درس استاد اسلام را مسلمانان نمیفهمند باید شرح آنرا از اجانب خواستار شویم

(گر مسلمانی همین است که حافظ دارد آه اگر از بس امروز بود فردائی

(شکل نمره (۳) متعلق بنجمهٔ اسلامی است)



(آفتاب و ماه یکی نیست)

بعقیدهٔ قدماء عقلاً عالمی غیراین عالم ممتنع بود وجود داشته باشد و استدلالاتی در عدم امکان عالمی غیر این عالم مینمودند و ادارهٔ شمسیه را منحصر به یك اداره میدانستند و ثوابت را فوق این نظام شمسی از توابع همین آفتاب ما میدانستند و تمام را مظلم و مکتسب نور از شمس فهمیده بودند غیر شیخ الرئیس

که ثوابت را نورانی میدانست لکن نه بطور شمسیه که خارج ازتبعیت این اداره شمسیه باشد بلکه تمام سیارات حتی قمررا ابن سینا ذاتاً نورانی میدانست احدی از قدماء تجویز نمیکردند عقلاً شمسی غیراین شمس مرئی ونظامی غیر این نظام وجود داشته باشد و همچنین آلات رؤیة وحس چون موجود نبودحس هم باایشان موافقت داشت)

اما فلاسفهٔ عصر جدید بواسطهٔ آلات تفریق نور و دور بینهای محیر العقول هریك از ثوابت را شمسی مستقل دیدند که دارای نظامی مثل نظام شمس ما هستند و هریك مستخدمین و سیارات و زمین هائی دارا هستند که هیچ مربوط بعالم ما و منوط بنظام شمسی ما نیستند بعضی از آن شموس ابعاد و کیفیاتشان معلوم شده منتهی شرح اراضی و سیارات و اقمار آنها بواسطهٔ کثرة بعد الی کنون معلوم نشده (شنیدستم که هر کوکب جهانیست جداگانه زمین و آسمانیست)

شریعت احمدی مکرر به تعدد و کثرت شموس خبر داده بمقتضی استعداد مخاطب کاهی تعبیر به (۴۰) و کاهی به (۱۲) فرموده و الی کنون این نوع اخبار چون باعقیدهٔ قدماء موافق نبود از مجملات تصور مینمودند و محتاج به تاویلات غیر مناسب بودند الحمد لله که اسباب افتخار مسلمین در حوزهٔ متاخرین بالغ بمنتهی درجه است)

(کتاب بصائر الدرجات) و (فی منتخب البصائر) و (روضة الوافی) و فی المجلد السابع والرابع عشر من کتاب البحار) بسند قوی الی الامام السادس ابیعبدالله جعفر انه قال **(ان من وراء عین شمسکم هذه اربعین عین شمس فیها خلق کثیر وان من وراء قمرکم هذا اربعین قمراً فیها خلق کثیر لایدرون ان الله خلق ادم ام لم یخلق الخ)**

(جعفرابن محمد ع فرمود غیر این چشمهٔ شمس شما یعنی این ادارهٔ شمسیه (۴۰) شمس و ادارات دیکری هست که در انها مخلوقات زیادیست وغیر این قمر که مستخدم زمین شما است (۴۰) قمر دیکری هست در انها مخلوقات

زیادی است که نمیدانند خدا ادم را خلق کرده یانه)

اما عبارة ٤٠ و ٧٠ غالباً درعرف عرب استعمال در مقام مبالغه وتکثیر می شود پس مقصود تعیین عده شموس وانحصار ان بچهل نیست یا انکه باندازهٔ استعداد مخاطب القاء مطلب شده شاید پیش ازاین در ذهن مخاطب قبول پذیر نبوده چنانکه گاهی به ١٢ تعبیرمیشود لکن بودن مخلوقات درشمس وقمر مخالفتی با عقیده بعضی حکماء جدید دارد چونشمس را بواسطهٔ حرارت فوق تصور ونبودن هوا وهمچنین قمررا بواسطهٔ نبودن هوا و اعتدال از ونبودن اب قابل انتفاع و محل تعیش وقابل بودن مخلوق نمیدانند مگر (هرشل) و (اراغو) که دونفر از بزرگان فن بشمار میایند وعدهٔ دیگری از حکماء عصریه مثل (هوك) و (غوك) درهریك از شمس وقمر مخلوقی قائل بودند مطابق طبیعت هریك از انها مثل انکه اب وهوا هریك مخلوقی مناسب طبیعت و موافق مزاج خود تربیت میکنند سمندراتش را برای تعیش خود انتخاب کرده پس مخلوقات شمس وقمر محتاج بهوا واب واعتدال فصول نیستند.

اخبار آل عصمت مسلك هرشل حکیم را ناظر است وتأیید میکند واین خبر دادن بوجود مخلوق دراین کرات اگر درنظر مخالفین بد نماید امیدواریم پس از تحقیق و کشف انها صدق فرمایشات اسلامی را تصدیق کنند وفرمود مخلوق در شمس وقمر نمیدانند خدا آدم را خلق کرده یانه چون نفی علم را بخصوص یك مسئله نسبت داد معلوم است که قابل علم و دارای نفوس ناطقه و مدرك هستند پس یایك نوع بشرند ویا مخلوقاتی هستند که بزبان شرع ملائکه و ملك نامیده شدند.

(بحار) و (**الدر المنثور**) للسیوطی من ابناء القرن التاسع **الهجری)**
ان الله استوی علی العرش فی یوم الجمعة فخلق فی ساعة منها الشموس

تمام این خبر مکشوف نیست لکن همین قدر که میفرماید خداوند دریکساعت

از روز جمعه افتابها وشموس را خلق کرد در دلالت بر تعدد و کثرت شموس که مقصود است کفایت میکند.

(طبرسی) (فی کتاب الاحتجاج) (مفید) (فی کتاب منتخب الاختصاص) (مجلسی) (فی البحار) (صفار) (فی کتاب البصائر) عن الامام السادس جعفر ابن محمد ٤ فی حدیث له مع العالم الیمنی) فقال ٤ فی صفة الشمس **(انها اذا امرت تقطع اثنی عشر شمساً واثنی عشر قمراً واثنی عشر مشرقاً واثنی عشر مغرباً واثنی عشر بحراً واثنی عشر عالماً)**

صادق ال محمد ص میفرماید دراوصاف شمس بیکی از علماء یمن که اگر خداوند بافتاب ما امر کند عبور وسیر خواهد کرد به ١٢ شمس دیگر و ١٢ قمر دیگر و ١٢ مشرق دیگر و ١٢ مغرب دیگر و ١٢ دریای دیگر و ١٢ عالم دیگر)

این خبر صریح درتعدد شموس و تعدد اقمار و کثرت مشرق ومغرب است بلکه اگر مقصود از مشرق غیر ان ١٢ شمس ومغرب غیر ان ١٢ مشرق و بحار غیر ان ١٢ مغرب و عوالم غیر ان ١٢ دریا باشد میشود باید تمام اینها را کنایه ازشموس دانست واشاره به ١٢ قمر و ٦٠ شمس میشود وایضاً دراین خبر اشارهٔ به قیامت شمس و تمامیت آنهم شده که فرمود اگر مامور شود شموس دیگر را قطع خواهد کرد ومستخدم ادارهٔ شمسیه دیگری خواهد شد چنانکه فلاسفهٔ قرن اخیر بموجب قانون (نشو وارتقاء) **(الشیئی اذا جاوز حده انعکس ضده)** قیامت شمس را پس از سرد شدن و نقصان در کمال و بالاخرة به تمامیت آن میدانند باین تقریر : که هر موجودی که در فضای هستی عرض اندام نمود پس از تکمیل لوازم هستی آن منعکس بضد میشود و تنزل خواهد کرد تا اینکه متلاشی و معدوم گردد **(من نعمره ننکسه)** واین قاعده از مسلمات قرون سابقه ولاحقه است چنانکه قیامت ومرگ زمین وقتی خواهد بود

که حرارت مزاج زمین که بواسطهٔ فیضان وجریان آن در سطح زمین اعضا و مخلوقات خود را بپرورش میدهد آن حرارت رو به تناقص بگذارد وبکلی سرد شود معلوم است آن زمان حال زمین و مخلوق آن چه خواهد بود مثل مزاج انسان که اعضاء او کسب حرارت از کبد وقلب نکند مرده است پس باین قاعده شمس پس از تکمیل کمالات وخود نمائیهای تمام یقیناً نقصان در او پیدا خواهد شد و انقدر رو بتناقص خواهد رفت که مرکزیت را وداع گفته پس از سالها که جاذب سیارات بوده مجذوب شموس دیگر واقع شود مانند سایر سیارات یا پست تر از آنها مستخدم ادارهٔ شمسیه دیگری گردد و بعد از کمال عزت به پست ترین درجات ذلت برسد و درآنحال متوقف نشده انقدر نقصان پیدا کند که جزء اموات ومردگان شود بسا هست که در ضمن متحیر بودن که میخواهد تحصیل مرکزی برای خود کند ازبسیاری شموس عبور کرده که دریك مرکز ثقلی مجذوب ومستخدم شود عیناً همین تقریر فلاسفهٔ عصریه را صادق آل محمد اشاره فرموده است اخبار تعدد شموس و کثرت اقمار منحصر بمذکورات نیست برای اثبات مطلوب ایراد بعضی از آنها کافی است بقیه را به تتبع ناظر تفویض مینمائیم .

(مسکر ممنوع است)

یکی از جزئیات قانون اجتماعی مسلمانان منع مسکرات است که استعمال آن مخل فوائد عامه ومانع از وصول درجات مقاصد عالیه است انگلیسها که در تحصیل معارف باندازهٔ پیشقدم تر از سایر ممالکند درقصور سلطنتی و اجزاء گارد دولتی ابداً مشروب را راه نمیدهند وگویا این فلسفهٔ تاریخی را متنبه شده اند که معز لدین‌الله فاطمی پس از مدتها که در طرف غرب خود را مستعد هجوم بمصردید خائف از اقدام بان بود تا انکه شنید والی مصر(اخشید)

منغمس در استعمال مسکرات وتعیش است حتی دختر اخشید جاریهٔ خرید که ازاو تمتع ببرد معز لدین الله آن موقعرا مغتنم شمرد بمصر حمله برد و فتح نمود وبمقصود نائل گشت عنقریب است که اروپائیان بکلی دامن خود را از لوث این آلایش مقدس ومنزه سازند و مضار مادی ومعنوی آنرا بمقلدین خود محسوس دارند بلکه انشاء الله سایرین هم در ترك آن تأسی کنند

اتفاق جمیع ملل و طبیعیین عالم است که استعمال مسکر بانواع و اقسام ان منافی تمدن انسان است درهیچ عصری احدی انرا حلال نمیدانست جاهلیت که دورهٔ بربریت اعراب بوده اگرچه شرب خمر رواج داشت لکن بین طبقات پست جهال رائج بود خانوادهای محترم وباعفت کمال اجتناب را ازان داشتند وبسیاری ازانها برخود وملازمین خود حرام میکردند بلکه اگر گاهی درفامیل نجیب ومحترمی کسی استعمال میکرد ان کس‌را تبعید وطرد از قبیله مینمودند لکن تجلیات نور اسلام ونهی از بزرگان دین تازمان سلطنت امویین اساس این عمل شنیع را بکلی بر داشته حتی انکه خالد ولید در حمام شراب بر بدن خود مالید خلیفهٔ ثانی اورا مورد عقاب وعتاب قرار داد نهی بلیغ از مس ان نیز کرد «قال ان الله حرم ظاهر الخمر وباطنها فلاتمسوها اجسادكم» اگرچه بعد ازخلفاء راشدین بعضی ازقبیل عبدالله ابن عمر و عاصم ابن عمر و قدامة ابن مظعون و ابوالمهجن ثقفی داخل اینعمل شنیع گشتند لکن ترویج اینعمل ازامویین شد که مقلد فرس در تمام حرکات وسکنات وسیاسیات بودند ودردین فرس یعنی ائین مزدکی که مجعول بود اینعمل جائزبود مثل اینکه دردین مزدك عموم مردها باتمام زنها مطلق العنان بودند که مزدك ملاقات ومقاربت زوجهٔ قباد مادر انوشیروان را از قباد خواستار شد و قباد هم باو اجازه داد منتهی انوشیروان بمقتضی غیرت فطری اورا از عمل باز داشت .

و در شرب مسکرات بیشتر یزید ابن معویه وعبد الملك مروان و ولید ابن

عبد الملك اصرار داشتند ولید اول کسی است که برای شراب غزل سرائی کرد بااین حال سیاسین وعقلاء از امویین و عباسین کمال ممانعت و اجتناب را داشتند مثل عمر ابن عبد العزیز ومهتدی عباسی ومنصور حتی اینکه بسیاری از اوقات فروش عسل را منع میکردند که مبادا مسکری ازآن درست کنند واز عباسین بیشتر هادی وامین ورشید ومأمون داخل دراین عمل وقبیح بودند .

ملك ناصر ابن ملك معظم ایوبی سلطان مصر گاهی در موقع سکر و مستی می گفت فلان غلام را مائلم در هوا بینم فوراً آن بیچاره را بمنجنیق بسته رمی در هوا مینمودند وگاهی میگفت مائلم بوی کباب گوشت بدن فلان غلام را استنشاق کنم ملازمان فوری قطعهٔ از بدن آن بیچاره را بریده کباب میکردند که ملك را تفریح حاصل شود و سیاست ایندولت معلوم است چه عاقبتی خواهد داشت و در آن عصر بمناسبت میل خلفاء عباسین وامویین بعضی فقهاء عامه که میخواستند احکام شرعرا بمیل سلاطین توجیه کنند بعضی شراب را حرام و نبیذ را حلال کردند وبعضی باندازهٔ که سکر نیاورد حلال و بیش از آنرا حرام کردند و بعضی باختلاف امزجه حکم کردند و این اختلاف در آن زمان حادث شد قبل از آن تاصدر اسلام عموم اسلامیان متفق بحرمت ان بودند اما بنا بمذهب امامیه الی کنون تمام اقسام ومقادیر ان بضرورت دین حرام ومرتکب انمورد اجراء حداست .

وفلسفهٔ نزدیك بفهم ما مردم در حرمت استعمال کلیهٔ مسکرات به تمام مقادیر از کم و زیاد اینست که مسکر دارای دوقسم مضار است (روحانی) (وجسمانی)

(مضار روحانی)

شرافت عقل بر تمام مخلوقات معلوم است که اختلاف مراتب حیوانات و

جمادات بعلت تفاوت ادراك است و الا مدرك دیگری ازبرای فضیلت انسان برسایر حیوانات نیست هردرجهٔ که قوهٔ عاقله تکمیل شود انسان کاملترخواهد بود **(لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال تعالی بك اثیب وبك اعاقب)** آثار ادراکست که انسانرا بسیر در هوا وزیر اب واخبار بیوسیلهٔ الت واسباب وکشف مجهولات جهان ودیدن سیارات وشموس اسمان موفق میدارد این دوره که قرن ترقی وتعالی علوم است کاملاً فوائد ادراك ومضار جهل علاوهٔ برحکم وجدان محسوس شده که هرملتی یك قدم در علم پیش است هزار فرسخ درتمدن واقتدار مقدم است لکن قوهٔ عاقله بردو قسم است یکی فطری که خداوند از برای هر کسی نصیب وسهمی معین فرمود **(کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه اوینصرانه)** هرطفلی دراول وهلهٔ شعور دارای نفس ناطقه و عقل ساده و ذهن صاف است که میتوان کارخانهٔ عقل او را بهر طریقی راه انداخت که دران فن دقت نظر کرده نظریات خود را از مقدمات اکتشاف نماید و از اینجهت است که تربیت پدر و مادر تاثیرات تامی درمزاج اطفال دارد چون اول مرتبهٔ عقل فطری طفل مشغول پیمودن مسلك پدر ومادر وغور دردقایق آن میشود **(اناوجدنا آبائنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون)** واخلاق مربی منعکس درذهن زجاجی طفل میشود مخصوصاً چون بیشتر درحجر مادر است اخلاق مادر درطفل قطعاً تاثیراتی کاملتر ازاخلاق پدر دارد.

وهمین است که علماء آل محمد فرمودند که ادراك فطری فرزند را پدرومادر بنصاری بودن یایهودشدن یااسلام اختیار کردن وادارمیکنندواز کثرت وغلبهٔ تبعیت اطفال از ابوین است که اطفال مسلم را باآنکه هنوز موقع تکلیف نشده و امتحان کفر و اسلام را نداده اند ملحق بمسلم و احکام اسلام را بر آن مرتب میکنند و اطفال کفار را در حکم کافر دانسته اند و بموجب این فلسفه پیشوایان اسلام

اصرار در تربیت اطفال فرموده أبوین را مسئول اخلاق اولاد میدانند و حقوق زیادی ازبرای اولاد برابوین فرض نمودند .

مرتبهٔ دوم عقل کسبی است که بواسطهٔ کثرت اعمال آن قابل تزاید است که هر قدر انسان قوای فکریه را بیشتر اعمال کند و مقدمات را بهتر تحصیل کند و معلم و متعلم به بیند قوهٔ عاقله بحدی تکمیل میشود که آثار محیر العقول واثرات فوق احتمال تصور از او بظهور و بروز میرسد مجملا تفاوت مراتب علماء و جهال بعلت عقل کسبی است و الا در مرتبهٔ عقل هیولائی چندان فرقی غالباً مأخوذ نیست و مسلم است چیزیرا که مایهٔ تمام شرافتها و سرمایه کلیهٔ فضیلتها است نامممکن است باید از مخالفین و معاندین آن در حذر بود و نهایت اجتناب را ورزید مخصوصاً بس از آنکه معین شد عقل قابل شدت و ضعف و تزاید وتقصان است هر دوائی که تقویت آن نافع است باید استعمال شود و هر داروئیکه نقیصه و کسری در آن موجب شود یقیناً لازم الاجتناب است چنانکه محصلین مدارس امریکا که نسبت بسایر ملل اسلام و مسیحی تازه در تمدن و معارف داخل شده اند رویهٔ ترك شدهٔ مسلمانان را مسلك خود قرار داده اند هم قسم شده اند که ابداً مسکرات استعمال نکنند (می که حلال آمده در هر مقام   دشمنی عقل. تو کردش حرام)

بس از آنکه عداوت وضدیت مسکرات باتزاید عقل کسبی بلکه باثبات عقل فطری معین شد در وجوب اجتناب فرقی میانهٔ کم و زیاد آن نخواهد بود (که دشمن نکیرد خردمند خورد) اگر آفتی از برای اعضاء انسان بدید شود هرعضو که لازم تر و محترم تر است دشمن آنرا باید مبغوض مردود داشت از بلیه و آفت سر بایدبیشتر از آفت و بلیه دندان اجتناب کرد ودشمن داشت چیزیرا که دشمن نفس ناطقه و اساس حیوة است چطور میشود که انسان بخود راه بدهد بغرور آنکه بحدسکر استعمال نکند .

علاوهٔ براینکه بمناسبت و علت عدم قناعت و خود سری نفس اکر داخل درعمل کشت قطعا قانع بمقدار قلیل آن نخواهد بود پس اواجازهٔ اندازهٔ مخصوصی ممکن نیست که تمام مردم را محدود به یك حد و اندازه نمود و یقیناً تعدی و تخطی از آن حد را نمیشود از عامهٔ مردم مرتفع ساخت پس بحکم قانون اجتماعی و لزوم حفظ الصحهٔ عقل که اشرف موجودات و پیغمبر اشخاص است کم و زیاد استعمال کلیهٔ مسکرات از برای تمام ناس حرام وجدانی است و بضرورة مذهب جعفری مرتکب آن مورد اجراء حد است ولی بدبختانه جای هزارتاسف وافسوس است .

(اما مضار جسمانی)

بهترین تقریر در کمال اختصار کریمهٔ **(و اثمهما اکبر من نفعهما)** میباشد . (شمارهٔ ۸ مجلهٔ علمی منطبعهٔ طهران ۱۳۳۳) هر فردی از افراد انسان را یك خیالی و تالم و فکری هست که همیشه با او مرافقت داشته در اغلب اوقات خصوصاً در خلوات قوهٔ فکری او را در تحت تصرف خود در آورده و قلب او را در تنگنای فشار در میاورد و اغلب مردم بمحض خلاصی از این تالمات فکریه دست بطرف مسکرات و مخدرات دراز نموده که خود را از آن آلام نجات دهند کرچه از ازمنهٔ قدیمه و حدیثه درتعریف و توصیف آن شعر ها و قصیده ها وعبارات نمکین انشاء وانشاد نمودند ولی رغماً برتمام آنها امروزیکانه مصیبت دنیویهٔ هیئت جامعه بشری همان عیش و سروش باده و نوش دیده میشود این یکساعت نشئه و این چند دقیقهٔ نشاط نه همین در صحت و سلامت نوشنده خلل میاورد بلکه در اعقاب و اخلاف او هم اثر کرده و آنها را از مقتضیات انسانیت ادمیت صحت سلامت عفت وشهامت دور وبشرارت وقساوت نزدیك میکند بعبارت ساده تر یکساعت تعطیل احساسات دماغیه عبارت از تسمیم و معطل نمودن

آنست الی الابد چه بکمترتکرارابنحال راه جنون ومرك بر انسان باز شده و او را رهسپار وادی عدم میسازد و کذشتهٔ ازاین آیندگان از صاب او ازجرم و کناه پدر بامراض عصبی صرع وجنون مبتلا شده واز دائره انسانها خارج‌میشوند امروز مهمترین نقطهٔ که جالب دقت انظار حکماء و اطباء بزرگست همانا مسئلهٔ امراض حاصلهٔ از آشامیدن خمر واثرات اواست در اصلاب و اعقاب ازاین جهت است که مینویسند در مریضخانهٔ (سابسترپار) در چند سال قبل مبتلا شدگان بصرع و حمله (۸۳) نفر بوده اند وبعد از تحقیق و تفحص زیاد از احوال خصوصی وعائله‌گی انها (٦۰) نفرشان معلومشد که بجهت شرب خمر پدرهایشان باین درد مبتلا شده وسایرین چون احوال پدرشان معلوم نشد علت فهمیده‌نگشت متولدین از آن (٦۰) نفر (۳۰۱) نفر بوده که (۱۳۲) انها در جوانی مرده‌اند و (۲۰) نفرشان بمرض صرع وحملهٔ پدرشان مبتلا شده و (۴۸) نفردیکر درهمان کوچکی رفته‌اند وباقی بین مفلوج وناقص البدن اوفتاده‌اند .

رئیس الاطباء دارالمجانین شهر (دوقلوز) (قصبهٔ ازقصبات فرانسه) (مسیو دغورده) درلایحهٔ که دراین خصوص نشر داده وازحکومت هم مکافاتی نیکو دیده چنین میکوید که از (۱۱۰) عائله که مبتلا بشرب بوده‌اند تا دوبطن واز (۹۸) عائله سه بطن واز ۷ عائله تاچهار بطن تحقیقات وافیه کرده ومعلوم‌شد که متولدین ازاین عائله‌ها که عبارة از (۸۱۹) نفرباشند از (۱۰۰) ۵۰ نفر شان چه از رحم مادر میتاً سقط میشوند وچه بعد از تولد بمرض صرع الاطفال کرفتار شده میمیرند وچه درایام جوانی وفات‌کرده وچه درایام پیری بدیوانگی مبتلا میشوند بقیهٔ صد که پنجاه باشد انهم قسم کلی ازانها بصرع و امراض عصبی مبتلا شده ناقص البدن میباشند دکتر (لاینلانفك) میکوید که نتیجهٔ شرب‌خمر اینستکه قوهٔ طبیعی را! که درانسان موجود ورافع امراض است ضایع میکند ودر مقابله نمودن باامراض ضعیف میسازد از اینجهت است که اطباء بزرك در بعضی

موارد که عملیات را لازم میدانند همینکه مریض را مبتلا بشرب خمر دیدنددست از عملیات برداشته ومیکویند فایده ندارد دراحصائیه انکلستان ازروی موازین طبیعیه معلوم شده است اشخاصیکه مبتلا بشرب خمر هستند وبمرض خفیفی مبتلا میشوند مدت مرضشان سه برابر مدت مریض شدن اشخاص دیکر است که مبتلا بشرب نیستند خصوص تاثیر خمور در عقلشان زیادتر از هر چیز بوده و اسباب دیوانگی را مهیا میسازد بنحویکه در فرانسه درسال (۱۸٤۰) مشروباتی که صرف میشد هر نفری یك (لیتر) (۲۵) گرام صرف میکرد در انوقت دیوانهائیکه درتحت توقیف و تداوی بودند عده شان از (۵۸۷۰۳) زیادتر بود کذشتهٔ از امراض روحیه و بدنیه اکر بمجرمین و مقصرین وجانین یك مملکتی نظر اندازیم اغلب انها را شاربین خمر خواهیم دید واکثرانهاهم درحال ایقاع جرم مست ولایعقل بوده وهم چنین متولدین ازانها نظر بتوأم بودن سقوط‌معنوی باانها مادةً واستعداداً ایقاع جرم درانها زیادهٔ از دیکرانست مختصر انکه عقل و شرع و وجدان بما مبرهن میدارد که مبنای مجازات و اساس عقاب دائر بحفظ هیئت اجتماعیه بشری وعدم تکرار فعل شنیع وقبیح است وهیچگاهی اثبات‌این امر محتاج باقامهٔ دلیل وبرهان نخواهد بود دراینصورت اکر انصاف حکم باشد میتوان کفت که شربْ خمر مطلقا جرمی است غیر قابل العفو وباید فاعل ان مجازاتی به بیند که عبرت برای دیکران شده و چنان در ان شخص مرتکب مؤثر آید که دیکر هیچ اقدام بتکرار ان فعل نکند چون مضرات جسمی از این مجله بقدر کفایت نقاشد مانیز بان قناعت کرده بعضی ازآیاتی از کتاب مقدس عتیق وجدید که دلالت برقبح وحرمت مسکر مینماید درج میکنیم .

(کتاب اشعیاء نبی) (باب ۲۸) (ایهٔ ۷)

(ولکن اینان نیز ازشراب کمراه شدند و ازمسکر سرکشته کردیدند هم کاهن وهم نبی ازمسکرات کمراه شدند وازشراب بلعیده کردیدند و از

مسکرات سرگشته شدند و در رؤیا گمراه گردیدند و در داوری مبهوت گشته اند زیرا که همهٔ سفره ها از قی ونجاست پر گردیده وجائی نمانده است)

(ایضا) (باب ۲۵) (ایهٔ ۱۱) (وای بر آنانیکه صبح زود برمیخیزند تا درپی مسکرات بروند وشب دیر می نشینند تاشراب ایشان را گرم کند و در بزمهای ایشان عود وبربط ونای وشراب میباشد) (ایهٔ ۲۲) وای بر آنانیکه برای شراب زور آورنده وبجهة ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی میباشند)

(تورية) (سفر لاویان) (آیهٔ ۸) وخداوند هرون را خطاب کرد و گفت تو و پسرانت باتو چون بخیمهٔ اجتماع داخل شوید شراب و مسکری منوشید مبادا بمیرید اینست فریضهٔ ابدی در نسلهای شما وتادرمیان مقدس و غیر مقدس ونجس وطاهر امتیاز دهید) (این ایه دلالت دارد برنجاست ونسخ نشدن حرمت شراب تاروزقیامت)(کتاب عاموس نبی) (باب ٦) (آیهٔ ٦۵) درمقام مذمت مردم و امتش میگوید (که بانغمهٔ بربط میسرائید وآلات موسیقی‌را مثل داود برای خود اختراع میکنید وشرابرا درکاسه‌ها مینوشید.

(رسالهٔ بولس بافسیان) (باب ۵) (آیهٔ ۱۸) (ومست شراب مشوید که دران فجور است بلکه از روح پر شوید)

(رسالهٔ بولس بغلاطیان) (باب ۵) (ایهٔ ۲۱) (وحسد وقتل ومستی ولهو وامثال اینها که شمارا خبر میدهم چنانکه قبل از این دادم که کنندکان اینکار ها وارث ملکوت خدا نمیشوند) (انجیل متی) (باب ٢٤) (آیهٔ ۴۹)

درمثل غلام که مامور اصلاحات خانه است (لیکن هرگاه غلام شریر باخود گوید که آقا در آمدن تاخیر مینماید وشروع کند بزدن همقطاران و خوردن ونوشیدن بامیگساران هرآینه آقای غلام آید در روزیکه منتظر نباشد و در ساعتیکه نداند و اورا دوپاره کرده ونصیبش را باریاکاران قرار دهد (کتاب هوشع) (باب ۴) (آیهٔ ۱۱) درمقام مذمت گوید (زنا وشراب و شیره دل ایشانرا میرباید)

(انجیل لوقا) (باب اول) (آیهٔ ۱۵) خداوند در مدح یحیی میفرماید (شراب ومسکری نخواهد نوشید وازشکم مادرش پر از روح القدس خواهد بود) (کتاب سلیمان) (باب ۲۱) (آیهٔ ۱۷ و ۱۸) هر که عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد وهر که شراب وروغن‌را دوست دارددولتمند نخواهد گردید) ایضاً (باب ۲۳) (آیهٔ ۱۹ الی ۲۱) پس تو ای پسرم بشنو وحکیم باش ودل خودرا درطریق مستقیم گردان و از زمرهٔ میگساران مباش و ازآنانی که بدنهای خود را تلف میکنند زیرا که میگسار و مسرف فقیر می شوند)

ایضاً درهمین باب درآیهٔ (۲۹) الی (۳۵) (وای‌ازآن کیست وشقاوت ازآن که و نزاعها ازآن کدام و زاری ازآن کیست و جراحتهای بی‌سبب از آن که و سرخی چشمان آز ان کدام آنانی‌راست که شرب مدام مینمایند وبرای‌چشیدن شراب ممزوج داخل میشوند بشراب نگاه مکن وقتیکه سرخ فام است حبابهای خودرا درجام ظاهر می‌سازد وبملایمت فرو میرود اما در آخر مثل مار خواهد گزید ومانند افعی خواهد زد چشمان تو چیز های غریب را خواهد دید ودل تو بچیزهای کج تنطق خواهد کرد). از اینگونه آیات واخبار در کتاب عهدین بیشماراست.

(سیارات نوررا استفاده میکنند)

قدماء فلاسفه تمام سیارات‌را نورانی میدانستند غیرقمر که آنرا مخصوص بصفاتی میدانستند که در سایر سیارات نیست از آنجمله (سرعت حرکت) (اختلاف تشکلات) (اکتساب نور از شمس را از صفات مختصهٔ بقمر میدانستند بلکه شیخ الرئیس قمر را نصف مظلم و نصف نورانی میدانست تا قرون اخیره باین عقیده متفق بودند و از اینجهة علماء اسلام در بسیاری از اخبار محتاج بزحمات

و کرفتار تاویلات بودند تااینکه نظام کوپرنیکی وهیئت عصریه کشف نمود که تمام سیارات تاریك و مظلمند وهمکی خریدار اشعهٔ شمس اند وبطور تخمین و تقریب اندازه اکتساب هریك از سیارات را تقدیر نموده اند و مقدار استفاضهٔ زمین ازشمس مقیاس این تقریب قرارداده اند .

(عطارد) (۸) مقابل زمین کسب نور و حرارت میکند (زهره) (۳) مقابل زمین‌نور اکتساب میکند (مریخ) (۲) مرتبه کمتر اززمین کسب حرارت میکند (مشتری) (۲۵) بار کمتر اززمین (زحل) (۹۰) بار کمتراززمین‌ازشمس اکتساب مینماید (ارانوس)(۳۶۰) مرتبه کمتر (نبتون) (۹۰۰) مرتبه کمتر کسب‌نورمیکند (فلاماریون) فرانسوی میگوید اشخاصیکه در زمین بشمس نظر میکنند شمس را مثل دایرهٔ مشاهده میکنند که یکوجب قطر آنست و ناظر از زمین عطارد شمس را بادو قدم قطر مینکرد و ناظر از زهره قطر دائره شمس را یکوجب ونیم می بیند و از مریخ نصف قدم‌قطر آن مشهود میشود و مثل انار ناظر از مشتری شمس را ملاحظه میکند و بقدر نارنج در زحل کرهٔ شمس نمایان است وبقدر تخم مرغ در ارانوس و باندازهٔ جوز در نبتون شمس دیده میشود و تمام این موازین مقیاس تقریب و تخمین بعد سیارات از شمس و از یکدیکر است که تطبیق آن موازین باادلهٔ اسلام مبحث دیکری است مقصود عجالة اکتساب نور از شمس است که علماء و حکماء پس از قرنها جهالت و زحمت نائل بکشف مطلب شده اند .

ولیکن ائمه اسلام باآنکه در دورهٔ واقع بودند که تمام حکماء را عقیده این بود که تمام سیارات ذاتاً نورانی هستند احتیاجی بشمس ندارند بعلاوه نه‌استاد نه معلم نه اسلحهٔ چشم داشته اخبار از مکشوفات حالیه داده باآنکه آنزمان این فرموده را تصدیق نکردند لکن این دوره اتمام حجت میکند **(لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة)**

(فی البحار) و فی (الفرج الهموم) (للسید ابن طاوس) قال روینا بالاسناد (عن بیاع السابری) (قال قلت لابیعبد الله) یعنی الامام جعفر ابن محمد ع)

ان لی فی النظرة فی النجوم لذة الی ان یقول له الامام (کم تسقی الشمس القمر من نورها قلت هذا شیئی لم اسمعه قط- قال کم تسقی الشمس الزهرة من نورها قال قلت ولا هذا قال کم تسقی الشمس من اللوح المحفوظ قلت و هذا شیئی لم اسمعه قط- فقال الامام ع هذا شیئی اذا علمه الرجل عرف اوسط قصبة فی الاجمة ثم قال الامام ع لیس یعلم النجوم الا اهل بیت من قریش و اهل بیت من الهند)

صادق آل محمد و عالم اسلام از بیاع سابری سؤال میکند چقدر شمس افاضهٔ نور میکند بقمر بیاع جواباً عرض میکند این را هرگز نشنیده ام دوباره حضرت سؤال میکند چه اندازه افاضهٔ نور میکند شمس بزهره بیاع عرض می کند اینرا هم نشنیده ام باز حضرت سؤال میکند چه اندازه شمس استفادهٔ نور از لوح محفوظ میکند عرض میکند اینرا هم نشنیده ام پس از آن فرمود هر کس این مسائل را بداند خواهد دانست حال وسط نیرا درنیزار .

این خبر کاشف از این استکه زهره و قمر کسب نور میکند از شمس به مقداریکه خداوند عالم صلاح دانست و علم بان تحقیقاً مخصوص بخداوند و اولیاء الهی است چنانکه معلوم شد موازینیکه از برای اکتساب نور در سیارات حکما معین کرده اند از روی تقریب و تخمین است پس از آنکه معین شد زهره و قمر کسب نور می کنند از شمس معلوم است که سایرین هم بعلت مجانست با اینها تمام مکتسب نورند واما اینکه فرمود شمس کسب نور از لوح محفوظ میکند لوح محفوظ ازعوالم ظاهریه نیست بلکه عبارة ازحقیقت حقیه وجودیه‌ایست که تمام شموس وعوالم ازان مستفیض نوروحرارت بلکه حیاتند .

(الحمدلله الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی لولا ان هدینا الله)

(قطر شمس ومساحت محیط ان)

هیرقلس حکیم ازقدماء فلاسفه جرم شمس‌را همین اندازهٔ که مرئیست میدانست لکن قدر محقق ومتیقن بس از او این است که شمس بزرکتر از زمین است واختلاف درتحدید قطر و محیط و دائرهٔ عظیمهٔ ان است مذهب بطلمیوسی جرم شمس را (۱۶۰) مرتبه از زمین بزرکتر میداند غیاث الدین کاشانی (۳۰۰) مرتبه شمس را از زمین بزرکتر فهمیده بود لکن متاخرین ازحکماء شمس را تقریباً (۱۰۰۰۰۰۰) مرتبه بزرکتر از زمین میدانند بلکه بعضی فلاسفهٔ این قرن بنظردقت میکویندشمس بزرکتراززمین‌است‌به (۱۰۴۰۴۰۹۰) مرتبه‌وبعضی بزرکتر از زمین میدانند (۱۲۸۰۰۰۰۰) مرتبه .

اما شریعت اسلامی بااینکه درزمانی تجلی نمود که طرق کشف حقایق‌موجود نبود واسباب حسی و حدسی هیچیك برای اکتشاف علویات مساعد نبود اخبار از محیط شمس یعنی دائرهٔ عظیمهٔ ان داده به بیانی که عیناً مطابق اکتشاف (فاندیك) است مکر بجزئی اختلاف که آنهم یقیناً متاخرین در تحقیق اشتباه کردند)

(فی کتاب العیون) وفی (العلل) وفی (البحار) وعن السید الداماد حینما سئل الشامی عن علی ابن ابیطالب ۴ عن طول الشمس و عرضها قال ۴ **(تسعماة فرسخ فی‌تسعماة فرسخ)**

سئوال میکند ازطول وعرض شمس حضرت فرمود (۹۰۰) فرسخ در ۹۰۰ فرسخ ومعلومست که طول وعرض کره یکسانست پس سئوال از محیط و دائره عظیمهٔ آن است و حاصل ضرب (۹۰۰) در (۹۰۰) (۸۱۰۰۰۰۰) میشود ومطابق تقریر فاندیك است که محیط شمسرا (۲۰۷۸٤۵۰۰) میل‌انکلیسی میداند که بس ازانکه هر-ه میل یکفرسخ حساب شود (۹۲۸٤۷۰) فرسخ انکلیسی یعنی بمیل وذرع انکلیس میشود تفاوت (۱۱۸۴۷۰) فرسخ است که فاندیك بیشتر گفته و آن هم بس از حساب تفاوت و اختلاف فرسخ اسلامی وفرسخ

انکلیسی انقدرها اختلافی باقی نخواهد بود وان جزئی اختلاف که بس ازتفاوت حساب فاندیك بیشتر معین کرده یقیناً بواسطهٔ قصور فاندیك است زیرا که اکر مراد از فرسخ انکلیسی (لیو) باشد (۱۷۸۲۰) فرسخ فاندیك زیادتر کفته بعلاوه درتقریر فاندیك هم چون تقریب وتخمین ملحوظ است جزئی مخالفت‌مضر نخواهد بود امید واریم که بتلاحق افکار ان نیز مرتفعشده طابق النعل بالنعل تصدیق مساحت الهیه شود لکن اکرعلماء اروبا حقیقتاً مطمئن بمساحت معینه فاندیك هستند بنظر انصاف راه عذری برای تصدیق نکردن بولایت و نبوت اسلامی نخواهند داشت اکر کسی امیرالمؤمنین را حائز مقام ولایت نداند بس العیاذ بالله درمرتبهٔ الوهیتش بشمارد)

روایت سابق الذکر دربعضی نسخ هست که شامی از طول وعرض شمس و قمر هردو سئوال کرد و حضرت همان جواب (۹۰۰) در (۹۰۰) میفرماید چون لفظ محیط اعم ازسطح محیط وخط محیط است بس‌جواب حضرت درشمس ناظر بمساحت محیط شمس یعنی دائرهٔ عظیمهٔ آنست ودرقمر ناظر بمساحت سطح محیط ان که انهم عیناً مطابق‌با اکتشاف جدیداست .

چون قطر قمر بموجب مساحت هیئت عصریه تقریباً (۲۰۰۰) میل است و بس ازانکه نسبت قطر بمحیط به نسبت ۷ به ۲۲ ملاحظه شود و بقانون مساحت ربع قطر درتمام محیط ضرب شود واختلاف وتفاوت میل و فرسخ انکلیسی القاء کردد جزئی تفاوتی (۸۱۰۰۰۰) اکتشاف جدید بافرمودهٔ حضرت خواهد داشت انهم چون ازروی تقریب وتخمین حکما کشف کرده اند و شاید حضرت هم جزئیات را مسامحةً نفرموده باشند بس در تطبیق مکشوفات جدیده باموازین شرعیه اشکالی نخواهد باقی ماند واسباب مباهات مسلمین است که سایرین کلمات اساتید اسلامیان را شرح میدهند .

وایضاً درروایت دیگر حضرت محیط قمر یعنی منطقه ودایرهٔ عظیمهٔ انرا

مبین فرموده چنانکه درخبر سابق الذکر دائرهٔ عظیمهٔ شمس وسطح قمررا بیان فرمودند.

(فی تفسیر القمی) وفی (نور الثقلین) وفی (مجمع البحرین) (ابی لیث السمرقندی وغیرها مسنداً عن امیرالمؤمنین حینما سئلوه عن طول القمر وعرضه قال‌ع **اربعون فرسخاً فی اربعین فرسخاً**) امیر المؤمنین درطول وعرض قمر که طول وعرض در کره یکسان است (یعنی دائرهٔ عظیمه) میفرماید (٤٠) فرسخ در (۴۰) فرسخ است که (١٦٠٠) فرسخ باشد و دائرهٔ عظیمهٔ قمر بعقیدهٔ حکماء قرن اخیر قریب (۲۰۰۰) فرسخ است و بعد از حساب تفاوت فرسخین اسلامی وانکلیسی جزئی اختلافی باقی خواهد بود که درتحدید ومساحت تخمینی وتقریبی ضرری نخواهد داشت از روی تحقیق اختلاف بین حضرت و حکماء (۷۸) فرسخ و (۲۹) ذرعست که حکماء زیادتر گفته اند) **(فاعتبروا یااولی الابصار)**

(موجبات تاسیس و پیشرفت)

درسال اول هجرت محمد ابن عبدالله (ص) که عدد مسلمین ازمهاجر وانصار بالغ برصدنفر نبودند پس ازآنکه اهل مکه دعوت پیغمبررا اجابت نکردند وحضرت رفت درطائف انها نیز قبول نکردند اهل مدینه پیغمبر و مهاجرین را باحسن قبول بذیرفتند چون علت رد دعوت که در اهل مکه وجود داشته در اهالی یثرب نبود وآن استخدام کعبه بانواع خدمات که هر طائفهٔ دارای شغلی ومنصبی بودند چنانکه سقایة حاج بابنی هاشم بود و دار الندوة یعنی دار الشوری که اکابر اهل مکه درانجا درمهام امور مشورت داشتند و محل وقوع عقد و نکاح ودرجنب کعبه واقع بود متعلق به بنی عبد الدار است صاحب عقاب یعنی علم ولواء قریش بنی امیه وصاحب امضاء ورای درکلیهٔ امور پس از شوری از

بنی اسد است که بدون اجازه ایشان اقدام بکاری نمیشد و مواظبت عدم تکلم وتأدب مردم در حرم بابنی سهم و کلید داری کعبه (سدانه) نیز بابنی هاشم بود وغیر اینها از مشاغل که هریک مخصوص به بطنی ازقریش بود که مخالفت در قبائل واقع نشود ومعیشت اهل مکه غالباً از ورود حاج و زوار اصنام بود که عدهٔ اصنام اطراف کعبه بالغ برسیصد میشد وچون مصدر ارتزاق اهل مکه کعبه بود ناچار اسباب تسهیل عبور و ورود مردم را فراهم نموده هر طائفهٔ منصب و شغلی را بعهده گرفته بودند وتمام خطری را که در اسلام برای خود فرض مینمودند فساد کار و کساد بازار بود واینجهت مطلقا در اهالی یثرب نبود بعلاوه رقابتی ذاتی ونژادی بین اهالی مکه ویثرب بود که اهل مکه از عرب عدنان واولاد اسمعیل ابن خلیل الرحمن‌ع هستند واهل یثرب از عرب قحطان که یقطان باشد وازاولاد ارفکشاد از آباء توراتة است که مقر قحطانین در یمن و وحضرموت بود وسد مأرب را که دیواری بود بین دو کوه برای جلو گیری از سیل یکی از ملوك قحطان ساخت که چندین قرن ثابت ومحکم بود و درقرن دوم میلاد انرا مشرف بانهدام دیدند و طوائفی متفرق شده بعضی در یثرب و بعضی دربصری وشام که ملوك غسانه باشند وبعضی درعراق که مناذره اند سکنی گرفتند ودرقرن پنجم میلاد سیل العرم سدرا منفجر کرده قبائل یمنیه متفرق گشتند وحبشیها مسلط بیمن شدند وانوشیروان یمنرا ملحق بمملکت فرس نمود تازمان ظهور اسلام وقدیماً تمدن اهل یمن معاصر بلکه مقدم برمصر است که فراعنه دستور سیاست را تعلیم ازیمن داشتند ده قرن قبل ازمیلاد ملکهٔ سبا که بزیارت سلیمان‌ع رفت گویا ملکهٔ قحطانیها است بهر حال این دو نژاد با ان تعصب که دراعراب ذاتی است بین قبائل وبطون موجب ان گشت که برخلاف اهالی مکه اهل مدینه مطیع و منقاد گردند بعلاوه چون اهل مدینه یهود بودند و از کتب سماویه بااطلاع انتظار صاحب دعوتی را داشتند شواهد کتب سابقه

را دلیل صدق دانسته و چون مذهبی بودند مضایقه از قبول مذهب حق نداشته و مانعی بر ایشان محتمل نبود بلکه انتظار داشتند یثرب مرکزیت پیدا کرده امور معاش هم مثل معاد منظم کردد نظر باین مراتب و جهات پس از دیدن شواهد از کتب انبیأ و معجزات تسلیم فرمایشات صاحب دعوت اسلامیه کشتند با این حال پیغمبر اکرم برای رفع ملالت بین مهاجر و انصار دو سال اول هجرت عقد اخوت و مساوات بین هر دو نفر منعقد نمود که مصالح هر یك مصلحت تمام است همکی را مأمور باتحاد و معاونت و مواسات داشت و مسلم است که اساس هر دولتی دو عالم ازمستبده و شورئی و جمهوری بردو رکن است قشون و (ثروت)(نواحی ملك از کف بد سکال بلشکرنکه دار ولشکر بمال) زکوة را فرض نمود برای مالیهٔ اسلام که عشر منافع ناس در مصرف مصالح عامه صرف شود وهمچنین منافع حرب وجزیهٔ اهل ذمه وغیره دراوایل‌چون مسلمین کم‌بودندسیاست و قضاوة و امامت و قیادت اردو را نیز خود حضرت متکفل میشد و هر چه زکوة بود میان آنها تقسیم مینمود تازمان خلیفهٔ ثانی که منافع زیاد شد و دفتر خانه لازم داشت بیت المال وضع کرد و رواتب برای خلفا و عمال و اصحاب دفتر بیت المال و حاجب مخصوص و قاضی و بعضی محال که سیاست مقتضی بود معین کرد بقیه را ذخیرهٔ بیت المال برای نفقات فقراء و جند میداشت پس مالیه اسلام از اینجهت راحت بود و تمام افراد مردم را قشون جنك قرار داد و جهاد را بر تمام واجب کرد تازمان بنی امیه که مقلدهٔ فرس بودند یك قسمی از اجزاء خودشانرا باسم حرس خصوصیت داده بلباس مخصوصی ملبس داشتند تاسیس پست و دیوان مهر از بنی امیه در سلطنت متداول کشت و زمان بنی‌عباس که تمام افراد قشونی ممتاز گشته باسامی مختلفه و اوضاع متفاوته موسوم شدند و نظام قشون اسلام باتحاد و مواخاة و نماز مخصوصاً نماز جماعت بود ابوسفیان قبل از اسلام روزی دید مسلمین باپیغمبر نماز میگذارند وقتیکه پیغمبر سجده می کند عموماً سجده میکنند وقتیکه رکوع مینماید تمام راکع میشوند و اجماع

کثیر در تمام حرکات متابعت میکنند گفت والله هیچ وقت ندیدم قومیرا که اینقدر مطیع رئیس خود باشند نه از فرس نه از رومان در تمام مسافرت های خودم لکن نظام جنك و تقسیم اردو را برؤسا و میمنه و میسره ساختن را خالد ولید در جنك یرموك که نزدیك بصری و شام واقع است از روم اخذ کرد و همان طور معمول داشت که خبر وفات ابی بکر رسید بااینحال قوای خود را محفوظ داشته در حالتیکه رومیها (۳۴۰۰۰۰۰) نفر بودند و اردوی اسلام بریاست عمروبن العاص و خالد ولید (۵۰۰۰۰۰) از کمال جهد مسلمین و سداد رؤسا حتی آنکه زنها باعصا جنك میکردند اردوی مسلمین مظفر و منصور گشتند پس تمام اساس دولت اسلام مبتنی بر این آیه است **(اقیمو الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین)**

در زمان پیغمبر خاتم تمام ثروت اسلام از غنیمت و فیئی و جزیه و خراج و زکوة در مصارف عامه مصروف میگشت و کمال ثروت آنزمان از مواشی شتر و گوسفند و اسب وغیره بشصت هزار رسید لکن تمام مصروف میگشت و برهمین منوال در زمان ابی بکر و عمر و علی۴ بود که وضع سلوك بریاست دینی و دنیوی بود نه سیاسی و سلطنتی پس از وفات ابی‌بکر ابداً ازمال‌بیت‌المال چیزی نزد او نبود مگر یکدینار بلکه چهل هزار درهم در جاهلیت مالك بود که بان تجارت میکرد آنرا هم جزء اموال ملت مصروف داشته بود و چون از بیت المال حقوقی از برای او معین شده بود زمان وفاتش وصیت کرد که ملکی داشت بفروشند و عوض سهمی که از اموال برده بدهند تازمان خلیفهٔ ثانی بیشتر اموالی که تسلیم خلیفه میشد از مواشی و حیوانات بود حتی آنکه ابوهریره پانصد هزار درهم از بحرین برای خلیفهٔ ثانی آورد و اظهار کرد عمر تعجب نمود از زیادی مال دو باره در حال تعجب سئوال میکند آیا پانصدهزار درهم؟ ابا هریره میگوید بلی پانصد هزار درهم آنوقت خلیفه در منبر اظهار می کند

که مال زیادی برای‌ما آمده اگر میخواهید بکیل تقسیم کنیم یابعدد تاآنکه فتح شام ومصر و فارس شد واردات بیت المال از نقود وطلا ونقره زیاد گشت که عمر دیوان رواتب وضع نمود بهر حال با ان کثرت واردات عمر زمان وفاتش به پسرش وصیت کرد که هشتاد هزار درهم از بیت المال صرف‌خود کردم ازمال خودت ادا کن والا از مال آل خطاب اما علی ابن ابیطالب تبعیت رسول خدارا بیشتر ازتمام صحابه میکرد که زهد اوضرب المثل گشت در زمان خلافتش مالی ازاصفهان اوردند هفت تقسیم کرد و دران یکنان بود انراهم هفت قسمت نمود بقرعه بصاحبانش برداخت باتفاق تمام مورخین شیعی وسنی علی درعالم دوخشت یادوآجر روی هم نگذاشت روزی شمشیرش‌را میخواست بفروشد فرمود والله اگر چهار درهم قیمت خریداری ازاری‌میداشتم شمشیرمرا نمیفروختم اما عثمان اموال بیت المال را خاص بنی امیه ومتنفذین صحابه قرار داده بود حتی اینکه پس ازمردنش اموال خاص خودش غیرشتر ومواشی (۱۵۰۰۰۰۰) دینار (۱ ۰۰۰ ۰۰۰) درهم وقیمت املاکش (۱۰۰،۰۰۰) دینار بود وتمام عنان بلادرا واگذار بمشتهیات بنی‌امیه نمود که معاویه درشام مطلق العنان در ضبط و تحصیل اموال گردید املاکی که متعلق ببطارقه رؤسای لشکر رومان بود پس از فرار و کشته شدن بطارقه ملحق به بیت المال شده بود معویه باجازهٔ عثمان تملك کرد که این ثروت کثیره معویه را بر خلاف علی ابن ابیطالب تحریك نمود چنانکه زین العابدین ۴ فرمود **(ان علیا کان یقاتله معویة بذهبه)** منصور که دوم خلیفهٔ عباسی است پس از وفاتش (۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰) درهم در خزینه اش موجود بود با (۱٤،۰۰۰،۰۰) دینار مجموع نقود منصور (۸۱۰،۰۰۰،۰۰۰) فرانك و از زمان معویه که بکلی روش خلافت سلطنتی و مانند اکاسره وقیاصره گردید خلفاء بهرنحو و ظلمیکه ممکن بود تحصیل مال باسامی وعناوین مختلفه مینمودند که تفصیل ثروت‌بنی امیه وبنی عباس مجال واسعی را اشغال خواهد کرد)

(نظام و ادارهٔ شمسی متعدد است)

فلاسفهٔ عهد عتیق تاقرن تعالی علم در اروپا چنان معتقد بودند که عالم‌مرکب است از (۱۳) کره وغیر اینعالم سیزده کرهٔ عالمی موجود نیست چهار عناصر خاك و اب وهوا واتش ونه فلك فلك نهم‌را فلك اطلس وساده میدانستند وفلك هشتم را محل ارتکاز ثوابت و ستارگان غیر سیارهٔ سبعه و بسیاری ازعلماء اسلام بنا برهمین مسلك عرشرا بفلك نهم و کرسی‌را بفلك هشتم‌تأویل کردند

اما بموجب نظام جدید سیارات مکتسب نور ازآفتابند.وثوابت هریك شمسی مستقل که دارای نظامات و ترتیبات عالی‌تری هستند که شرح آنها وعدهٔ سیارات انها وحجم وقطرآن شموس وتبعهٔ آنرا غیرخداوند کسی واقف نیست زیرا که شمس مافوق مدار نبتون که اخرین سیارات است چندان نمایان ومنجلی نیست که بتواند فیض ونور بخشی بتمام ستارگان کند چون قطر عالم شمسی‌ما که محدود بمدار نبتون است (۱ ۵۰۰) ملیون فرسخ است و شمس در نبتون مثل ستارهٔ کوچکی مرئیست پس درفوق مدارآن جلوهٔ کاملی نخواهد داشت خاصه بااینکه از نبتون که آخرین سیاراتست تاسایر ستارگان که باصطلاح قدما ثوابت وباصطلاح عهد جدید شموس مسافتی بسیار بعیداست که شاید شمس ما درانجا ابداً مرئی نباشد پس چگونه در جائیکه دیده نمیشود نور بخشی میکند گاهی بعضی ذوات الاذناب دوازده مقابل مسافت بین شمس و نبتون بالاتر از نبتون میرود بااین حال در جاذبهٔ همین شمس است وبرمیگردد و درعوالم و دستگاه فوق داخل نمیشود ۱۲ مقابل مسافت نبتون باشمس فوق نبتون مسلم است که جزء این نظام محسوب است پس دران اندازه مسافت شمس یقیناً مرئی نخواهد بود چه جای انکه ان ستارگان ازاواکتساب نور کنندنشانی بعدراه باان ستارگان اینکه تلسکوب زحل را با آن‌مسافت هزار مقابل بزرك میکند در رؤیت وابداً غیر جلاء و صفا اثری در رؤیت کواکب فوق‌نبتون نمیکندازکثرهٔ دوری‌راه فاندیك میگوید نزدیکترین ستاره

ازغیراین نظام دورتراست ازمسافت، بین ما وشمس بنهصدهزارمرتبه نزدیکترین ستارهٔ فوق ما نجم دلفا است ونور آن در سه سال بزمین میرسد درصورتیکه نور درهر ثانیهٔ (۱۹۰۰۰۰۰) میل مسافت طی میکند که تقریباً (۷۷۰۰۰) فرسخ است

شعری دربیست سال نور آن بزمین منتهی میشود وبعضی نوابت در مدت پنجهزار سال پس از آنکه بعد ستارکان فوق باندرجات و فوق اینهـا است پس چگونه میشود کسب نور از شمس کنند با اینکه نور شمس در نبتون قریب به اضمحلال است و بعد زمین ما تادلفا که نزدیکترین نوابت است تقریباً ده مقابل بعد نبتون از ما است باابنحال دلفا وسایر نوابت بمراتب بزر کتر از شمس ما هستند اجمالا محقق از مسلك متجدد است که هر یك از نوابت شمسی است مثل شمس ما ودارای نظام وادارهٔ مخصوصی میباشند .

ومراد از نظام شمسی آن است که اجرام کروی باردهٔ مظلمه در مدار مخصوص مجذوب جرم نورانی آتش فشانی باشند که از او اکتساب حرارت و نور کرده گرد آن طواف کنند وهمچنین معلوم حکماء جـدید است که شموش فوق این نظام مرئی هستند و سیارات آن غیر مرئی بلکه در اجـزاء نظامات خود دیده میشوند لکن بودن نظامات فوق مثل نظام شمس ما و دارا بودن آنها سیارات را فقط بمقتضای حدس صائب و ظن قوی است که بمناسبت خلقت شمس واجرام و فیض بخشی ایزد تعالی که قابلیت را بایستی فعلیت دهد و اینشمس کوچك که اینهمه مراتب داشته باشد یقینا شموس وعوالم فوق مهمل وعبث نخواهد بود **(سبحانك ماخلقت هذا باطلا)** حکمت خالق مقتضی نیست حرارت و انوار شموس بااینعظمت را بی‌نتیجه گذارد درصورتیکه کوچك ترین آنهارا دارای اوضاع مفصلی نمـوده پس بمناسبت تشابه عوالم و اقتضـاء حکمت واتحاد علت تکوین حتماً شموس فوق دارای سیارات و کراتی درحوزهٔ جاذبهٔ هستند و دران سیارات جمادات و نباتات و حیوانات و مخلوقاتی هستنـد

بزر کتر و کاملتر از اینمخلوق بدلیل اکلمیت پرورندهٔ آنها که شمس آن باشد اثبات مطالب فوق را تأکید میکنـد دعوی (فیلکس ورنهٔ) فرانسوی که اکتشاف سیارهٔ در اطراف شعری نموده پس تعدد عوالم و کثرت شموس و نظامات وبودن مخاوقات در فوق متیقن ازمسلك متجددین است)

اما شریعت اسلام مکرر بتعدد عوالم غیر محصوره و کثرت شموس وبودن مخلوقات زنده وعدم ارتباط آن مخلوقات باما ومعاش ومعاد آنها خبر داده که خداوند بفیض کامل خلقت نمود که فیض منحصر باوضـاع ما نیست اخبار در اینباب بسیار است لکن تابحال چون کشف حقیقت از برای ایشان نشـده این نمونه اخبار مورد طعن ایشان بود **(الحمـد لله الذی اظهر الحق و لو کره المشرکون)**

منجملهٔ ازان اخبار (خصال) (بحار) (منتخب البصائر) (انوار نعمانیه) باسناد قوی الی الامام السادس جعفر ابن محمد ۴ **(انه قال ان لله عزوجل اثنی عشر الف عالم کل‌عالم منهم اکبر من سبع سموات وسبع ارضین مایری عالم منهم ان- لله عزوجل عالما غیرهم)**

امام ششم امامیه میفرماید خداوند دوازده هزار علم خلق فرمود که هر یك بزر کتر از هفت آسمان وهفت زمین ما است و نمیدانند اهل عالمی از آن عوالم که از برای خداوند عالمی هست غیر خودشان یانه)

اولا تقریر دوازده هزار، ازبرای تحدید عوالم نیست بلکه کنایه از تعدد و کثرت عوالم است که بمناسبت مخاطب واوقات تعبیرات مختلف میشود چنانکه معمول اهل هرلسان است وثانیاً بزر کتر بودن هرعالمی ازهفت آسمان وزمین دلیل بر اینست که هر عالمی یك ادارهٔ شمسی مثل عالم ما هست ثالثاً اینکه عالمی از انها نمیدانند که غیر انها مخلوقی هست یانه دلیل براینست که صاحب عقل و قابل علمند و معلوم است لوازم زندگی و معیشت انهـا بشکل متناسب فراهم است .

(بحار) (بصائرالدرجات) (منتخب‌الاختصاص) مسنداً الی‌الامام الرابع انه قال‌لمنجم **هل ادلك علی رجل منذ دخلت علینا سار فی اربعة عشر الف عالما کل عالم اکبر من‌الدنیا ثلث مرات لم‌یتحرك من‌مکانه قال من‌هو قال‌انا الخ**

زین العابدین ۴ ازمنجمی سئوال میکند آیا میل داری ترا دلالت کنم بکسی که از مکانش حرکت نکرده ازآن وقتیکه دراین‌مجلس وارد شدی در چهارده هزار عالم عبور کرده باشد که هرعالمی بزرگتر از دنیا است سه مرتبه منجم عرض میکند کیست آن سیار باسرعت حضرت اشارهٔ بخودش میکند) ومقصود اینست که سیر ذهنی و وسعت دائرهٔ علم باندازه ایست که احاطه بتمام ان عوالم دارد — ولفظ دنیا کاهی استعمال درعالم ما میشود و کاهی‌بر تمام عوالم که شموس محسوس است بهرحال دلالت میکند برتعدد و کثرت نظامات وعوالم ومقصود از چهارده هزار که دربعضی از اخبار است و در بعضی دوازده هزار ودربعضی سیزده ودربعضی هیجده ودربعضی چهل هزار و در بعضی هفتاد هزار بیشتر و کمتر تحدید وحصر نیست فقط تکثیر مراد است چنانکه ابن‌عباس روایت کرده صدهزار ودربعضی ششصد هزار و در بعضی مالا یحصی است و کاهی تکثیر عوالم بملاحظهٔ دوخبر معلوم میگردد بدلالت ایماء چنانکه در همین خبر فرمود هرعالمی ازآن چهارده عالم بزرگتر است از دنیا بسه مقابل و در خبر بعد میفرماید هرعالمی بزرگتر است ازدنیا بسیصدو سیزده مقابل شاید این چهارده هزار عالم که سه مرتبه بزرگتر است غیر آن عوالمی باشد که سیصدو سیزده مرتبه بزرگتر است (تفسیر قمی) (بحار) مسنداً عن‌ابن عباس فی تفسیر رب العالمین قال **ان الله عز وجل خالق ثلث مائة عالم و بضعة عشر عالما خلف قاف و خلف بحار السبعة لم یعصو الله طرفة عین قط- ولم یعرفوا آدم ولاولده کل عالم منهم یزید من ثلث مائةو ثلث عشر مثل آدم وما ولد)**

ابن عباس در تفسیر رب العالمین میگوید خداوند متعال سیصد و چند عالم بعد از کوه قاف وبعد از هفت دریا خلق کرده که اهل آنها ابداً معصیت خدا را نمیکنند وآدم واولاد اورا نمیشناسند وهرعالمی از آن عوالم سیصد و سیزده مقابل آدم واولاد او هستند)

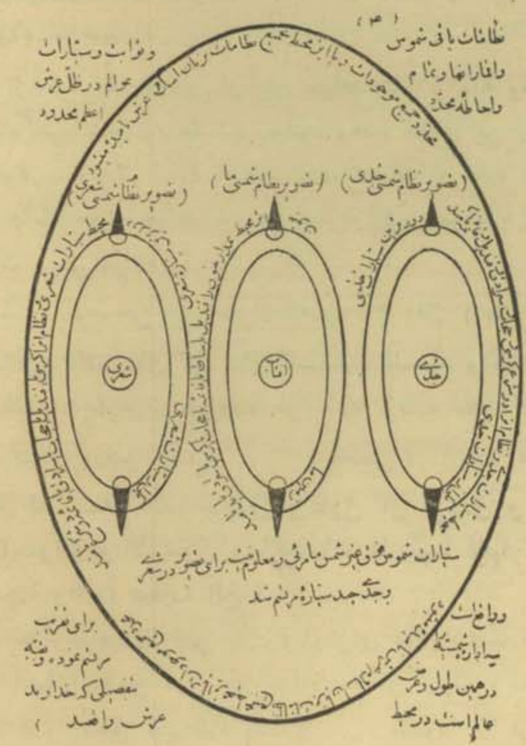
مقصود از کوه قاف واخبار آن بیان خواهد شد که سایه وظل‌مخروطی زمین است که گاهی تشبیه بزبرجد سبز میشود وهفت دریای بین زمین هم آن ماده سیاله وجوهریست (اتر) که فضاء شناوری سیارات از سیاره نامدار محیط را پر کرده چنانکه تحقیق خواهد شد پس بعد از این هفت دریا و سایهٔ زمین نظامات وادارات شمسی خواهد بود .

ایضاً (روایت مشهوره عن النبی صلی‌الله‌علیه وآله) قال **(خلق الله العرش وللعرش سبعون الف ساق کل ساق کاستدارة السماء والارض)**

فرمود خداوند عرش را بر هفتاد هزار ساق وقائمه خلق کرد هر ساقی باندازهٔ دائرهٔ آسمان وزمین است) (مجلسی) (تفسیر فخر الدین)

ان العرش له ستمائة الف سرادق و طول کل سرادق و عرضه اذا قوبلت به السموات و الارضون ومافیهما و ما بینهما فانها کلها تکون فیه شیئا یسیراً وقدراً صغیراً الخ)

فرمود خداوند عرشرا خلق کرد و از برای عرش ششصد هزار سرادق قرار داد که آسمان و زمین نسبت بان سرادق خیلی کوچك و مختصر است) (شکل نمرهٔ ۴) متعلق باین مقاله است) مقصود از عرش در لسان اخبار محدد نظام کون است یعنی ان ماده وجوهری که بتمام موجودات‌وشموس وسیارات انها محیط است ومقصود از کرسی ان چیزی است که احاطه یك اداره وعالم شمسی دارد وازهمین معنی کرسی گاهی بصد هزار حجاب‌وسرادق ورکن وقائمه و ساق تعبیر میشود که محدد نظام هر عالمی باندازهٔ آسمانها و



زمینهای این ادارهٔ شمسی است (انوار نعمانیه) (شرح صحیفهٔ سجادیه) قال

روی عن الطاهرین یعنی النبی و اوصیائه المعصومین)

(خدایتعالی خلقت فرمود صد هزار قندیل و معلق ساخت انها را در تحت عرش که آسمانها و زمینها حتی بهشت و جهنم تماماً در یك قندیل است و باقی قندیلها را غیر ایزد تعالی کسی واقف نیست .

مدارات بیضی هرعالمی که محدد آن مدارات آخرین سیارات آن‌عالم است مشابهت تامی باقندیل آویخته دارد که قندیل از نقطهٔ تحت شروع میشود بسطح واحد که احاطه بتمام آن دارد تافوق آن و از دو طرف سرد وزنجیر بقیه شکل بیضی را تشکیل‌میکنند تا بنقطهٔ فوق منتهی شود .

همچنین در وسط قندیل آتشی افروخته که تمام جهات ان را نورانی می کند چنانکه شمس در وسط هر عالمی بتمام جهات آن نور بخشی میکند چنانکه قندیل معلق در هوا است نظام شمسی هم بلا عمد و بدون تکیهٔ بمحل بقدرت الهی قائم است پس آسمانها و زمینهای این نظام شمسی صورت یك قندیل را تشکیل نموده بلکه بهشت و جهنم نیز که بموجب اخبار متظافره مخلوق و موجودند در همین قندیل واقعند و بقیهٔ از قنادیل و کیفیات و مخلوقات و سیارات و بعد آنها را غیر خداوند کسی مطلع نیست که تمام آن قنادیل در سایهٔ عرش که محدد نظام کون و جوهر محیط بجمیع موجودات است معلقند و روشن و این معنی منطبق نمیشود مگر بنظام جدید که هر قندیلی وسعت آسمانها و زمینها را داشته باشد و بواسطهٔ دوری راه و فقدان روابط و وسائل اطلاع سیارات شمس ما که منتهی بعد آنها (۱۵۰۰) ملیون فرسخ و نزدیکتر آنها صد ملیون فرسخ کمتر مسافت دارد بر کیفیات آنها مطلع نیستیم چه جای آنکه بشموسیکه نزدیکترین آنها در سه سال نور آن بما میرسد که بیشتر از هفتاد هزار ملیون فرسخ خواهد بود مطلع باشیم .

(بحار) (اختصاص) از جملهٔ مسائل ابن سلام یهودیکه از پیغمبر سؤال می کند (حضرت فرمود چهارده قندیل است معلق بین عرش و کرسی که طول‌هر قندیلی صد سال راه است) اگر چه میتوان این خبر را محمول بر عوالم شمسی دانست لکن ظاهر در ذوات الاذناب است که معلق در فضاء تحت عرش و عالم شمسی ما که بزبان شرع تعبیر بکرسی شده میباشد و چنانکه سابقاً گفتیم یاتمام مدارات سیارات تقاطع دارد و قطر بعضی از مدارات آنها صد سال یاصد هزار سال راه است که دنبالهٔ آنهـا در بعضی (۱۳۳) ملیون میل است و تحدید بچهارده شاید کنایه از ذوات الاذنابیست که میتوان مرئی و مرصود شود یابزرگترین آنها یاباندازهٔ استعدادمخاطب‌است (بحار) عن‌ابن عباس عن‌النبی(ص) **فیما وراء السماء الی ان قال و من وراء ذلك ظل العرش وفی‌ظل‌العرش سبعون الف امة ما یعلمون ان الله تعالی خلق آدم ولا ولد آدم ولا ابلیس ولا ولد ابلیس وهی قوله تعالی ویخلق مالا تعلمون)**

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فوق آسمانها سایهٔ عرش‌است یعنی بعد از این عالم شمسی عوالمی محاط بعرش است و در آن عوالم هفتاد هزار امت است که نمیدانند خداوند آدم و اولاد او و ابلیس و اولادش را خلق کرده یانه کنایه از آنکه از نژاد ما مردم نیستند و همین مخلوقات است که گاهی دراخبار ملك نامیده میشوند .

(بحار) (مشارق الانوار) (ابی حمزة الثمالی) (عن الامام الرابع؏ انه قال (اتظن ان الله تعالی لم یخلق خلقا سواکم بلی و الله لقد خلق الف الف عالم و الف الف آدم و انت و الله فی آخر تلك العوالم)

(شرح صحیفه) (توصیة صدوق) جابر از حضرت رسول صلوات الله علیه نقل میکند که فرمود (شاید احتمال میدهی که خداوند همین یکعالم راخلق کرده یا آنکه همین یك جنس بشررا خلقت ننموده قسم بجلال الهی که هزار هزار عالم

و هزار هزار آدم خلق فرموده و شما در آخر آنعالم واقعید مقصود از تأخر شاید رتبی باشد که اوصاف بهیمیه و علل معصیت در ما موجود و باین سبب بد بخت ترین مخلوقات خواهیم بود . (کافی) (وافی)

(بحار) بسند قوی ازابی حمزه گفت صادق ال محمد درشبی که درحضورش بودم پس ازانکه به‌آسمان نگاه کرد بمن فرمود این قبهٔ پدرما ادم است یعنی این کرهٔ بخاریه که محیط بزمین ماهست و خداوند سی و نه قبـهٔ دیگر خلق کرده یعنی کرات بخاریه که محیط بزمینها است چنانکه تحقیق خواهد شد که کرهٔ بخاریه یاجوهر سیالهٔ مسمی‌به (اثر) درتمام فضاء ثوابت وسیارات وشموس و اراضی هست که از هوای مالطیف تر ومحل شناوری ستارگان است و ایضاً فرمود درانها مخلوقی که طرفة العین معصیت خدایتعالی را نمیکنند)

(احتجاج) (اختصاص) (بحار) (بصائر الدرجات) جعفر ابن محمد ؏ بمنجم یمانی میفرماید سیر میکند عالم مدینه (مراد خود حضرت‌است) دریکساعت از روز بقدر یکسال ازسیر شمس تااینکه میگذرد از دوازده هزار عالم مثل عالم شما که اهل ان نمیدانند خداوند آدم و ابلیس را خلق کرد الخ) این خبر علاوه برانکه اثبات تعدد عوالم و کثرة مخلوقات و تعدد مبانی ومبادی ارباب شعور را میکند بالملازمـه اشاره بحرکت انتقالیـهٔ شمس نیز فرمود که مقصود ازیکسال سیر شمس حرکت شمس است بحرکت انتقالی در فضاء مملو از (اثر) بامستخدمین خود که سیارات ان باشد هریك دورهٔ کاملی درمدار خود که اکمال ان دوره حرکت شمس و مستخـدمین ان یکسال شمسی است چنانکه شموس فوق نیز همین حرکت را دارند بالجملـه اخبار تعـدد عوالم و مخلوق بیشمار است برای اثبـات علم علماء آل محمد ص برتمام کائنات همین مقـدار کافی است .

(سیارات وسموات وهوا وزمین وزن دارند)

قدماء از فلاسفه مطلقا وزنرا در سیارات و افلاک قائل نبودند . چون وزن را بموجب تحقیق ابن سینا مبدء میل مستقیم میدانند و معلوم است که هیچ یك از اجرام علوی نه حامل نه محمول میل مستقیم ندارند بلکه تماماً مستدیر الحرکة و مبـدء میل مستدیرند چون وزن را عبارت از میـل بمرکز میدانند اکر مرکز بحسب اعتبار سفلی بود مثل اجزاء ارضیه انجسم ثقیل است و اکر بحسب فرض و نظر عـلوی بود ان جسم خفیف است مثـل اجزاء هواء ونار که بمیل مستقیم راه کرهٔ خود را که مرکز انهـا است میجویند پس باین نقطهٔ نظر تمام کرهٔ زمین و کرهٔ هوا وبقول قدما تمام کرهٔ نار وزن نخواهند داشت چون میل مستقیم بمرکز خودشان نسبت بتمام کره فرض نمی شود وبغیر خودشان بکره یامرکز دیکری هم مایل نیستند اکر چه اجزاء انها موزونند اما تمام کره غیر قابل وزن وخفت وثقل است بقیاس اجرام علوی است این قاعده از مسلمات بلکه ازاولیات قضایای سابقین است .

اما بعد از الف هجری متجددین از حکماء اروپا وزنرا عبارة ازجذب و انجذاب میدانند پس هـرجسم کوچکتری مجذوب جسم بزرکتر از خـود خواهد بود وتمام اجرام علوی وسفلی را مطیع وفرمان بردار ناموس جذب و سلطان کهربا میدانند مثلا ابر اگر داخل جاذبهٔ زمین نمیبود یقینا مجذوب‌قمر واقع میشد لکن خود قمر چون کوچکتر از زمین است مجذوب زمین است وزمین مجذوب جسم بزرکتر از خود است بهمین قیاس هر جسم کوچکی مجذوب ومقهور جسم بزرکتر است مادامیکه جاذبهٔ بزرکتری هر دو را بیك حال نکاه نداشته باشد و اجزاء ارضیه بزرکتر جاذب کوچکتر نیست چـون مجذوب و مقهور کرهٔ زمینند و در مقابل سلطنت جذب زمین اظهـار فعالیت به یکدیکر نمیتوانند کنند وهردو بیك حال واقفند وبهمین جهت هرچه کوچکتر است جاذبهٔ آن کمتر خواهد بود .

مثلا جسمی که درزمین مقداری وزن دارد در کرهٔ قمر اکر برود چون جاذبهٔ قمر کمتر است خیلی ازآن مقدار کمتر وزن خواهد داشت و اکر در کرهٔ شمس آن جسم را بکشند خیلی بیشتر از زمین وزن خوهد دشت انسانی که در زمین از مقدار مسافتی می جهد در کرهٔ شمس چون بیشترمجذوب است خیلی از آن کمتر خواهد جست و در کرهٔ قمر بمراتب از آن بیشتر پس باین معنی که هر جسم کوچکی مجذوب بزرکتر است در تمام عوالم و نظامات بلکه ممکنات وزن موجود است مثلا وزن کرهٔ بخاریه زمین را حدائق النجوم (۱۱۵۰۲۲۲۰۱۱۶۰۲۰۱۰۸۷۳۰۰۸۹) رطل بریطانی معین میکند وزن ستون هوائی هر نفری که عمودی فوق ومحاذی جسد یکنفر است (۲۱۴۰) پوط یاتقریباً (۸۳) خروار است (کتاب نجوم المشرقات) (۲۱٤۰۰) رطـل معین میکند و این ثقل بواسطهٔ تکافوء اجزاء هوا از اطراف با اتصـال آن با هوائیکه در جسم است مؤثر در انسان نیست مثل انکه سنکینی آب محسوس مخلوقات آبی بلکه انسان نمیشود بلکه اگر در کوهه ای بلند برود که ثقل هوا بمقدار قابلی کمتر شود تعیش مشکل است سر دوران وقلب خفقان وبسا هست که از منافذ ومسامات خون جریان پیدا کند و حتماً باید انسان همیشـه خواب وبیدار این باررا بکشد (مختصراً) چـون در تمام اجدام قوهٔ جذب حکومت دارد پس وزن درهمه موجود است . (شرع اسـلام) که در جزیرة العرب دربین وحشی و جاهلترین طوائف عالم طلوع کرد و حکماء را عقیده چنان بود که ذکر شد مطابق استکشاف جـدید مکرراً وزن را برای تمام اجسام معین فرمود (صحیفهٔ محمد عاملی) (سید نعمة الله جزائری در شرح صحیفهٔ سجادیه دعاء مأثور از ائمه علیهم السلام)

(سبحانك تعلم وزن السموات سبحانك تعلم وزن الارضين سبحانك تعلم وزن‌الشمس والقمر سبحانك تعلم وزن الظلمة والنور سبحانك

تعلم وزن الفیئی والهوآء سبحانك تعلم وزن الریح کم هی مثقال ذرة)
تقدیس میکند خداوند را بزبان تضرع که خداوند دانا است بوزن اسمانها وزمین‌ها وشمس وقمر و دانا است بوزن سایه وهوا و دانا است بوزن هوا که چند ذرهٔ آن بادرا تشکیل داده است .

از حدیث قدسی کشف مطالبی مطابق مکشوفات حالیه میشود .

اولا معلوم میشود مقصود از زمین سیارات شمسند والا باید وزن سیاراترا هم فرموده باشد چنانکه کفته شد سیارات بموجب اخبار زمینهائی هستند متحرك که دراین خبر فرمود خداوند وزن شمس وقمر و زمینهارا میداند وسیارات را مسکوت عنه کذاشت و ثانیاً معلوم میشود که علت اصلی باد تاثیر افتابست در ذرات و اجزاء صغار هوا که بانواسطه بتموج می‌آید که فرمود خداوند وزن ذرات را که باد از انها پیدا میشود میداند وثالثاً معلوم میشود که هوا و اجرام سفلی وعلوی تمام قابل وزنند که نظر فعلی از ایراد روایة بود ورابعاً تمام کرات وزمین وزن دارند که مناط وزن جذب و انجذاب است نه میل مستقیم بمرکز وهم چنین معلوم میشود که مقصود از سموات کرات بخاریه سیاراتست که هر کرهٔ بخاریه محیط بسیارهٔ اسمان ان ستاره است و الا بعقیدهٔ قدماء اکر فلك مقصود باشد وزن نخواهد داشت اثبات وزن از برای آسمان بالملازمه اثبات میکند که ارضین یعنی سیارات وسموات یعنی کرات بخاریهٔ محیط به‌آنها وشواهد این معنی وتحقیق وتطبیق ان موقوف بمحال واسع و بیان مفصلی است **نسئل الله ان یوفق بما یحب ویرضی)**

(مصالح قوانین اسلام)

فرمایشات اساتید دین اسلام دوقسم است: یاحکایات و قصص سابقین است و اخبار از معلوماتی که تحصیل انها ازغیر طریق اولیاء خدا غیر ممکن و اقلا در کمال‌عسرت است .

یا احکام وقوانین تکلیفی مردم است قسم اول نظیر قصهٔ فطرت ادم و خلقة اسمان وزمین در ششروز و قضیهٔ موسی وشعیب و فرعون و وقعهٔ عیسی و مریم ویهود وخضر والیاس حکایت هابیل و قابیل وغیر اینها که عیناً مطابق و منطبق با اسفار واناجیل عهد عتیق وجدید است وکمتر اختلافی دیده میشود چنانچه در اسفار کتاب مقدس مخصوصاً سفر پیدایش واخبار اهل بیت طاهرین معلوم است اکر جزئی اختلافی بدیدار کردد یاخلل واختلافی در روایت یکی ازدوطرف و یا مخالفت در اداء مطلب شده بمجاز و استعاره یامجمل یامتشابه بااتحاد مقصود وفایده این قسم ازاخبار چه دراخبار اسلامی وچه درکتاب مقدس عیناً همان فوائدیست که برتاریخ مرتب است از قبیل عبرت وتاثیر درنفس و تهذیب اخلاق وتعلیم از حکایات سابقین وعهد ماضی را مرآت حال استقبال دانستن و اقتداء به نیکان واجتناب ازسوء عاقبت اهل‌عصیان وغیرذلك ازفوائد است .

(اما اخبار از مغیبات) یامتعلق بزمان بعد و ظهور فساد بعد از پیغمبر و اختلاف مردم دردین وتطاول ملحدین ومشرکین وظهور حق درظلمت جهل و قلع ماده عناد ازکلیهٔ امصار وبلاد دراین قسم اخبار هم کتاب مقدس بافرمایشات اولیاء اسلام مطابق و مصدق است

پیغمبر خاتم فرمود **(سیفرق امتی بعدی ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقی فی‌النار)**

وهمچنین بامیرالمؤمنین فرمود **(انك قاتل القاسطین والمارقین والناکثین)**

مسیح ۴ درباب ۲٤ انجیل متی میفرماید (انکاه شما را بمصیبت بسپرده خواهند کشت و جمیع امتها بجهت اسم من ازشما نفرت کنند و در انزمان بسیاری لغزش خورده یکدیکر را تسلیم کنند و ازیکدیکد نفرت کنند وبسا انبیاء کذبه ظاهر شده بسیاری را کمراه کنند)

(وایضاً) (درباب دهم انجیل متی بشاکردانش کوید) (اما از مردم

بر حذر باشید زیرا که شمارا بمجبسها تسلیم خواهند کرد و در کنائس خود شمارا تازیانه خواهند زد و درحضور حکام و سلاطین شمارا بخاطر من خواهند برد تابرایشان وامتها شهادتی شود)

(و ایضاً درهمان باب دهم) وبرادر برادر را وپدر فرزند را بموت تسلیم خواهند کرد وفرزندان بروالدین خود برخواسته ایشانرا بقتل خواهند رسانید)

وهمچنین اخبارمسیح ازمصلوب شدنش واخبار امیرالمؤمنین (**فضرب یده علی لحیته وقال لیخضبنها بدمی اذانبعث اشقیها**) **امام حسن عسکری ۴ فرمود (سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحكة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منكدرة) الی آخر**

این قسم اخبار مغیبات از طوایف اسلام و ملل مسیح و یهود عموماً نقل شده و هرطایفه برای رؤسای مذهب خود اثبات میکنند ه عجالة تصدیق و تکذیب افراد آنها مقصود نیست و باآنکه اخبار از مغیبات یعنی مطالب علوی و سفلی است که عقل بشر بکلی عاجز از ادراك آن است بدون استاد و اسباب و تلاحق افکار و تبادل انظار در امتداد اعصار و اختلاف امصار و این قسم اخبار ابداً در اسفار کتاب مقدس و کتب انبیاء سابقه موجود نیست و اهل مذهب آنان نیز نقل نکردند و برؤساء ملة خودشان نسبة نداده اند ومخصوص بمبادی عالیه اسلام است که شرح کیفیات آسمان و حرکات و سکون ستارکان و تعدد افلاك و اراضی بیان حال و مستقبل و ماضی علم فلاسفه و طبیعیات حرکات زمین و عدهٔ سیارات زیادی عوالم و کثرت شموس را علناً و علی الرؤس فرمودند که برخی را سابقاً و بعضی را پس از این انشاء الله تحریر خواهیم نمود مختصر طب و مقیاس حساب اساس نحو و علم کتاب روش خطبه و سخن رانی و شرح مطالب جسمانی و روحانی راکاملا فرمودند که درهر قرنی عدهٔ از آن مطالب مکشوف و برخی از حکم و مصالح آنها معلوم میگردد خاصه در بین وحشی

ترین طوایف عالم گاهی بزبان فلسفی و هم وقتی بترتیب رومان و وقتی بحس و عیان باندازه استعداد مخاطب اثبات و تقریر فرمودند با آنکه پیغمبری امی بود در بین امت وحشی بعلاوه برخلاف نظریات علماء ممالك متمدنه و معلومات اهل ازمنه در کلیهٔ علوم کلماتی فرمودند که پس از چندین سال تصدیق صحت آنها را تمام عالم من حیث لایشعر بنمایند و این عمده دلیل صدق پیغمبر خاتم محمدابن عبد الله (ص) است وهم دلیل برخاتمیت است که تکمیل مراتب علم و مصالح قانون را باندازهٔ نمود که ابداً کسر و فتور و نقیصه و قصوری در آن نخواهد بدیدار شود و همچه قانون گذاری اعقل و اکمل اولین و آخرین خواهد بود و چون پیغمبر یعنی عقل کامل که بتواند امور معاش ومعاد مردم را منتظم کند خاتم الانبیاء یعنی اکمل از تمام عالم و اعقلیت و اکملیت محمد ابن عبدالله (ص) ازتمام انبیاء سلف بهمین مقدمه که ذکرشد ثابت میشود که تمام اخبار تاریخی و اخلاقی که در اسفار کتب مقدس است محمد ابن عبد الله عیناً آنرا تصدیق و تکمیل نموده باضافهٔ مطالب علمی و علوی و سفلی سری و علنی که یکجزء مختصر آنها معلوم شده و میشود

قسم دوم از دستور تقریرات مبادی اسلام احکام وتکلیفاتیست که مردم بایستی بمفاد آن معمول و اوامر ونواهی آنرا کاملا مجری دارند واین سه نمره است (نمرهٔ اول) چیز هائی است. که مقداری از مصالح آنها پس از مدتها که معلوم شده راجع بحفظ الصحه و معالجات جسمانی و ابقاء سلامت مردم است که مردم بدون توجه و التفات و فهم مقصود مجبور بعمل باشند تاآنکه نتیجهٔ منظوره را ادراك کنند و از این قبیل احکام است امر و اصرار بخلال بعد از غذا ومسواك یعنی شستن دندان که راجع بحفظ الصحهٔ دندان است **لولا اشق علی امتی لا مرتهم بالسواك** استحباب غسل جمعه وبسیاری ازاغسال مستحبه ونجاست و وجوب شستن ولوغ کلب را باخاك که سابقاً ذکرشد و اجتناب ازسك بواسطهٔ میکروبی که در

دهان آنست اعم از میکروب سوزاکی که غالباً سگها سوزاك هستند که آن میکرب سوء اثر غریبی درچشم دارد اگر داخل درچشم شود و یا میکروبی که ازلوازم سك است که سوء اثر در کبد دارد و یا میکروبهای دیگر که دربدن آن حیوان موجوداست و یا اجتناب از سایر نجاسات و بعضی از دستور های مستحب یا مکروه که راجع بهمین مقصود است که انشاء الله بتدریج بیان خواهد شد (نمره دوم) تکلیفاتی است که برای هیئت جامعهٔ انسانی لازم است یعنی قانون حقوق و قاعدهٔ حدود که انسان ناگزیر است از آن و الا ده نفر آدم که در یکجا جمع شوند چنانچه مجبور بنظامات و ترتیبات مخصوصه نباشند تمام اوقات خود را مصروف بتعدی و تخطی خواهندداشت مثل حال بهائم وسباع خواهند بود چنانچه مردار وعدهٔ از کلاب که یك سك بمحض اینکه دیگری را رقیب خود دید از خوردن صرف نظر کرده مشغول جنك ودفاع بادیگری خواهد بود و همچنین ثانی بثالث و ثالث برابع و رابع بخامس حال هیئت جامعهٔ انسان بدون قانون مثل حیوان است وزندگی اجتماعی برای آنان غیر ممکن خواهد بود بلکه اسوء حالاً ازحیوانات میشوند چون ادراك ومآل اندیشی وحرص وحقدوعداوت وبغض درانسان بطوراکمل است.

و این قانون را حتما باید پیغمبر وضع کند که مناسب حال مردم و اعصار وامصارو امم وطوائف باشد والا عقول بشر از ادراك مصالح و مفاسد قوانین عاجز است **(ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا)** و اکثریت آراء احاطهٔ به مصالح ومفاسد خفیهٔ قوانین نخواهد داشت چنانکه از مقایسهٔ دستورات اسلام با دستورات وقواعدیکه باکثریت استخراج کرده اند واضح میشود بعلاوه بایدقبل از تحصیل اکثریت مدتها بی قانون باشند که پس از تحصیل درجهٔ از علم وقابلیت باکثریت وضع قانون کنند باز اجماع همهٔ افراد ممکن نیست هر جماعتی بر خلاف دیگران باکثریت قانونی وضع کنند که تنها صرفهٔ شخصی را مقتضی باشد ومنجر بطغیان وعناد و اختلال زیاد گردد چنانکه تمام امم هر پیغمبری

نظامات وسیاسیات از پیغمبر خود داشتند ومللیکه باکثریت وضع قانون نموده اند لاعلاج قوانین صحیحهٔ ایشان از ملیین و رسل مأخوذ است مثل آنکه تمام قوانین صحیحهٔ اروپائیان مأخوذ از اسلام است وهرچه‌را که مخالف قواعد تدین اسلامی ومجعول آراء ایشان است باطل ومضار آن بیش از منافع است اگرچه بظاهر مسیح سیاسیات را چندان متعرض نشده لکن نه اینست که واگذار به عقول ناقصهٔ مردم کرده باشد والا همان زمان اسباب هرج ومرج وتضییع نفوس واعراض واموال می گردید تازمانیکه مردم بمشورت واکثریت جعل قانون کنند چنانکه حالیه دراروپا قوانین مجعوله معمول در سیاسیات است که پس از دقت بیغرضانه فرق هریك بااسلام واضح است **(این التراب ورب الارباب)** چون اجماع تمام ممالك مسیحی برای وضع قانون ممکن نیست و عمل باکثریت اسباب تشتت و تفرق امور و اختلاف قوانین است و اگر چنانچه سیاست مسیح درتمامت امت معمول بود ابداً محظورات اختلاف و تشتت را نداشته که قانون هرجماعتی بضد دیگری وضع شود بانتیجهٔ طغیان وفساد تمام وقت را مصروف اختراع آلات حرب داشته باشد وازوضع قانون بین‌الملل راحت بودند.

اما سیاسیات مسیح عینا سیاسیات موسی است که درنظامات آن ابداً تغییر و تبدیلی نداد فقط شریعت موسی را تکمیل باخلاقیات نمود وناگفته‌های موسی را گفت و گفته هارا تاکید کرد (انجیل متی) (باب پنجم) (آیهٔ ۱۷) گمان مبرید که آمده ام تا توریة یاصحف انبیاءرا باطل سازم نیامده ام تاباطل نمایم بلکه تاتمام کنم)

ایضاً (باب پنجم) (آیهٔ ۲۱) (شنیده اید که باولین گفته شده است قتل مکن وهر که قتل کند سزاوار حکم شود لیکن بشما میگویم هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد

آیاتی که دلالت دارد برابقاء سیاسیات موسی وعدم نسخ آن در انجیل

بسیار است (انجیل متی) (باب پنجم) (آیهٔ ۱۸) زیرا هر اینه بشما میگویم تاآسمان وزمین زایل نشود همزه یانقطهٔ از توریهٔ هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود پس هر که یکی ازاین احکام کوچکترین را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد درملکوت اسمان کمترین شمرده شود گاهی تکلیف سیاست را از توریهٔ نقل میکند و تکمیل و تتمیم انرا بمراتب اخلاقی مینماید و ذکر مرتبهٔ اخلاقی پس از تکلیف سیاسی ناسخ ان نخواهد بود چنانکه اگرحاکمی بورثهٔ مقتول گوید گفته اند باید قاتل را کشت یاگناه کار را مجازات کرد و تو این حقرا داری اما اگر عفو کنی بهتر است من رأیم بعفو است رای حاکم ارشادی واخلاقی است نه نسخ وعدم حق وازاین قبیل است (باب ٥) (ایهٔ ۳۸) از انجیل متی)

شنیده اید که گفته اند چشمی بچشمی و دندانی بدندانی لیکن من بشما میگویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که برخسارهٔ راست تو طبانچه زد دیگری را نیز بسوی اوبگردان)

لکن درهمین باب ٥ در ایهٔ ۲۱ و ۲۲ تصدیق وجوب مجازاترا فرمود. امیر المؤمنین ۴ درحال مرض موتش بامام حسن ۴ فرمود اگر میخواهی قصاص کن از ابن ملجم اما من میگویم عفو کن **(الا فاعفوا الا تحبون ان یغفر الله لکم)**

اگر کسی بگوید عیسی نظامنامه و دستور سیاست نداشت لازم میاید که آمدنش اسباب هرج ومرج واختلال اعراض ونفوس گردد وحتماً ساحت عیسی مقدس ازاین احتمال است پس بموجب آیات انجیل که فرمود من آمدم شریعت موسی را تکمیل هرچه‌را که نسخ نکرد بقانون موسی باید رفتار کرد و همان را امضا کرد چنانکه محمد ابن عبدالله (ص) هرچه‌را که ازشریعت ابراهیم وموسی وعیسی نسخ نکرده ممضی است وباید معمول شود که مقصود تکمیل انهااست

نه ابطال انها **(أتبع ملة ابراهیم حنیفا)** (انجیل یوحنا) (ایهٔ اول الی ایهٔ ۲۱) (اما عیسی بکوه زیتون رفت وبامدادان باز بهیکل امد وچون جمیع قوم نزد او امدند نشستند ایشانرا تعلیم میداد که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی‌را که در زنی گرفته شده بود پیش اوآوردند و اورا درمیان برپا داشتند بدو گفتند ای استاد این زن درعین عمل زنا گرفته شده و موسی درتوریهٔ بما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند اما توچه میگوئی و اینرا از روی امتحان گفتند تاادعائی براو پیدا کنند اماعیسی سر بزیر افکنده باانگشت خود بروی زمین مینوشت و چون درسئوال کردن الحاح مینمودند راست شد بدیشان گفت هر که از شما گناه ندارد اول بدو سنك اندازد و باز سر بزیر افکند و بر زمین مینوشت پس چون شنیدند ازضمیر خود ملزم شده از مشایخ شروع کرده تا به‌آخر یك یك بیرون رفتند وعیسی تنها باقی ماند باان زن که در میان ایستاده بود پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسیرا ندید بدو گفت ایزن آن مدعیان تو کجا شدند ایا هیچکس برتوفتوی نداد گفت‌هیچکس ای آقا عیسی گفت من‌هم برتو فتوی نمیدهم برو دیگر گناه مکن)

ظاهر این آیات امضاء مسیح است سیاست زناکاررا بسنگسار نمودن منتهی مثل آنکه در شرع اسلام کسیکه درمورد او اجراء حد شده و محدود واقع گردیده است نمیتواند مجری حدود واقع شود مدعیان ان زن و شاگردان باین نظر بیرون رفتند وخود مسیح نیز بقانون **(الحدود تدرؤ بالشبهات)** نظر بطریق ظاهر چون زن اقرار بزنا نکرد و شهود نیز بواسطهٔ خارج شدن که عیسی گفت هر که ازشما گناه ندارد اول بر او سنك اندازد تماماً رمی نکرده بیرون رفتند عملا اقرار بمعصیت وفسق کردند و درشهود زنی عدالت شرطاست پس‌بعلت عدم ثبوت‌زنا خودمسیح نیز آنزن‌را سنگسار نکرده معفوداشت والا اگرعیسی تصدیق مجازات زانیه‌را بان‌طریق نمیفرمود باید شاگردان خودرا

منع کند وازاین قبیل است احکام اجتماعی حکایت حدود و جنایات قصاص حقوق مردم برهمدیگر دیات تجارت بیع اجاره صلح هبه خیارات قضأ شهادات قسم نکاح متعه طلاق صداق خمس زکوة صدقات مصارف خیریه انفاق ضیافت وغیر ذلك از احکام تمدن و معیشت که بایستی برخی ازاینها را بالنسبة با احکام سایر ملل مقایسه کرد تا افضلیت وخاتمیت قانون نویس اسلام معین گردد .

درتوریة است که در انجیل هم نسخ نشده (سفر خروج) (باب ۲۳) (اکر کسی گاو یا کوسفندی بدزدد وانرا بکشد یابفروشد بعوض گاو ۵ گاو بعوض گوسفند چهار گوسفند بدهد) باعدالت وانصاف و تأدیب ومجازات این حکم نزدیکتراست یا چنانچه محمدابن عبدالله ۴ فرمود قیمت یامثل انچیزیرا که دزدیده بدهد نه ۴ یا ۵ مقابل (ایضاً در همانسفر وباب) میفرماید (اکر دزدی در رخنه کردن کرفته شود واورا بزنند بطوریکه بمیرد باز خواست خون برای او نباشد) (اکر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند ازنیکوترین مرتع واز بهترین تاکستان خود عوض بدهد) وهم این حکمرا که شاید نیکو ترین مراتع غرامت دهنده صدمرتبه بهتر ازمرتعی است که چرانده باحکم اسلام که باید غرامت ضررا بکشد بایدموازنه کرد العیاذ بالله غرض عیب جوئی و تنقید احکام موسی وعیسی علیهما السلم نیست بلکه این دو پیغمبر بزرگرا محمدابن عبدالله تقدیس نموده ومؤمن باینهااست غرض اثبات اکملیت واعقلیت وخاتمیت است ایضاً (سفر خروج باب ۲۲)

(اگر کسی پول یااسباب نزد همسایهٔ خود امانت کذارد و از خانهٔ آنشخص دزدیده شود هرکاه دزد پیدا شود دوچندان رد نماید (هرکه باحیوانی مقاربت کندهرانه کشته شود) حد این دوقضیه را نیز باحدود اسلامی بایدمقایسه نمود .

شرع اسلام در ارث پسر را دو مقابل دختر سهم معین فرمود و این ازروی قانون طبیعی است که خداوند مقرر داشته در زمان خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب

دو نفر زن در یك پسر و دختر مرافعه داشتند که هر یکی پسر را دعوی داشت که ازمن است ودختر را رد میکرد بالاخره محاکمه بمحضر علی ابن ابیطالب ۴ انجامید آنحضرت فرمودند یك ظرف مخصوص معینی را از شیر یکی از آن دو زن بر کردند و کشیدند و همان ظرف را از شیر دیکری بر کرده وزن آنرا هم معین کردند و شیر آنزنی که دو مقابل سنکین تر بود پسر را باو تسلیم فرمود و این کسری سهم زن را در ارث تدارك و جبران نموده که واجب النفقهٔ مرد کشته و باز برای معاونت و شرکت در معاش مرد اطاعت امر شوهر را بر او واجب و حتم کرده و هم واجب النفقه بودن فلسفهٔ دیکری را دارا است و آن مستوره بودن زنها است که هرکاه زنها اجازهٔ آزادی تکسبات و حرکات میداشتند متضمن خیلی از مفاسد و هتك اعراض میکشت چنانکه در موضوع حجاب سرّ آن مشروحاً بیان خواهد شد)

(نمره سیم) عبادات صرفه و یامرکب از دو سه نمره از قبیل نماز و روزه و حج و ذکر و فکر و دعا در این قسم نیز تمام انبیا شریکند چنانکه درشرع نصاری رهبانیت و انقطاع از مخلوق ودنیا و توجه بمبدأ الهی مایهٔ دین است و در دین یهود قربانی ذبح و سوزاندن واجب بود (صفر خروج) (باب ۹) (آیهٔ ۱۸) تمام قوچ را برمذبح بسوزان زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است و عطرخوشبو وقربانی آتشین برای خداونداست) (ایضاً درهمانسفر وباب آیهٔ ۲۵)

و آنها را از دست ایشان گرفته برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان تا برای خدا عطر خوشبو باشد زیرا که این قربانی آتشین خداوند است)

در موضوع ذبح و سوزاندن و موضوعات دیگر که تعبدی است و فقط راجع بتوجه و انقطاع است آیات توریة و انجیل و قرآن متوافر است و هم خاتمیت و تمامیت دین اسلام پس از معلوم شدن مقصود از این نمونهٔ احکام و موازنهٔ شرائع

در تحصیل آن مقصود معین خواهد شد اجمالا خداوند در انسان دو جنبه قرار داده یکی جنبهٔ جسمانی و یکی روحانی یعنی وجود انسانی بعضی اجزائی دارد از قبیل اعضا و عضلات ظاهر و باطن و یااز توابع جسم از قبیل حواس ظاهره و باطنه مثل حس مشترك و متخیله و واهمه و متصرفه و حافظه و باصره و سامعه و شامه و ذائقه ولامسه و تکلیفات نظام و حفظ الصحهٔ بسیاری متوجه و مفید بحال این جنبه است و یك جزء دیگری را انسان دارا است و آن قوهٔ عاقله و یاباصطلاح حکماء نفس ناطقه و یا بزبان شرع روح است و در اینکه همچه جزئی در انسان موجود است شبههٔ نیست بدلیل اینکه قوای باطنهٔ تابعهٔ جسم بدون آلة و معٔونة حواس ظاهره که باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه باشند مدرك نیستند و گاهی انسان ادراك کلیات و مجردات میکند که ابداً حواس ظاهر دخیل‌درآنها نیستند وادراك کننده یقیناً غیر جسم و جسمانیات است و گاهی قوای محسوسه و حواس ظاهره چیزی را کشف میکنند که انسان‌آن را تخطئه مینماید .

و آن تخطئه کننده حتماً باید حکومت داشته باشد حس باطن که تابع حس ظاهر است نمیتوان بر متبوع حکومت کند و خطاء حواس ظاهر را تشخیص دهد چنانکه از دور بزرك را کوچك و نقطه راگاهی دائره و مربع را مستدیر مشاهده مینماید و گوش صدای منعکس درکوه‌را صوت معتمد برفم می‌انگارد بالجمله خطا های حس متعدد و زیاد است و تشخیص صواب و خطاء آنرا حواس باطنه که تابع آنها است نمیتواند بدهد بلکه صواب و خطاء آنرا قوهٔ روحانی ومجرد که حاکمیت برجسمانیات دارد باید بدهد ادراك حس وقتی تصدیق‌میشود که قوهٔ عاقله با او مساعدت کند .

شاهد برصدق مدعی اینست که انسان وقتیکه پیر شود تمام قوای ظاهره و باطنهٔ او کاسته گردد در مدرکات عقلیه و ادراکات کلیهٔ او ابداً فتوری پیدا

نخواهدشد بااینکه قوای حسیات ظاهره وباطنهٔ اودر کمال ضعف رسیده باشد . بعلاوه مابهٔ اختلاف انسان باحیوان نفس ناطقه است والا واهمه و حافظه وحس مشترك ومتخیله وحواس ظاهره در حیوانات هم موجود است حیوان خانهٔخودرا حافظ است وخطررا می‌فهمد واسباب معیشت خودرا فراهم میکند ودوست و دشمن را امتیاز میدهد خوف و شجاعت دارد هوش و فراست را دارا هست که تمام اینها فرع ادراکات جزئیه وجسمانیات است‌پس تفاوت درنفس ناطقه است وهمچنین‌گاهی انسان‌ملتذ وخوشوقت میشود بانس و ادراك ساحت قدس‌الهی وادراك مجردات باندازهٔ که فارغ از جسم و جسمانیات است و معلوم است این التذاذ ابداً مربوط بتوابع جسم از وهمیات و خیال نیست پس وجود نفس ناطقه در انسان مسلم و همان ترتیب که قوای جسمانی ملایمات و منافراتی دارد و هم چنین مقویات و مضعفاتی و لذت و الم ادراك میکند همین شکل نفس ناطقه را بعضی اعمال تقویت میکند و بعضی تضعیف از بعضی التذاذ میبرد و از بعضی متالم میشود تقویت نفس ناطقه بادراك مجردات والتذاذ آن درانس وتقرب باعوالم ملکوتست **(هبطت‌الیك من‌المحل‌الارفع ورقاءذات (لا‌بن‌سینا) تعزروتمنع)** وفوق تمام عوالم ملکوت و بهترین ادراکات نفس ناطقه ادراك جمال حقیقی و انس و قرب بان مبدء عالی است و این التذاذ را تاانسان ادراك نکند از روی قطع نخواهد تصدیق کرد. پس‌هر پیغمبری برای حفظ الصحة و تقویت والتذاذ روح دستورات معینی فرمود که وسیلهٔ تقرب و شباهت و انس بامبادی عالیه گردد و ان نیست مگر ذکر و خضوع و از برای ذکر و خضوع وسائل و اعمالی درهرشرعی مقرر است .

(مثلا در توریة زیارت تابوت) (و در انجیل‌رهبانیت) (و دراسلام حج) و بعضی از این اعمال علاوهٔ برفوائد ذکر و خضوع و انس مصالح‌جسمانی و اجتماعی را نیز دارا است مثل نماز جماعت در مسجد جمعه که هم موجب

ذکر و هم عمل عضلاتیست که حرکات اعضاء سبب تقویت جسم است و هم اسباب تألیف قلوب و زوال ملالتها و اسباب شکوه اسلام و اتحاد کلمه است منع مسکرات بعلت اینستکه منافی و مضعف عقل علاوه مضر بجسم واسباب فلج و قطع نسل وجنون وسکته و غشوهٔ در اعقاب است امتیاز این قسم از تکلیفات اسلام باسایر ملل موقوف بمقالاتی است که باید انتظارداشت .

(ترتیب آسمان وزمین وعدهٔ آنها)

در آیات واخبار مکرره آسمان را هفت وزمین‌را هفت خبرداده‌اند .

بنا برمبنای قدماء لاعلاج بود که هفت آسمان تعبیر بافلاک سبعه وعرش و کرسی تاویل بفلك اطلس وفلك البروج شود.

باچنانکه بنی نو بحث از قدماء امامیه قائل بودند آسمانهارا فوق افلاك باید دانست لکن اخبار مکرره در موضوع تعدد اراضی و امثال آن از مطالبی که ابداً باترتیب قدیم مطابق نمیشود و نمیتوان باترتیب ومعلومات قدیمه منطبق نمود وارد است و علماء اسلام را تا کنون دوچار مشکلات نموده که بالأخره در اغلب اخبار تاویلات غیر مناسبه یا اعتراف بعجز فهم مینمودند و این نمونه اخبار در ترتیب آسمانها وزمینها بسیار است (نمرهٔ) (۱) اخباریستکه دلالت‌دارد براینکه آسمان ازبخار خلق‌شده منجملهٔازاناخبار (بحار) (انوار نعمانیه) (عیون) **(علل) (خصال) (تفسیر البرهان) (نور الثقلین) (تفسیر صافی) مسنداً عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الشامی سئله عن اول ما خلق الله (فقال ۴ النور) (فقال فمم خلق السموات) (قال ۴ من بخار الماء)**

سؤال میشود از علی ابن ابیطالب۴ از اول چیزیکه خداوند خلقت فرمود میفرماید نور پس از آن راوی عرض میکند پس آسمانها از چه چیز خلق

شده اند فرمود از بخار آب (بحار) (درالمنثور) عن ابن عباس صاحب النبی) **(ان الله اجری النار علی البحر فبخر البحر فصعد فی الهواء فجعل السموات منه)**

باین مضمون ده خبر دیده شد که دلالت دارد بر خلقت آسمان از بخار بعضی اخبار هم بلفظ دخان فرموده که دخان ماء بخار آنست بقرینهٔ که در بعضی اخبار بخار فرموده و بقرینه دود نداشتن آب و بقرینهٔ اینکه فرمود بواسطهٔ تموج آب دخان متولد شد منتهی اختلاف در تعبیر است بواسطهٔ مشابههٔ حسیهٔ که دود بابخار دارد (ابی البقاء در کلیاتش میگوید هر دودیکه از آب گرم ساطع شود بخار است) باین مضمون دوازده خبر از معصومین و پیشوایان بسند معتبر و کتب معتبرهٔ امامیه مشهود است و حتماً بیش از اینستکه بنده قاصر از احصاء آن هستم (تفسیر قمی) **(عن نبینا الخاتم صلی‌الله علیه و آله فی خبر طویل الی ان قال) (فارسل الله الریاح علی الماء فارتفع منه دخان‌و علی فوق الزبد فخلق من‌دخانه السموات السبع وخلق من‌زبده الارضین‌السبع فبسط الارض علی الماء)** پیغمبر در خبر طولانی میفرماید خداوند باد را فرستاد به‌آب‌پس بواسطهٔ تموج آب دخان یعنی بخاری از آب متصاعد شد واز کف وزبد دریا بالارفت پس‌خداونداز آن بخار آسمانهارا خلق کرد واز کف آب زمینهارا ومعلوم است این اخبار منطبق نمیشود مگر بترتیب جدید که انشاء الله تقریر وتحریر خواهد شد

(نمرهٔ ۲) اخباریستکه میفرماید آسمانها از دریا یا ازآب بستهٔ منجمد شدهٔ یاازموج مکفوف که سیلان ندارد خلقت شده و باین مضمون نیزهفت روایت معلوم است منجمله (بحار) فی مسائل ابن سلام الیهودی انه سئل النبی الخاتم صلی الله علیه و آله عن سماء الدنیا مم خلقت قال ص (**من‌موج مکفوف**) قال ماالموج المکفوف قال یابن سلام **(ماء قائم لااضطراب له وکان فی الاصل**

دخانا) (قال صدقت یامحمد) سئوال میشود از نبی خاتم که خداوند آسمان دنیارا از چه چیز خلق فرموده حضرت فرمود از موج مکفوف سائل توضیح میخواهد ازموج مکفوف حضرت فرمود آب ایستاده ورا کد که تموّج در او نیست ودخان بوده است)

معلوم است موج صامت وراکد که آب خشك یاذرات کوچك و متصاعد شدهٔ از آب است همان بخار فوق هواء است که مراد ازاسمان هر زمین است و این اخبار که دلالت دارد باینکه اسمان ازدریا خلق شده یعنی اصل ان ازدریا است یاازاب منجمد شده که ایضاً اصل بخاراست یاموج مکفوف که تفسیرشد ناظر بترتیب جدید است .

(نمرهٔ ۳) آیات وبیناتی است که دلالت دارد براینکه اسمان معدن باران است وباران از آسمان نازل میشود (سورهٔ قمر) (ایهٔ ۱۱) **ففتحنا ابواب السمآء بماء منهمر)** (سورهٔ فرقان) (ایهٔ ۲۷) **(و یوم تشقق السماء بالغمام وتنزل الملائکة تنزیلا)** (سورهٔ مؤمنون) (ایهٔ ۱۸) **(و انزلنا من السماء ماء)** (در روایت است که باران از آسمان نازل میشود و ابر اورا غربال میکند)

(بحار) (ع‌ل) (یهودی از امیر المؤمنین سئوال میکند اسمان را چرا آسمان نامیدند فرمودند بجهة انکه وسم ماء است یعنی معدن آبست) ظواهرایات واخبار باٰنکه باران از اسمان نازل میشود بسیار است (سورهٔ فرقان) (ایهٔ ۵۰) **(وانزلنا من السماء ماءً طهوراً)**

وبنا بقول قدماء اگر آسمان عبارت ازان افلاك بطلمیوسیه باشد افلاك منزه و مقدسند ازاینگونه حوادث وحتماً مجرای کون وفساد نخواهند بود چنانکه سکون وقطع وخرق‌را تحمل نمیکنند بلکه ازالوان منزهند وازبخار ودخان نیستندبعلاوه وجود افلاك مقدم بروجودزمین وآبست نه ازبخار ومتفرعات آب افلاك علوی باآن

حیثیات تجرد و تقدس بقول فلاسفهٔ قدیم نمیتوان از متفرعات واز اجزاء کثیفهٔ کون وفساد تولید شود)

(نمرهٔ ۴) ایات واخباریکه دلالت دارد برتقدیم خلقت زمین‌از آسمانا گر چه این مقصود از اخبار سابق هم مستفاد میشود و اخبار مکرر وارد است برای شاهد مقال کفایت میکند کریمهٔ (سورهٔ بقره) (ایهٔ ۲۷) **(هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن)** خداوند خلقت فرمود زمین‌را وهرچه دراوهست پس اسمان‌را بنا ساخت) (سورهٔ فصلت) (ایهٔ ۸) **(قل ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض الی قوله تعالی) (ثم استوی الی السماء و هی دخان)** متفرع‌نمودن خلقت آسمان را برخلقت زمین بلفظ ثم دلالت دارد که خداوند زمین‌را خلق کرد انوقت آسمانرا ایجاد نمود این آیات بامسلك قدماء که افلاکرا طبعاً وشاناً وزماناً ومکاناً ووجوداً وذاتاً مقدم میدانند منافاتی‌بیّن وظاهر دارد که تطبیق بانها نخواهد شد بلکه شاهد کشفیات جدیده خواهد بود (نمرهٔ ۵) شواهدیکه از ئمه اسلام وارد است که رنك کبودی رنك دریائیست بین آسمان و زمین و گاهی برنك آسمان اطلاق میشود که مقصود ازسماء جهت علواست درصورتیکه بمذاق قدماء فلکیات‌ازالوان منزهند وابداً دریائی بین آسمان وزمین نمیدانند غیر کرهٔ هوا ونار)

(انوارنعمانیه) **ان الله سبحانه خلق بحراً بین السماء والارض وامسکه بقدرته وهذه الخضرة التی نراها هی خضرة ذلك البحر)**

این روایت صریحست دراینکه آسمان یعنی کرهٔ بخاریهٔ زمین که فوق اتمسفر است وعمق اتمسفر بامقداری از کرهٔ بخاریه که غلظة تمام پیدا نکرده ونور در ان منکسر میشود تقریباً (۱۵) فرسخست واینرنك .رنك اتمسفر است چنانکه فلامریون فلکی فرانساوی میگویداین سبزیکه بنظرمیاید درهوا رنك اتمسفر است چنانکه اگر آب راکد مترا کم صاف وبیغش باشدبرنك سبزی و کبودی نمایان‌میشود

(نمرهٔ ٦) اخباریکه دلالت دارد براینکه آسمان وزمین وزن دارند بنابطریقهٔ فلاسفهٔ قدیم درست نمایید چنانکه سابقاً تحریر شد .

(نمرهٔ ۷) روایاتیکه طریقهٔ فلاسفه قدیمه‌را منع فرموده وبخلاف عقیدهٔ انها خرق والتیام وشق القمر وردشمس ثابت میکند راوی بحضرت صادق‌عرض میکند فلاسفه میکویند اکر فلك تغییر کند فاسد میشود حضرت فرمود این‌قول زنادقه است وغلط حضرت امیرالمؤمنین درنهج البلاغه میفرماید **(کیف علقت فی الهوآء سمواتك)** چکونه خداوند درهوا اسمانرا معلق‌داشت .

(نمرهٔ ۸) آیات وشواهدیکه دلالت دارد بتعدد اراضی درحالتیکه قدماء حتی اشخاصیکه قائل بحرکت زمین بودند زمین‌را یکی فرض کردند بلکه استدلال بمحال بودن تعدد بنمودند مکر ابن‌سینا که از حکماء فرس است قول بتعدد اراضی‌را درشفا نقل میکند (نظامی میکوید) شنیدستم که هر کوکب جهانیست جداگانه زمین‌و آسمانیست) (سورهٔطلاق) (ایهٔ ۱۲) **(اللّه الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن)** تمام مفسرین بقول واحد نوشته اند که مقصود اینست که عددزمین‌ها هفت‌است سعودابن‌محمد که یکی‌ازمفسرین میباشد نوشته که عده زمین ها هفت است بعضی فوق بعضی وبین انها مسافت بعیده است .

در کتب ادعیه متواتر است **(اللهم رب السموات السبع ورب الارضین‌السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم)** ونمیتوان ازاراضی هفتکانه طبقات الارض ویااقالیم سبعه که سابقاً تقسیم شده بود اراده کرد زیرا که ظاهر از اراضی هفتکانه بقرینهٔ سموات هفتکانه انفصال انها است از یکدیکر با اینکه این تقسیم اقالیم تقسیم فرضی و اعتباریست و الا ممکن است اعتباراً بیش ازاین‌تقسیم کرد چنانکه (رکسیولوس) بیست اقلیم جنوبی و ۲۰ اقلیم شمالی در حدائق النجوم معین‌نموده .

(بحار) (خرائج راوندی) (تفسیر قمی) (در توصیف معراج)

(وکشط لی عن السموات السبع والارضین آلسبع حتی رایت سکانها و عمارها وموضع کل ملك منها) پیغمبر فرمود کشف شد از برای من‌هفت آسمان و هفت زمین که ساکنین آنها و هر چه در انها است دیدم) بودن ساکنین در اراضی وعمارت دلیل است که طبقات الارض مراد نیست (نهج البلاغه) (علی ابن ابیطالب ۴ فرمود)

الحمد للّه الذی لایواری عنه سماء سماء ولا ارض ارضاً)

وهمچنین اخبار مکرره که دربیان کوه قاف وارد است تعدد اراضی را ثابت میکند که درمقالهٔ کوه قاف نوشته خواهدشد . خلاصه انکه ازاخبار سابقه ولاحقه مبین میشود که مراد از زمینها سیارات است که یکی از انها زمین ما است (عطارد) (زهره) (مریخ) (مشتری) (زحل) (ارانوس) و هر یك از اینها دارای بحار وتلال وجبال ومخلوق است وبواسطهٔ حرارت شمس‌در آب ورطوبات هریك کرهٔ بخاریهٔ در دور خود تشکیل میدهند که آنها عبارت از آسمانهای هفتکانه است چنانکه فرمود (در کامل الزیاره) حضرت‌صادق ۴ که هیچ شبی نیست مکر اینکه اخبار هر زمینی نزد ما آورده میشود و نیست زمینی از شش زمین ما تازمین هفتم که ما اطلاع از انها داریم) چون این خبر دلالت بربودن مخلوق درهریك از آن اراضی میکند معلوم است که نمی شود از تعدد اراضی طبقات الارض اراده کرد .

وشبههٔ نیست در وجود کرات بخاریه از برای سیارات چنانکه متجددین دعوی رؤیت ان کرات را کرده اند لکن درفلکان ونبتون بواسطهٔ قرب‌زیادی فلکان که اشعهٔ شمس نمیکذارد تولید رطوبت وآب شود تابخاری ازآن متصاعد شده کرهٔ بخاریهٔ تشکیل کردد ونبتون بواسطهٔ کثرت بعد آن از شمس که متجددین حرارت شمس را دران (۹۰۰) مرتبه کمتر اززمین ما تقدیر کرده‌اند کمان نمیرود کرهٔ بخاریهٔ تشکیل بشود .

پس هفت آسمان در نظام شمسی ما خواهد بود اما اینکه اراضی بهفت تعبیر شده نه مقصود حصر و اختصاص است بلکه لفظ سبعه تعبیریست برای نوع مردم چون فلکان ونبتون بواسطهٔ شدت قرب وبعد انها از شمس بچشم غیر مسلح مرئی نمیشوند بااین حال از برای خواص فرمودند چنانکه دراخبار فلکان ونبتون مزبور کردید **(ان فی خلف المغرب ارضا بیضاء الخ)** **(قاع بین یدی العرش فیه انهار تطرد)**

بلکه اخبار از اراضی نظامات دیکر هم داده شده چنانکه دراخبار تعدد شموس وعوالم مبین شد بعلاوهٔ روایت جبل قاف (بحار) (جامع الاخبار) در خبر مفصلی که توضیح داده خواهد شد خاتم الانبیاء میفرماید (بعد از قاف هفتاد زمین طلا وهفتاد زمین نقره وهفتاد زمین از مسك و هفتاد زمین دیکر که تمام سکنهٔ انها ملائکه هستند واین نمونهٔ اخبار راجع بخواص است (بحار) (الدر المنثور) (عن ابن عباس)

قال دخل علینا رسول الله ونحن حلق حلق فقال لنا فیم انتم تفکرون فقلنا نتفکر فی الشمس الی ان قال (ص) ان من وراء قاف سبع بحار کل بحر خمسمائة عام ومن وراء ذلك سبع ارضین یضیئی نورها لاهلها و من وراء ذلك سبعین الف امة)

رئیس دبستان علوم علوی فرمود که پس از کوه قاف که غرض از کوه قاف سایهٔ مخروطی زمینست هفت دریا است هردریائی (۵۰۰) سال عمق انست وپس ازان هفت زمین است که اضائهٔ نور باهلش میکند وپس ازان (۷۰۰۰۰) امت)

این روایت دارای نظامات فوق نظام شمسی ما وبودن مخلوق درانها است چنانکه مسلم اروپائیانست بعلاوه اثبات میکند دریاها بعدازسایهٔ زمین چنانکه مبنی و مسلم متاخرین است که تمام سیارات شناوری میکنند در فضاء مملو از جوهر سیاله که خیلی لطیفتر از هوا است وانرا (اثر) مینامند و ۵۰۰ سال عمق

انست کنایه ازاین است اگر کسی بردابهٔ سوار شود که ساعتی یکفرسخ سیر کند (۵۰۰ سال طول خواهد کشید

وهمچنین اخبار مکرره که در موضوع بحاربین آسمانها وارد شده بعلاوه اخباریکه مسافت بین آسمانها یعنی کرات بخاریه را تحدید میکند و اخباریکه قطر هر آسمانیرا معین میکند که قطر کرات بخاریه باشد .

زیرا بمسلك قدماء بین آسمانها فرجهٔ نیست وهم چنین دریائی بین آسمان وزمین فرض نمیکنند چون حرارت واشعهٔ شمس از زمین منعکس میشود تاانکه حرارت واشعهٔ ان تمام شده حرارت ان متلاشی کردد ومنتها تلاشی واضمحلال حرارت شمس را متاخرین (۱۷) فرسخ ویك میل سنجیده اند که نزدیك اضمحلال آن حرارت بخار زمین منجمد شده تشکیل برق ورعد میشود که اول کرهٔ بخاریه است وتا مقداری از آن که هوا جزئی لطافتی دارد اشعهٔ شمس منعکس میشود واز آن به بعد تامنتهی کرهٔ بخاریه معلوم نیست لکن حدائق النجوم ادلهٔ نقل میکند که قطر کرهٔ بخاریهٔ زمین صدمیل است تامتصل به اثر شود و از معدن برق و رعد که باصطلاح قدماء کرهٔ زمهریر است تاهفت فلك فلاسفهٔ عهد عتیق فقط کرهٔ ناری قائل بودند وابداً اسم و رسمی از دریا نیست لکن بمذاق متاخرین انجوهر لطیف که تمام فضا را پر کرده و مدار تمام سیارات واقعست مراد از دریای بین آسمانها است بواسطهٔ مشابهتی تامه که بین آب دریا وانجوهر است بجهت شفاف بودن ولطافت و کثرت تموج که دائماً در جریان است (نیوتون) و (دومر) دانمارکی میکویند فضا مملو است از مادهٔ سیالهٔ شفافهٔ نورانی متحرکه که درهر ثانیهٔ چند هزار میل طی میکند .

درخاتمهٔ مقال واضح بوده باشد که کاهی فقط سماء اطلاق برنفس جو عالی وفضاء خالی میشود مثل **(وجعل فی السماء بروجاً)** وکاهی بکرات سیاره که اراضی است نظر بعلو آنها اطلاق میشود چنانچه فرمود **(ان فی السماء آدم کآدمکم ونوح کنوحکم)**

ولی غالباً استعمال میشود درجسم کروی عظیم که احاطه بزمین داشته باشد وان‌نیست مکر همان کرات بخاریه شاهد واضح این معنی خبریستکه در (بحار) (ونور الثقلین) (وتفسیر الصافی) و (انوار نعمانی) و (تفسیر البرهان) و (تفسیر قمی) و (تفسیر عیاشی نقل شد (ان الحسین ابن خالد سئل الرضا علی ابن موسی ۴ عن ترتیب السموات والارضین وقال له و کیف ذلک جعلت فداك **قال فبسط الرضا کفه الیسری ثم وضع الیمنی علیه فقال هذه الارض الدنیا والسماء الدنیا علیها قبة والارض الثانیة فوق سماء الدنیا والسماء الثانیه فوقها قبة والارض الثالثة فوق سماء الثانیة والسماء الثالثة فوقها قبة والارض الرابعة فوق سماء الثالثة والسماء الرابعة فوقهاقبة والارض الخامسة فوق سماء الرابعة والسماء الخامسة فوقها قبة والارض السادسة فوق سماء الخامسة والسماء السادسة فوقها قبة والارض السابعة فوق سماء السادسة والسماء السابعة فوقها قبة)**

الی ان قال حسین ابن خالد فما تحتنا الا ارض واحدة فقال ۴ **ماتحتناالا ارض واحدة وان" الست" من فوقنا)**

حسین ابن خالد از امام هشتم امامیه سئوال میکند از ترتیب آسمانها,زمینها حضرت دست چپ را باز میکند و کف دست راست را روی کف دست چپ میکذارد ومیفرماید .

زمین ما در تحت آسمان اول واقع است و آسمان ما مثل قبهٔ روی اوست‌زمین دوم فوق آسمان اول است وآسمان دوم مثل قبهٔ فوق آن و زمین سیم فوق آسمان دویم وآسمان سیم فوق آن قبه است و زمین چهارم فوق آسمان سیم واقعست و آسمانش فوق او قبه است وزمین پنجم فوق آسمان چهارم و آسمان ان فوق او وزمین ششم فوق آسمان پنجم است وقبهٔ او در فوق و زمین هفتم فوق اسمان ششم واقع است وآسمان آن مانند قبهٔ درفوق .

(وعرش الهی که مراد محدد نظام کون و محیط بجمیع موجوداتست چنانکه مراد از کرسی محدد نظام شمسی ما و محیط ادارهٔ شمسیه است فوق آسمانها وزمینها است تااینکه حسین ابن خالد عرض میکند پس‌درپائین وزیر پای ما یک زمین بیشتر حضرت فرموده بلی یك زمین در تحت وزیر است و بقیه د. فوق)

ازآنجائیکه در کره فوق وتحتی متصور نیست این فوقیت و تحتیت که در روایت است مطابق ملحوظات باصره و احساس حس است نه نزدیکتر بودن به شمس والا عطارد وزهره وآسمان آنها نزدیکتر بشمسند و شواهد دیکر مذکورات آثاری است که از ائمهٔ اسلام مسافت بین هرآسمانی باآسمان دیکر (۵۰۰) سال وبین هرزمینی و زمین دیکر بهمین مقدار یعنی پانصد سال بلکه اخباریکه غلظ وقطر آسمانها وزمینها را معین میکند که پس از آنکه هرساعتی از سیر را کنایه از یکفرسخ بکیریم تقریبا مطابق باتحدیدات متأخرین خواهد بود شواهد وبینات از اخبار وآیات مطابق مکشوفات جدیده بسیار که ذکرپیش ازاین اسباب ملال خواطر وکسالت ناظرین خواهد بود به بین تفاوت ره از کجا است تابکجا محمدابن عبدالله صلی الله علیه وآله واوصیاء او در مقابل حملات فلاسفه واشکالات ملاحده و معتقدات تمام عالم از عالم و جاهل در بین امت وحشی مطالبی فرموذند که بس از (۱۳۳۰) صدق آنها مکشوف در ان زمان باکمال جرأت واطمینان برخلاف تمام علما ومتمدنین عصر جدیث کرده علوم خودرا انتشار داد باچه نظر وانصافی سزاوار است که در صورتیکه مه لوم است ابدأ آلت‌کارواسباب فهم این نمونه مطالب از طرق ظاهریه نداشتند کشف این غوامض را بغیر علم الهی حمل کرد که اگر خدعه یاتحصیل یا ازطرق مجموله میبود بایستی مطابق فیلسوفان زمان بکویند .

چنانکه دردساتیر که از کتب مقدسه وآسمانی زردشتیها عجالتا محسوب میشود

جون دروغ و افترا است و متعلق بهیچ پیغمبری نیست بلکه (اذر کیوان) زردشتی برای اکبر شاه هندی وضع نمود وقتیکه اکبر شاه هندی نمایندهٔ از کلیهٔ مذاهب خواست که قبول مذهب حق بنماید و نسبتش را به پیغمبر های موهوم داد واین کتابرا سند حقانیت خود قرار داد و در آن کتاب بزبان بی طرفی قدح وجرح موسی ۴ وعیسی ۴ ومحمد ص را نیز نموده که بالملازمه مذهب زردشت را اثبات کند مطابق قدماء فلاسفه وحرفهای یونانیها مکرر نوشته غافل از آنکه بزودی خلاف آنها وعین فرمایشات اساتید اسلام مکشوف میشود.

چنانکه درنامهٔ اول (نامهٔ شت مها باد) پس از آنکه عقول عشره ثابت می کند که هریك خالق دیگریست شرح افلاك را مطابق سالفین منتها بزبان فارسی صرف می نوسد.

(بنام یزدان) (سراسر سپهر ان کوپی وویژه وپاکنده و مرده نمی شوند وسبك دگران وسرد وگرم وتر وخشك نیستند وبالیدن و پژمردن وکام وخشم ندارند پذیره گرفتن پیکر وگذاشتن نگار وپاره شدن وفراهم امدن نیند دریده ودوخته وگسسته وپیوسته وجدا وپیوندیده و شکافته وبهم آی نمیگردند همیشه گردنده اند بچرخ وگردش ایشان خود خواسته واهنگیدهٔ خود است چه زنده و چه دریابنده خردیها اند) حرکت با اراده و دوام حرکت و پیرنك بودن و تغییر نپذیرفتن و صاحب ادراك بودن و نمردن ابدی و جسم نبودن و پاره نشدن و دوخته و دریده نشدن و سایر صفات که درموهومات و خیال یونانیها و فلاسفهٔ قدیم گذشته از برای افلاك ثابت میکنند و اثبات کلمات قدماء که خلاف آنها را متأخرین واضح کرده اند در تمام نامه های دساتیر مملو است.

(والحمد لله الذی اظهر الحق و بین الباطل و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

(طلاق جائز)   (حجاب در موقع خوف فتنه لازم است)

بزرگترین نظامی که در عالم لازم است حفظ انساب و محدود بودن امور وقاعیه که این قضیه جبلی حیوانات و هر یك برای خودجفتی اتخاذ کرده برقیب خود غیرت میبرند.

اگر چنانچه مردها بالنسبة بزنها مطلق العنان باشند علاوهٔ بر اختلاط انساب و اختلال میراث مستلزم مفاسد است که مردم با یکدیگر دائماً مشغول تدافع بوده منجر بانحلال زندگی و معیشت انسان میگشت و تمامت ادیان و کتب مقدسهٔ آسمانی از عهد عتیق و جدید و قرآن مشحون به قبح زنی بلکه هرصاحب عقلی شهادت میدهد که نمیشود مردها بالنسبة بزنها خودسر و مطلق العنان والاراده باشندچنانکه درترتیب وحفظ اموال‌قانونی‌لازم استکه رعایت‌شود برای حفظ‌نظام‌درفروج آن‌قانون بیشتراهمیت دارد و آن‌قانون عبارتست ازنکاح به شرایط‌مقرره درهر دین و مذهبی‌پس رعایت انتظامات وقاع وقانون ازدواج به بداهة تمام ادیان ازاهم تکالیف زندگیست و هرچیز که مخالف و مضر بعمل و اجراء این قانون حتمی الاجرا است قطعی الاجتناب خواهد بود ومسلم است راه مشتهیات نفسانی ازبرای هر ذی حسی باز و انسان قهراً دوست دار جمال است هر چند صاحب نفس مطمئنه باشد اگر چنانچه صاحب قوای شهوانیه زنی را باروی گشاده و بدنی چو نسیم ساده و ابروی کشیده باموی پریشان و زلف دلاویز و چشم خونریز دید طوق غبغب آن یاقوتی لب یقیناً انسان را مفتون و مجنون خواهد ساخت یاالقلا اگر مطبوع بود طرف میل و اشتها واقع میشود و مرحلهٔ اولیهٔ اراده میل است که پس از حصول آن بدرجات عزم و جزم رسیده انسان را تحریك بعمل وانجام مقدمات مراد و مقصود مینماید بالاخرة یاموفق به نتیجه و وصال میشود آن‌محذور بزرك که زنی و مذموم تمام عقلا است لازم و بعمل آمده علاوهٔ برآنکه درراه

تحصیل وصال بسا هست مفاسد دیگر را نیز مرتکب شده از قبیل خوردن شراب که قبح آن سابقاً تحریر شد یااتلاف نفس محترم یامال خود یاغیر و تضییع وقت و دروغ و بهتان و فحش و غیر اینها از قبائح یااینکه موفق بوصال نمیشود آنوقت شاید خیلی از قبایح مذکوره را مرتکب شده و به نتیجه فائز نگشته با اینحال زنای خیال و آرزوی جماع بازن اجنبیه حتمی است از برای هر ذی حسی و خیال، زنا علاوهٔ براینکه عقل صریح آنرا منع کرده و نصوص اسلامیه بمنع آن بیحد و حصر است که فرمود **(زنی العین النظر)** و ایضا **(النظر سهم من سهام ابلیس)**

از آیات مقدسهٔ انجیل نیز مستفاد میشود (انجیل مرقس) (باب ۷) (آیهٔ ۲۱) (زیرا که از درون دل انسان صادر میشود خیالات بد و زنی و قتل و فسق) (ایضاً) در همین باب (آیهٔ ۳۱) و طمع و خباثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت) چون در این دو آیه تمام مذمت اخلاق باطنی و اعمال قلبیه شد از قبیل کفر و غرور و جهالت و شهوت پرستی و خیالات بد و مکر معلوم است که مراد از زنا هم زنای قلبی است اگر هم نباشد چشم بد و خیالات بد را ممنوع داشته و پس از آنکه ثابت شد بد بودن زنی خیال آن بدخواهد بود و نظر کردن بزن اجنبیه داخل چشم بد خواهد بود (انجیل متی) (باب ۱۵) (آیهٔ ۱۸ و ۱۹)

(لکن انچه از دهان برمیاید ازدل صادر میگردد واین چیزها است که انسان را نجس میسازد زیرا که از دل برمیاید خیالات بد وقتلها وزناها وفسقها ودزدیها وشهادات دروغ و کفرها)

ظاهر این فرمایشات بقرینهٔ آیهٔ اول معلوم میشود که مراد از زناها زنای قلبی است وباعزم بزنا وقتل وسایر قبایح که فرمودند ویااقلا داخل خیالات بد است و از اینگونه آیات در کتب عهد عتیق وجدید که خیال بد و چشم بد و

زنای قلبی را مذمت و نهی کند بیشمار است و این قضیه محسوس هر صاحب ادراک است که خیال بد وچشم بد وزنای خیالی وسایر مفاسد که درراه وصال محبوبه لازم است از نبودن حجاب ودیدن چشم است که جمال دل آرا بتوسط قوهٔ باصره حتماً باید در نفس ناطقه مؤثر شود وبسا هست که منجر بعشق و افتتان و هلاک نفس گردد چنانکه یکی از حکما است میگوید عشق چیزی است که از چشم داخل میشود و از سر ذکر خارج می گردد بلی اگر چنانچه کسی مطمئن از ریبه وخیال بد باشد نظر بصورت زن درقانون محمدی جایز است لکن با این احتمال قانون کلی را که غالباً مستلزم چشم بد و شنایع بی اندازه است نمیتوان نقض نمود چون اغلبیت و اکثریت در شیوع وظهور مفاسد است خاصه در شهرها که اگر زنها باصورت زیبا و لباس دیبا و قامت رعنا بی حجاب در مقابل عامه بخرامند غالباً از چشم بد و خیال فاسد محفوظ نخواهند بود پس سزاوار است که زنها مستوره باشند برای احتمال ریبه وفتنه چنانکه سیرهٔ مسلمانان درمظان" فتنه وشهرها حجاب صورت است بخلاف دهات وایلات که زنها مکشوفات الوجه و باصورت بازند که غالباً مظنهٔ ریبه در آنها نیست و شرع اسلامی نیز مطابق همین دستور داده (سورهٔ نور) (آیهٔ ۳۱) **(ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها)** خداوند میفرماید زنها باید زینت خود را نمایان نکنند مگر زینت ظاهری) زینت ظاهری که جایز است زنها آنرا کشف کنند در اخبار آل محمد ص تفسیر بصورت و کف دستها شده (قرب الاسناد) (مکاسب شیخ) عن الحمیری عن سعد ابن زیاد قال سمعت اباجعفر و سئل عما تظهر المرئة زینتها قال **(الوجه والکفین)** و ایضا (قرب الاسناد) علی ابن جعفر عن اخیه موسی قال سألته عن الرجل مایصلح له ان ینظر من‌المرئة التی لاتحل له قال **(الوجه والکفین)** (مجمع البیان) (تفسیر علی ابن ابراهیم) **(الزینة الظاهرة الثیاب والکحل والخاتم)** (مکاسب شیخ)

روایت جابر که میگوید خدمت حضرت فاطمه ۴ رفتم دیدم رنك صورتش از گرسنگی زرد شده پس پیغمبر فاطمه را غذا داد و رنك فاطمـه بحالت اولیه سرخ شد)

دلالت دارد که نظر بصورت و کفین معاف است و حجاب آنها لازم نیست خاصه نظر خریداری و پسند کردن زن برای ازدواج بلی غیر صورت و کفین از قبیل گردن ومو وساعد حتما پوشیدن وستر آنها لازم و نظر بر آنها اعم از ریبه وغیر آن حرامست چون اکثر واغلب نظر بانها مظنهٔ فتنه و خیال زنا و ریبه است وقانون وحکم تابع اکثریت است که قلع مادهٔ فساد بشود چنانکه‌در (سورهٔ نور) (ایهٔ ۳۱) فرمود **(ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن)** (یعنی خمار و مقنعه را از سر باید بگردن وصل کنند) که دلالت دارد بر وجوب حجاب سر ومو و گردن ولازم نبودن حجاب صورت .

(کافی) صحیحهٔ حلبی ازمعصوم سؤال میشود دختر چه وقت باید ازغیر محرم خودش در نماز سرش را بپوشد حضرت فرمود پوشیدن سر بردختر لازم نیست تاوقتیکه حائض شود) که این روایت دلالت دارد بر اینکه حجـاب سر ومو واجب است و از وجه ساکت و مشعر بعدم و جوب است بلی نوعاً ولو اینکه بدون ریبه باشد حکم بکراهت نظر بصورت در صورتیکه داعی لازمی نبـاشد شده ازبرای احتمال‌ریبه بلکه شنیدن صدای زن مکروه است برای‌سد احتمال ریبه وخیال‌بدچنانکه‌زنی‌خدمت‌خاتم الانبیاء آمد که مسئلهٔ سئوال کندفضل‌ابن‌عباس به آن‌زن‌نظر میکردحضرت روی فضل‌را برگردانیدوفرمود زن جوان بامردجوان‌میترسم شیطان داخل خیال شما شود) یعنی منجر بریبه وخیال بد گردد اولا حضـرت آن زن را امر بحجاب نکرد وثانیاً ابن عباس را نهی صریح نکرد معلوم است در صورتیکه ریبه مسلم نباشد بااحتمال آن نظرمکروه است و حجاب وجه لازم

نیست (نکاح مکاسب شیخ) (کافی) (عن ابیعبدالله) امیر المؤمنین ۴ سلام بزنها میکرد ومیل نداشت بزنهای جوان سلام کند و میفرمود میترسم ازصورت زن جوان که رد سلام بکند التذاذ ببرم اجر سلام از میان برود)

پس در صورت احتمال تلذذ استماع بصوت مکروهست و تحقیق مراتب مسطوره کاملا در نکاح مکاسب شیخ مرتضی انصاری قدس سره که از بزرکان علماء وفقهاء شیعه است مزبور است پس اگر نظر ریبه که اعم از خـوف وقوع در حرام یاخوف فتنه یاخیالات بد از قبیل آرزوی جماع یا بوسه و سایر مقدمات باشد حتماً بنصوص اسلام و صریح آیات عهدین حرامست و بااحتمال آن مکروه ولی اکر التذاذ ناشی از خیال بد وآرزوی جماع وهوس بوسه وغیر آن از مفاسد نباشد مثل نظر محبتی که انسان باولاد خوش صورت خود دارد بلکه التذاذ طبیعی است که قهراً از نظر بهر صنعت زیبائی ولو سنك‌خوب وبنای نازنین است ظاهرا باز حرام نیست (کافی) (مکاسب شیخ) عن علی ابن سوید قال قلت لابی الحسن انی مبتلی بالنظر الی المرئة الجمیله فیعجبنی‌النظر الیها فقال ۴ **(لابأس یاعلی اذا عرف‌الله من نیتك‌الصدق وایاك والزنی‌الخ)** علی ابن سوید از معصوم سئوال میکند که من مبتلی بنظر بزنها هستم (گویا صاحب صنعت و کسبی بوده که مراود ومعاملهٔ بازنهارا مجبور بوده) و تعجب میکنم از صورت زیبای آنها حضرت فرمود عیب ندارد اگر خدا صدق نیت از تو بداند ولی بپرهیز از زنای خیالی وهوس بد)

خلاصه حجاب در موارد مظنهٔ ریبه مطلقاً واجب است و در مواردا‌طمینان از این احتمال حجاب سر و گردن و مو واجب و حجاب صورت و کفین لازم نیست مطابق سیرهٔ اسلامیه که ذکر شد بلی در شریعت اسلامی زنهارا آزادی وخود سری نداده چنانکه معمول اروپائیان است چون آزادی وعبور و مرور زن وداشتن اطلاعات از فحشاء و عشق و تغزل و دیدن فواحش و مفاسد حتماً

زن را داخل عملیات بد و گمراه خواهد نمود در زنهائیکه ملکات اسلام در انها غالب وراسخ نشده باشدامیرالمؤمنین ع فرمود باهل عراق که شنیدم زنهای شما بامردها در راه صدمه میزنند ودفاع میکنند (یعنی برمیخورند بمردها) آیا حیا نمی کنید ؟)

ایضاً مسلم است بین فقهاء که نماز زن در خانه اش ثواب مسجد را دارد برای اینکه ممنوع از خروج خانه باشند و همچنین مکرراً نهی فرمود که زنها را نگذارید در عروسیها وبازارها درمعابر عامه بروند حتی اینکه فرمودند **(علموهن سورة النور ولا تعلموهن سورة يوسف فان فيه الفتن)** زنها سورهٔ نور را از قرآن بخوانند وبدانند وتعلیم ندهید ایشان را سورهٔیوسف که بواسطهٔ قصهٔ عشق یوسف و زلیخا مظنهٔ فتنه است از برای زن اگر چه مسجد رفتن وعروسی رفتن وسورهٔ یوسف خواندن زنها هریك حرام نیست و نهی محمول بر کراهت است لکن اجمالاً واجماعاً آزادی زنها و خودسری و عبور زیاد در مجامع عامه حرامست زیرا که پس از دیدن و شنیدن بلکه انس زن بافواحش وفحشاء قطع بفتنه وبیحیائی وبی ادبی واقلا زنای خیالی زن هست لکن درمقابل این تقیید وعدم آزادی شرع محمدی ص زن را واجب النفقهٔ مرد قرار داد که مجبور باطلاق وآزادی نباشد و باز برای اینکه معاون و شریك مرد باشد برای تحصیل معیشت وحفظ نظام خانه زن را مطیع مرد قرار داد باندازهٔ که غیرت اقتضا کند و شرع اجازه دهد مرد امر بزن در معاونت معاش خود نموده و زن مجبور باطاعت باشد و باز چون غرض قانون گذار اسلام تسهیل امر و سهل کردن تکلیف و تخفیف در تقیدات بود نظر خریداری و پسند کردن در ازدواج بوجه و کفین بخصوصه را اجازه فرمود .

باتمام این احوال راه طلاق و انفصال زن و شوهر را مفتوح ساخت کهاگر

اخلاق ناشایسته و بایمهری از برای یکی از طرفین حاصل شود تمام عمر را بمشقت و سختی نگذرانند .

بخلاف آیات مقدسهٔ انجیل که بغیر علت زنی طلاق دادن زن را منع کرده چنانکه از همان انجیل مستفاد میشود که در شریعت موسی نیز طلاق دادن زن مطلقاً جایز بود .

(باب ۱۹) (انجیل متی) (آیهٔ ۷ و ۸ و ۹) (بوی گفتند پس از بهرچه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند ایشان را گفت موسی بسبب سنگدلی شما شما را اجازه داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبود و بشما میگویم هر که زن خود را بغیر علت زنی طلاق دهد و دیگریرا نکاح کند زانی است وهر که زن مطلقه را نکاح کندزنی کند) پس اگر اجازهٔ طلاق را در شرع محمدی ص باید تنقید نمود شریعت موسی رانیز باید معیوب داشت (العیاذ بالله) همان مصلحتی که مقتضی تجویز موسی بوده همان مجوز دین اسلام است لکن چون شریعت عیسی مبنی بر تکالیف شاقه و اوامر مشکله است انسان اگر زنی گرفت مجبور است خواهی نخواهی عمر خودرا بااو مصروف سازد و این مبنی بر نکته ایست که در شرع عیسوی رهبانیة و ترك زوجیة و علاقه و توجه و انقطاع بطرف خداوند ممدوح است چنانکه در مقالهٔ حج و رهبانیت مذکور خواهد گشت از برای این مقصود و ترغیب مردم طلاق را ممنوع که کمتر رغبت بازدواج شده رهبانیت و ترك دنیا را اتخاذ کنند چنانکه دررسالهٔ بولس بقرنطیان مینویسد :

(باب ۷) (آیهٔ ۸) لکن بمجردین و بیوه زنان میگویم که ایشان را نیکو است مثل من بمانند لکن اگر پرهیز ندارند نکاح کنند از آتش هوس بهتر است اما منکوحان را حکم میکنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود) لکن قانون گذار اسلام مصلحت کثرت توالد و تناسل را

ترجیح داده برای ترغیب مردم در ازدواج تسهیل امر نموده اجازه طلاق فرموده وبرای همین مصلحت اجازهٔ عقد چهار زن را داد بعلاوه برای سدّ باب زنی اجاره و متعه نمودن را تجویز نمود چنانکه در شرع عیسی نظر بهمان مقصود و ترتیب وسائل رهبانیت بیشتر از یکزن را ممنوع داشت و باید سنجید که آیا مقصود و منظور مسیح بیشتر اهمیت در ترویج مذهب و کشانیدن بطرق الهیه دارد یاطریقهٔ محمدی‌ص که تفوق و تفاوت این دو نفر قانون گذار بزرگ الهی علیهما السلام معین شده خلعت اکملیت و خاتمیت را کدام یك سزاوار خواهند بود (مقالهٔ رهبانیت و حج را باید مطالعه کرد) لکن بدبختانه اروپائیان چون منظور مسیحرا که رهبانیت است تعقیب نمیکنند و از آن صرف نظر کرده اند و از آنطرف باب طلاق را مسدود میدانند لا علاج وجه تراشی کرده و عللی فرض میکنند که باید مرد قبل از ازدواج یك سال دو سال ده سال بازن مربوط بوده ودرخلوت‌وجلوت باهم باشندتا اینکه اخلاق یکدیگررا مناسب یابند آنوقت اقدام بزوجیت کنند و مسلم است که در بین چند سال پسر رعنا بادختر زیبا در خلوت و جلوت همدیگر را ملاقات کنند در صورتیکه قوای شهوانیه طرفین بحد کمال و مانع سیاسی در بین نبود و رادع الهی را نیز بردارند باسم امتحان اخلاقی قطعاً مراوده منجر بمداخله و مواقعه خواهد شد و اقلا مقدمات آنرا از قبیل لمس و بوسه و چشم بد و خیال بد را مستلزم خواهدبود که بنص آیات مکروه انجیل مقدس و توریة و قرآن محمدی و تمام صحف انبیاء سابقین قبل از آنکه علاقهٔ زوجیة منعقد شود آن مقدمات و نتیجه حرام است (انجیل متی) (باب ۵) (آیهٔ ۲۸) لیکن من بشما میگویم هر کس بزنی نظر شهوت اندازد همان دم دردل خود باو زنی کرده است و اینها تمام از ضرر های مسدود بودن طلاق است که مجبورند اروپائیان برای زوجیة اختیاری وضع قوانین مجعوله کرده قانون مترس و حریف بازی وضع کنند که بهیچ

شرعی مطابق نیست پس حالیه که مغربیها از منظور مسیح صرف نظر کرده اند خوبست ملتزم بطلاق شریعت موسی‌ع و محمد‌ص شوند که محذور مترس‌و اولاد های‌مترس که‌اختلال انسابست ونمیتوان اولادرا بصاحب فراش‌نسبت داد زیرا که علقهٔ زوجیت منعقد نشده و نمیتوان ساب کرد پس اولاد وارث هیچکس نخواهد بود چنانکه (ناپلئون) برخلاف حکم پاپ بواسطهٔ اینکه عیالش اولاد نداشت طلاق داد و همچنین اگر ملتزم بطلاق بشوند اختلاط چند سالهٔ دختر و پسر لازم نیست که هر دختری پس از چند سال عشقبازی و زنا کاری باچند نفر نامزدی که اخلاقشان متناسب نشده عاقبت ازدواج بدیگری را اختیار کند بعلاوه مستلزم مفاسدی در بین امتحانات اخلاقی است که شاید گاهی بواسطهٔ رقابت دو نفر طالب یابیشتر منجر بقتل و غارت ونهب شود بالجمله باتمام احوال درشرع اسلام نیز طلاق مکروه است که مردم بدون علت لازمی که موجب بشود اسباب افتراق وملال فراهم نکنند .

یکی از حفظ الصحه اسلام

در اخبار متظافره وارد است که قبل از غذا خوردن نمك خوب است چنانکه سیرهٔ اولیاء دین و ائمه مبین چنین بود که قبل از غذا شروع بنمك می فرمودند و در لسان اخبار مطابق حال عوام فرمود که هر که غذا را ابتدا به نمك و اختتام بان کند هفتاد بلا از او دور میشود این خبر مکرر نقل شده و در کتب فراوان است مطابق حال مردمان وحشی و بی علم است که ایشان را باید بعمل ترغیب نمود بدون ذکر مقدمات لیکن معنی این خبر حالیه واضح شده که شروع به‌نمك اولا بعضی میکروبها که گاهی بعلت طبیعی و یا عرضی در دهان و یامجری حلقوم تولید میشود نمك مهلك و دافع آنها است و باین

واسطه انسان از صدمات و آثار آنها محفوظ خواهد بود و ثانیاً ورود نمك قبل از تغذیه در معده (اسید معده را زیاد میکند که باعث هضم غذا اسید معده است و این وسیلهٔ پیدا نشدن سوء هضم و یارفع آنست مسلمست انسان اکر از سوء هضم محفوظ باشد از هفتاد بلا که غالباً این لفظ در مقام تکثیر و مثل و زیادی استعمال میشود و مراد تحدید بهفتاد نیست مصون و محروس خواهد بود.

(اصول صحیحهٔ اروپائیان مأخوذ از اسلام است)

یکی از قوانین موضوعهٔ فرانسه مساوات در محاکمات مطابق قانون است و همین شیوهٔ اکابر مسلمانان و دستور واضح قرأن است)

(و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط) (یعنی حکم بمساوات و عدالت کن بین مردم) **(و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل)** (حکم بعدالت بایستی ارباب محاکمه بکنند) و معلوم است لازمهٔ عدالت که تعدی و تفریط نشدن بحقوق است مساوات خواهد بود (محاکمهٔ علی ابن ابیطالب باخصم خود نزد شریح قاضی معروف است)

(یاداود انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق) (کتاب شرایع در قضا که دستور نامهٔ اسلاماست) **(تجب التسویة بین الخصوم)** (یعنی مساوات در اجراء حکم و خصماء لازم و حتم است) حاضر شدن پیغمبر خاتم در مرض موتش از برای مجازات بمثل باابو سعید (یاسواده) بواسطهٔ چند تازیانهٔ که از ناقه رد شده و بابو سعید وارد آمده بود متواتر بلکه ضرب المثل عموماست **(کن للظالم خصما و للمظلوم عوناً)** در وصیت امیر المؤمنین ۴ همین معنی را ناظر است رفتن خلیفهٔ بزرك اسلام (رشید) بایهودی درمحکمهٔ

قاضی ابو یوسف درج تواریخ است بالجمله شواهد و آیات و اخبار و عملیات و کلمات از پیغمبر خاتم و ائمه هدی و خلفاء و علماء اسلام در این باب خارج از حد است که بواسطهٔ آمدن اسلام در بین اعراب ترتیب قضاة و حکومت جاهلیت را بر داشت.

چون قضاوة جاهلیت بستهٔ بمیل واقتداررئیس هرقبیلهٔ بود که درهر قبیلهٔ شخصی بواسطهٔ تدبیر و شجاعت خود ریاست آن فامیل را متدرف شده فعال مایشاء می گشت معروفین قضاة قبل از اسلام چند نفر بودند که هر یك در قبیلهٔ خود حکومت داشتند در ربیعه (مخاشن) در قریش (هاشم ابن عبد مناف) و (عبد المطلب) و (ابوطالب) در بنی اسد (ربیعة ابن حذار) و غیر اینها اگر کسی از حاکم ورئیس قبیلهٔ خود یادیگری و فامیل دیگر متظلم بود تمام عرب در مکه هم قسم شده بودند که دفاع ازظالم وانصاف درحق مظلوم بدهند زمان پیغمبر وخلفا خودشان همیشه حاضربرای استماع شکایات ودفاع مظالم بودند.

تاانکه دولت اسلامی قوی شده و مشاغل زیاد عبد الملك هفتهٔ یك روز معین کرد که استماع تظلمات و احقاق حقوق بکند هروقت امری براومشکل میشد رجوع بقاضی ابن ادریس ازدی میکرد عبد العزیز بشخصه استماع شکایات مظلومین از قضاة یاحکام یا اجزاء خلیفه را میکرد چنانکه عمر ابن عبد العزیز ملکی را که ولید ابن عبد الملك درزمان خلافتش غصب کرده بود پس از تظلم صاحب مالك استردا نمود مأمون ضعیفهٔ را که ازپسرش عباس شکی بود راضی کرد. خلاصه منصب قضاوة دراسلام از برای عدل وانصاف ومساوات بین خصوم تاسیس شد و در صدر اسلام شغل شخصی پیغمبر بود وخلفاء راشدین نیز شخصاً مباشر بودند تاانکه ممالك اسلامی وسعت گرفت مشاغل زیاد ومناصب بسیار شد قضات از طرف خلفا برای امصار و بلاد معین گشت و اول کسیکه از طرف

خود در اسلام قاضی منصوب داشت عمر ابن خطاب بود که ابودردآء را برای مدینه وشریح را در بصره و ابوموسی اشعری را در کوفه بقضاوت منصوب کرد ودر مصر پس از آنکه خواست کعب ابن یسار را برای قضاوت تعیین کند و کعب قبول نکرد و گفت چون در جاهلیت مباشر قضاوت بودم در اسلام عود بان نمیکنم عمر عثمان ابن قیس را منصوب کرد و در اوایل برای هر ایالتی یك قاضی معین میشد تااینکه بواسطهٔ اتساع ممالك اسلامی وآبادی بلدان در هرشهری چندین قاضی معین گردید تااینکه رشید قضاوت بغداد را مفوض به ابو یوسف نمود ورفته رفته بواسطهٔ اعلمیت وزیرکی ابو یوسف ترقی وتعالی جسته تعیین کل قضاة ممالك اسلامی بعهدهٔ او مفوض وملقب بقاضی القضاة گردید.
ابویوسف لباس علماء را تغییر داده علماء را از جهال ممتاز کرد بااینکه قبل از آن فرقی درلباس نبود در اوآئل فقط شغل قضات فصل خصوم وقطع اختلاف بود و بقیهٔ اعمال را خلیفه متصدی میشد تااینکه تکالیف سیاسی بر اوامر دینی غالب شده وقت خلفا مصروف سیاسیات میگشت حقوق عامهٔ مسلمین ونظارت در اموال یتامی ومحجور علیهم ونظر دراوقاف و وصایا وتزویج ایتام بانبودن اولیاء و اجراء حدود نیز مفوض بقضاة شد اگرچه شغل احتساب که نظر درمکائیل وموازین وعدم تصرف مردم در شوارع عامه و نهی از سایر منکرات علنی از ضرب و شتم وشرب ودزدی نیز بعهدهٔ قاضی بود لکن برای تقدیس و تعالی رتبهٔ قاضی قضات شخصاً مباشر این عملیات نمیشدند ثالثی از طرف خلفا معین می شد که به محتسب ملقب بود وبعضی اوقات قیادت و سرداری اردو را هم قضات متصدی میشدند بلکه زمان حاکم بامرالله فاطمی قاضی ابومحمد یاروزی بمنصب وزارت مرتقی شد واول قاضی بود که بسمت وزارت فائز گشت وشغل قضاوت چون دارای منصب الهیه ومسئولیت خلیفه بود خیلی اهمیت داشت که همه کس جرئت بعهده گرفتن این مسئولیت بزرك را نمی کرد مگر اهل تقوی وزهد

چنانکه وقتی خواست منصور ابو حنیفه را منصب قضاوت بخشد ابو حنیفه قبول نکرد و گفت من درحال خوبی از خود مطمئن نیستم چه اینکه اگر یکی از متخاصمین مرا بغضب بیاورند مطمئن از عدالت خود باشم و همیشه از طرف خلفاء قضات موظف بودند باختلاف اعصار و ثروت اسلام که طمع به اموال مردم نکنند شریح قاضی بصره از طرف خلیفه ماهی صد درهم با گندم آذوقه اش موظف بود و در زمان بنی امیه که تمام رواتب اضافه شد رواتب قضات نیز اضافه گردید تا زمان بنی عباس که مواجب قاضی مصر ماهی سی دینار شد که هر دیناری ده درهم است ودرزمان مأمون حقوق عیسی ابن منکدر قاضی مصر ماهی (۲۷۰) دینار رسید و در دولت فاطمین و ایوبیین مواجب قاضی القضات بسالی (۱۲۰۰) دینار رسید علاوهٔ برتحف وهدایا و چون طلاب ومحصلین وقضات تماماً موظف بودند ورواتب علماء زیاد وخلفاء را کسل میداشت بااینکه مبنی ومذهب عامه واهل سنت از اسلام براجتهاد است حتی خلفاء را مجتهد میدانند ودونفر متخاصمین که هردو مجتهد باشند هر دو را بصواب ومأجور عندالله فرض میکنند با اینحال بعلت سیاسی باب اجتهاد را بعذر های غیر موجه مسدود کرده فتوی وفروع احکامرا منحصر بچهار نفر علمای مسلم نمودند (ابوحنیفه) و (شافعی) و (احمد ابن حنبل) و (مالك) بااینکه پس از اینها اشخاصی بدرجات عالمتر از این چهار نفر بودند لکن مقصود تقلیل در مخارج و صرفهٔ در وظائف بود بخلاف طائفهٔ شیعه که از اول عادت به مواجب نداشتند باب اجتهاد ایشان مسدود نگشت و تازمانیکه قضات از عامه بعدالت رفتار میکردند وطمعی باموال مردم نداشتند از دولت وظیفه و عایدی معین داشتند لکن از آن وقتی که بنای جور و کجروی ورشوه وطمعرا گذاشتند علاوهٔ بر اینکه رواتب قطع شد قضاوت تقدیمی و پیشکشی معینی داشت که هر که بیشتر تقدیم دولت میکرد بمنصب قضاوت نائل میشد.

در ایام معز الدولهٔ دیلمی در بغداد اول کسیکه تقدیمی بخلیفه داد برای قضاوة عبدالله ابن حسن ابن ابی‌الشوارب بود که سالی (۲۰۰۰۰۰) درهم مقرری بخلیفه می‌داد که قاضی القضاة شد در حقیقة اسباب خرابی اسلام و انحطاط مسلمین خلاف ومفاسد این نمونهٔ از علماء است که از آن قرن ببعد امثال آنها زیاد ومصداق **(اذا فسد العالم فسد العالم)** محقق گردید **(هولاء اضر علی دین‌الاسلام من‌جیش یزیدابن معویه علی حسین ابن‌علی علیهماالسلام)**

فلسفهٔ نماز

خداوند عالم انسان را که نمونهٔ تمام اجزاء عالم است صاحب سه جنبه قرار داده قوای طبیعی که بموجب تحقیق ابن سینا متعلق بکبد است و فائده آن نمو جسم و حفظ نظامات وتقویت بدن وجذب ودفع و تغذیهٔ اعضا است و این جهت جامعهٔ بین انسان و نباتات است وعمل قوی طبیعی اکل و شرب است که جهات بدن را بطور اکمل رعایت کند .

جنبهٔ دوم قوی حیوانیست که مربوط بقلب و منبع حواس باطنه و ظاهره است که هریك از ادراکات ظاهر وباطن غیر قوهٔ عاقله مربوط ومتعلق باین قوه وبتوسط حس مشترك بقوهٔ عاقله تحصیلات وادراکات این قوی تسلیم می شود . و شغل قوهٔ حیوانی حرکت و خیال و شهوت و غضب و تدبیر حفظ بدن و نظام معیشت است واین قوه جهة جامعهٔ بین انسان و حیوانات است که حیوانات هم تمام ادراکات حواس ظاهره و باطنه را دارند که خود را حفظ کرده و محل خود را می‌دانند و میسازند و دشمن خود را میشناسند دفاع یافرار میکنند و شهوت وغضب را بطور اکمل دارا هستند ونظام معیشت وتدبیر بدن خود را باین قوه محفوظ میدارند ومعلوم است بقاء نوع وتوالد وتناسل وریاستخواهی

وغلبه جوئی وجلب اموال و سد باب ضرر و انتقام از ظالم و دفاع از مظلوم از اثرات شهوت وغضب وازفوائد قوای‌حیوانی است .

جنبهٔ سیم در انسان جنبهٔ روحانی یاقوهٔ عاقله است که متعلق بدماغ و رئیس تمام اعضاء ظاهره و باطنه است که مسئول تمام اعمال قبیحه و مناب تمام اعمال حسنه است وبموت وفناء بدن فانی نمیشود و شغل این قوه ادراك معانی کلیه وفهم حکم وصنایع ومصالح مخلوق وتذکر درغرائب خلقت وکشف‌حقایق واسرار غیبی بحدس صائب وحس صادق و این قوه مابهٔ امتیاز و سرمایهٔ فضیلت انسان است بر سایر مخلوقات **(قل الروح من امر ربی)** اکل و جماع و حس و سماع جلب و دفاع هضم و امساك و دفع و تدبیر حرکت و خیال آرزو و آمال هیچیك وظیفهٔ این جنبه نیست پس شغل مخصوص این قوه علم و ادراك است و فایدهٔ آن علم تذکر و تضرع و تعبد است که پس از علم و ادراك روحانی و مخلوقات کامل و علویات نفس مشتاق عرفان دقایق و حقایق آنها خواهد بود و این موجب تضرع و در خواست و التماس قهراً خواهد بود و معلوم است قوهٔ عاقله هرچه کشف حقایق سفلیات کرد بعلویات طمع مینماید و کمال ادراك در صعود از مرتبهٔ ممکن شناسی بدرجهٔ واجب شناسی است که عوالم فوق خود را دیده و بداند زیرا که رجحان علم برجحان معلوم و تفوق ادراك بتفوق مدرکست هر قدر مکشوف اشرف باشد کشف آن بیشتر قابل تمجید است و تحصیل ادراك عوالم واجب و مقامات ملکوت تضرع و خضوع و تعبد و صوم را که امساك از وظائف حیوانی و طبیعی است لازم دارد و پس از ادراك آن مقامات تشبه بعوالم ملکوت و صوم و صلوة و سایر عبادات را لازم خواهد داشت چنانکه قوای طبیعی و حیوانی بملائم و منافر مطبوع و غیر مطبوع لذت والم سعادت وغم را ادراك و احساس میکنند هرچه معلوم و مکشوف قوای روحانی اشرف و نزدیکتر بعالم واجب و منبع جمیع کمالات باشد لذت او بیشتر خواهد بود و انسان هر یك از این سه جنبه را تقویت نمود

مظهر همان جنس و ملحق بامثال خود خواهد بود و بدین جهت است دراخبار آل محمدص وارد است مردم در قیامت بااشکال مختلفه از بهائم و سباع محشور میشوند مقصود این است که اوصاف شبیههٔ بان حیوانات که در عالم کسب نموده در مردم تجلی خواهد کرد و الا حشر جسمانی بهمین صورت و سیرت وماده است لکن مسئول نفس ناطقه و جنبهٔ روحانی‌است که مرك و فنا ندارد و دراخبار نیز فرمود که بعد از مرك بالای جسد پرواز میکند و متحسر و متأسف از عبادات فوت شده خواهد بود اگر وظایف امارت وریاست خودرا ادا نکرده باشد معذب و مثاب در آخرت روح است لکن بدنهم چون آلت عمل ودخیل است مجازات خواهد شد چنانکه از صادق آل محمدص سؤال میشود که جنبه روحانی عامل و مسئول است و بدن آلت کار در قیامت جسد را چرا عذاب کنند و ثواب بخشند جواب فرمودند اگر یك شل بینائی برشانهٔ کوری رهوار سوار شود و آن بی پای بینا محال دزدی و راه خطا را بکور بیان کند و انکور رهوار شل چشمدار را بمقصود برساند که بواسطهٔ رسیدن بانها شل بینا مصدر دزدی (مثلا) واقع شود حالا میتوان گفت که فقط شل بینا را باید مجازات کرد و کور رهوار که آلت عمل بینا است استحقاق ثواب و عقاب ندارد مثل روح عیناً مثل شل بینا است که بی آلت جسد و توسط آن نمیتوان مجری عملی واقع گردد چنانکه کور و شل هر دو مستحق مجازات هستند روح و جسد هر دو مجازات شوند .

پس از دقت در مقدمات تصدیق خواهد شد که جنبهٔ انسانی مایل بتکمیل علم و عرفان و تحصیل صفات واجب از قبیل حیات و قدرت و غنی و علم است وفرمود **(الصلوة عماد الدین)** (نمازنگاه دارندهٔ دین‌است)ومقصوداز دین‌تصفیهٔ‌نفس است از اغراض شیطانی و هواجس نفسانی و مطالب طبیعی و تصفیهٔ نفس نمیشود مگر بعلم الهی و مشاهدهٔ جمال حقیقی که منتهی کمال عقل و قوهٔ روحانیست و آن علم و عرفان یعنی تقدیس عالم وجوب را از تکثر و

تنزیه آن از علاقات ، اضافات و نقائص و اتصال روح بان عالم و مشاهدهٔ عقل آن عالمرا مقصود از نماز و معنی صلوة است

چنانکه شبی را محمد ابن عبداللهص در اول وضع و جعل نماز در عالم بیخودی و مشاهدهٔ جمال حقیقی و مطالعهٔ انوار و مظاهر الهیه بود که مجرد از علاقات بدنی و اضافات حیوانی گردیده باخداوند مجید مناجات عقلانی می کرد پس عرض کرد .

(یارب- انی-وجدت لذة غریبة فی‌لیلتی هذه فاعظمها ویسر-علی- طریقاً یوصلنی الی‌لذ-تی فامر الله بالصلوة قال یا محمد المصلی یناجی ربه)

(خدایا لذت غریبی (مراد لذت روحانیست که درتوجه عبدبمبدء حاصل‌است) امشب درخوداحساس کرده یکطریقه وراهی‌وضع کن همیشهٔ اوقات میسور وممکن باشدرسیدن من باین لذائذ خداوند فرمود یامحمد ص نماز بخوان که نماز گذار خداوندرا مناجات میکند)

و البته معلوم است که مقصود از مناجات خطاب وتضرع بقول نیست زیرا کسیکه صورت وماده ومکان و زمان ندارد ونمیتوان جهتی برای اومعین کرد ومحدود ومتصور نیست و از عالم امکان غایب من جمیع الجهاتست نمیتوان بااو مناجات زبانی وخطاب ظاهری کرد بلکه محال است پس مقصود مناجات عقلانی ومشاهدهٔ ربانی بتجرد نفوس انسانی و تضرع و خضوع قوای روحانیست که پس از تجرد از علاقات مناسب ومشابه عوالم قدس گردد واین حال تجرد ومشاهده وتخلیهٔ از غیر را خداوند در اوقات مکروه درشبانه روز از انسان خواستار شده وطریق وراه انرا نماز قرار داده واین حال جذبه ومشاهده را ازبرای‌اشخاصی که در علاقات بدنی و قوای حیوانی مستغرقند غیر مفهوم وموهومی بیشتر نمی توان نمایش داد چنانکه جنین را احوال دنیا و طفل را لذت جماع فهماندن

است این یکقسم نماز و حقیقت و روح آنست که فرمود **(الصلوة معراج المؤمن)** یعنی نماز منتهی رتبه ایستکه ممکن بتواند خود را نزدیك بعالم وجوب کرده وصعود از حضیض کثافات بنماید وتضرع و خضوع نفس زکیه بعوالم جبروت را اظهار کند و این روح نماز را خداوند درجسدی وضع کرده که عبارت از قیام و قرائت و رکوع و سجود و قعود و ذکر در اوقات معینه و شرائط مقرره است از آنجائیکه وجوب نماز حقیقی و روح معرفت برهرمکلفی بحکم عقل‌هرعاقلی‌واجب ولازم است محمدابن‌عبدالله ص خواست که انسان مرکب ازروح وجسد دارای عبادت مرکب از روح وجسد باشد که ابدان نیز تشبه بارواح پیدا کنند ودرجائیکه نفس ناطقه درمناجات‌ودر تعبد است بدن نیز متابعت آنرا کرده باشد بعلاوه نظام تدین وقاعدهٔ سیاست‌قانون گذار نظر بتمام افراد است وتمام افراد مردم ادراك مقام حقیقی را نمیتوانند کرد فارغ از عمل وتارك مناجات ومحروم از معراج بکلی نباشند نظر برعایت قانون وسیاست نوع ومتابعت اجسام بارواح نماز ظاهررا جعل کرده وعموم‌مردم را مکلف ساخت وازاشرف عبادات قرار داد وفرمود **(صلوا کما رأیتمونی اصلی)**. (نماز بخوانید اینطور که من نماز میخوانم) و این صلوات مکررهٔ درشبانه روز از برای هر کس بتفاوت علم وعرفان بنماز حقیقی نزدیك میشود وهرنماز گذار ظاهری حتماً مقداری از مقصود را ادراك میکند ومنتهی درجهٔ ادراك نماز حقیقی رتبه ایست که مصلی بکلی درحال صلوة فارغ از خود وغیر ومبری از عوالم ظاهر وغرق تماشای جمال وکمال صرف گردد چنانچه امیر المؤمنین تیری را که در جنك بپایش رسیده بود نمیگذاشت بیرون بیاورند در حال نماز بیرون کشیدند احساس تألم نکرد و ملتفت خویش نبود پیغمبر اکرم از کثرت اضمحلال در عوالم قدس وفراغت از مراتب ظاهر روزی نماز چهار رکعتی را بدو رکعة سلام داد اصحاب عرض کردند **(اقصرت الصلوة**

ام نسیت یارسول الله) (آیا قصر کردی نماز را یافراموش کردی) حضرت آنوقت دورکعت دیگر نماز را ملحق فرمود بر فرض صحت روایت این دو رکعت خواندن نماز نه از علت فراموشی وسهو ونه قصر بود که ساحت پیغمبر حتماً از سهو ونسیان وخطا باید مقدس باشد بدلیل وجوب عصمت در انبیأ که اینجا مقام بیان آن نیست بلکه حکم دورکعت خواندن پیغمبر اکرم نماز را حکم افتادن بچهٔ حضرت امام زین العابدین ع است درچاه درمقابلش و حضرت چون در نماز بود ملتفت ومتوجه بان نگردید نماز ظاهر فوائد دیگرش از قبیل اینکه ریاضت بدنی است وهرریاضت بدنی تقویت عضلات میکند و فواید اجتماعی ونظامی وسیاسی وقانونی را دارا است بخصوص نماز جماعت درمساجد که سابقاً تحریر شد و اندك تامل ودقتی تصدیق خواهد شد نماز در اسلام درمقابل وازاء ادعیهٔ نصاری است در کلیسا و سوزاندن یاقربانی یهود و نسبت بجنبهٔ روحانیت ترنم با پیانو و یاناقوس که اگر انسان مفتون استماع آنها و مشغول بانها نشود حتماً اسباب تأییدتوجه نخواهدشد نسبت صلوة است باسلام که درخانهٔ شکل مجسمه یاتصویری درمقابل نماز گذار باشد اقلا نماز مکروه است مباد که آن تصویر ویا کسی که درجلونماز گذاراست خیال مصلی‌را بخود جلب کند (اکملیت خاتم الانبیا را از این نمونهٔ عبادات نیز میتوان تشخیص داد و از آنجائیکه شارع خواست بین احکام روحانی و تکلیفات جسمانی مطابقه باشد که جسد درتمام وضعیات متابعت از روح کرده و هم قانون گذاری و عموم را ثابت کند که هر کس به اندازهٔ استعداد بتواند ادراك مقامات عقلانی و حقیقت را بنماید که **(المجاز قنطرة الحقیقة)** چون محل توجه و مبدأ فیوضات و استفادهٔ روحانی جمال الهی استکه **(اینما تولوا فثم وجه الله)** بظاهر نیزازبرای‌حرکات جسم وجسد کعبه و یابیت المقدس را منظور و قبله قرار داد بعنوان اینکه منتسب بخداوند

است که تمام اجسام نیز یك مبدأ جسمانی و یك منظور خدائی را متفقاً درنظر داشته باشند چنانکه در نماز حقیقی بایستی نفس ناطقه از کثافات اخلاقی ونجاسات معنری که مضر بسلامت عقل است پاك باشد که قابل توجه بمبدأ عالی و انعکاس انوار الهی گردد بدن نیز در نماز ظاهر باید از نجاسات و کثافتیرا که مضر بصحت بدن و غالباً دارای میکروب های امراض است که در فلسفهٔ نجاسات واضح است پاك باشد که جسد نیز اداء وظایف تابعیت خود را باروح بنماید

(حج و رهبانیت)

یکی از عبادات مهمه و اعمال شاقهٔ مذهب مسیح رهبانیت و ترك مزاوجت و خدمت کلیسا و صحرا نوردی و اعتزال ازمردم عالم است .

و فوائد آن انقطاع از خلق و ترك علاقهٔ بزن یاشوهر و دوری از آفات اجتماعی و معاشرت بامخلوق وتأمل در غرائب خلقت و بالاخرة خضوع درپیشگاه الهی و تذکر عالم آخرت و فناء در ساحت قدس خداوندی است .

نظر بمشقت کاملهٔ رهبانیت و اینکه مستلزم بعضی محذورات از قبیل قطع توالد و تناسل که اگر عموم مردم بخواهند عمل باین عبادت کنند اسباب انقراض بنی آدم خواهد بود و بعلاوه مطابق حفظ الصحه ترك مزاوجت اسباب وجود امراضی در زنها مثل اختناق رحم و جنون و غلمة و داء الجمود و نعوظ مولم و نعوظ دائم و غیره شده و شاید بواسطهٔ فراهم نبودن اسباب معیشت و تغذیهٔ غیر مناسب مزاج انسانی متضمن اتلاف نفوس گردد شریعت اسلامی رهبانیت را ممنوع داشته لکن برای وصول بفوائد آن بر تمام افرادیکه استطاعت مالی داشته باشند که بتوانندمحفوظاً وسائل‌تعیش وتغذیهٔ مناسب فراهم کنند واستطاعت‌بدنی داشته بشند که خطر بدنی و مزاجی بانسان گمان نرود حج را واجب کرد **(و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا)** بنظر دقت واضح

میشود که حج همان فوائد رهبانیت را دارا است و از مضار آن سالم حج کننده اول قدم منقطع از عیال و علاقه میشود و بتمام حواس متوجه بخداوند است و فواید مسافرت را ادراك میکند **(تفرج هم واکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد)** هرقدمیکه برمیدارد مشتمل است برتفریح تفرج وتذکر غرائب خلقت ومزید علم بطبیعیات و عادیات و تقرب بمقام قرب الهی بعلاوهٔ ریاضات بدنی که تقویت روح و بدن را ادراك کند و چون بمقام احرام برسد منادی حق را لبیك گوید و لباس اهل محشر و مردگان را تمامی پوشیده که پس از اتصال روح بعوالم قدس بدن نیز متابعت روح را کرده ملبس بلباس مردگان شوند **(موتوا قبل ان تموتوا)** و همچنین برای مطابقهٔ عوالم ظاهر با باطن چنانکه روح را مطاف و مزار جلال و جبروت خدائی است **(اینما تولوا فثم وجه الله)** بظاهر نیز کعبه را مطاف و مزار اجسام قرار داد و ازبرای تجلیل ابطال سبق واوتادسلف وبرای ابقاء آثار تاریخیه مردان فداکارخدائی‌وقوف‌در عرفات که محل شناسائی‌آدم وحوا است واجب کرده وقربانی درمحل‌ذبح‌اسمعیل ورمی جمره را در موضع حملهٔ وساوس شیطانی با ابراهیم و رد ابراهیم شیطان را مجسم کرده امر فرمود که از برای مردم غرق در عوالم ظاهر نیز آثار تاریخیهٔ اشخاص فوق العادهٔ عالم محسوس گردد که هریك از مواقف حج نشانهٔ از آثار واقعهٔ سابق است و چون در مدت احرام و جریان اعمال آن بدن و روح هر دو در حکم مردگان و تسلیم صرف و غرق انکسار وعجزند مزاوجت و صید وبعضی اعمال لذائذ از قبیل استعمال طیب و نظر به‌آینه وبوی خوش و غیره که اسباب اغفال نفس و ضروری معاش نیست ممنوع است بلکه برای اینکه ابداً اظهار حیاتی نکنند دفع ضرر های جزئی از قبیل گرفتن مو و کشتن حشرات بدن را نیز نهی فرمود

مجملا تمام اعمال احرام ناظر بفناء کامل نفس و بدن است که فوائد و

تنائج رهبانیت راکاملاواصل‌شوند ومقصود از کریمهٔ **(واتموا الحج والعمرة لله)** همین معنی است و مسلم است که اگر حج باخضوع و شرایط مقرره واقع شود باندازهٔ در جوهر نفس اثر خواهد کرد که بس از مراجعت نیز ابداً غفلت از آن ممکن نیست و خود را همیشه بحال وقوف در عرفات خدائی و مشعر قیامت خواهددید ومسلماً کسیکه خودرا درعداد موتی‌دانست وحیات‌را عاریه بنداشت منصف بحسن اخلاق قهراً شده از تکبر و ظلم و غیبت ودروغ و نفاق و غدر و سوء معاشرت اجتناب خواهد کرد و تمام مخلوق خدا از اخلاق و معاشرتش استفاده میکنند و معلوم است فواید حسن اخلاق در اجتماع و حضریت حاصل است نه در صحرا نوردی و رهبانیت و از آنجائیکه منظور محمدی ص اهم از منظور مسیح است مسیح نظربه آفات اجتماعی امر برهبانیت فرمود و قانون گذار اسلامی فرمود **(کن فی الناس ولا تکن معهم)** در بین مردم باش و خود را حفظ از معاصی کن که علاوه برحفظ خودت سایرین را نیز هدایت کرده بحسن اخلاق ارشاد شوند بس از دقت و تأمل در مصالح ومفاسد حج ورهبانیت تصدیق میشود که حج افضل و اکمل از رهبانیت است و بنا بان مقدمهٔ مسلمه که هر که اعقل و اعلم است خاتم الانبیاء است اکملیت محمد ابن عبد الله از تمام انبیاء سابق مسلم ومنجز" خواهد بود **(اولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع)** آیاتیکه دلالت میکند برفضیلت رهبانیت ازانجیل مقدس زیاد است برای شهادت دو سه آیه کفایت میکند علاوهٔ بر سیرهٔ مسیحیان وقطع بفضیلت رهبانیت بضرورت مذهب ایشان (انجیل متی) (باب ۱۰) (آیهٔ ۲۵) (زیرا که آمدم تا مرد را ازبدر خود و دختر را ازمادر خویش وعروس را ازمادرخودوشوهرش‌جدا سازم ودشمنان شخص اهل خانهٔ اوخواهندبود

(انجیل مرقس) (باب ۸) (آیهٔ ۲٤) (بس مردم را باشاگردان خود خوانده گفت هر که خواهد از عقب من آید خویشتن را انکار کند و صلیب خود را

برداشته مرا متابعت نماید) (انجیل لوقا) (باب ۱۸) (آیهٔ ۲۹) (بایشان گفت هر اینه بشما میگویم کسی نیستکه خانه یاوالدین یازن یابرادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترك کند جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاوید را

(قبله و تحویل آن)

بس از بعثت پیغمبر خاتم مادامیکه در مکه بود برخلاف بت پرستها طرف بیت المقدس نماز میگذاشت و چون مهاجرت بمدینه نمود مدت شش ماه یاهشت ماه یاسیزده ماه نیز بطرف بیت المقدس نماز گذاشت چنانکه یهود مدینه نیز به همان طرف اداء فرائض مینمودند و امتیازی در قبله بین صحابهٔ پیغمبر و یهود نبود و آنجنابرا در خاطر بود که قبلهٔ اصحاب خود را از سایرین امتیازبدهد خداوند عالم نظر بمصالح و حکم چندی کعبه را قبلهٔ مسلمین کرده و فرمود ای پیغمبر قبلهٔ برای‌تو معین میکنم که توراضی شوی **(فلنولینك قبلة ترضیها)**

(اما حکمت لزوم قبله)

(۱) چنانکه روح راعبادات متوجه بمرکزجلال خدائی‌است بدن نیزباید متابعت کرده یك محل معینی را متوجه باشد

(۲) مقصود از وضع قبله معاونت قوه خیال وحس است با قوه عاقله درتوجه و تضرع و خضوع در بیشگاه سلطنتی و اذکار و قرائت از قبیل ثنا و مدح سلطانست چنانکه مهندس نقشهٔ حسی بیش خود مرتسم مینماید که حس و خیال معاونت بکنند قوه عاقله را درادراك حکم کلی مقادیرهندسی .

(۳) مراد از نماز حضور قلب و خضوع آن در ساحت قدس است پس اگر نماز گذار در حرکت بجهات باشد حضور کافی نخواهد داشت واگر هر کسی بیکطرفی نماز گذارد اختلاف واضحی در مسلمین بدید آید و منظور صاحب دستور اسلام که اتفاق مسلمین در امور و جلب الفت و اتحاد در کلیهٔ اعمال وشعار ایشان است نقض خواهدشد

اما حکمة تحویل قبله

(۱) ابقاء آثار تاریخیهٔ حضرت خلیل الرحمن است

(۲) برای تعظیم محمد ابن عبدالله ص که مکه مولد اوست

(۳) برای امتیاز از یهود در مدینه قبله از بیت المقدس بکعبه نقل شد
(وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول)

(۴) افضلیت کعبه است از بیت المقدس بچند جهت

(۱) باتفاق تمام بانی کعبه ابراهیم خلیل وبانی اورشلیم سلیمان ابن داود است و خلیل الرحمن اجماعاً افضل از سلیمان است

(۲) قصهٔ ابرهه و طیر ابابیل و هلاکت اردوی ابرهه که برای تخریب کعبه آمده بودند که قصهٔ آنها مبدء تاریخ عرب بود قبل ازوضع تاریخ‌هجری دلیل است برشرافت کعبه زادها الله شرفاً

(۳) بااینکه اقلا سالی (۲۰۰) هزار نفر هریك اقلا ده سنك رمی جمره میکنند درمجمع سنکریزه ها بیشتر ازمقدار رمی یکسال مجتمع نیست در صورتیکه نه کسی آنهارا برمیدارد ونه محل جریان سیل وباد است و نه کوه و تپهٔ تشکیل داده است پس بدلائل فوق وسایر وجوه شرافت و اینکه مکه محل ومبدء تاسیس دولت اسلامی است چنانکه قضایای بزرك عالم را مبدء تاریخ قرار میدهند مثل میلاد مسیح خداوند عالم قبلهٔ اسلامرا کعبه قرار داد
(ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً)

تعلیمات مجانی و اجباری است

مهمترین مواد مرام از دموکراسی اسلام اشاعهٔ این قاعده و افاضهٔ این فائده است که بمقتضای **(طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة)** تحصیل علم و کمال وترقی از حضیض جهالت واهمال واجب وفریضه است برتمام افراد مسلمین از صغیر و کبیر وغنی وفقیر زنگی وروم‌ی غریب و بومی که خوف و خشیهٔ خود را خداوند عالم واجب و منحتم ساخت بتمام افراد بنی آدم وخشیت خویشتن را منحصر بعلماء فرمود **(انما یخشی الله من عباده العلماء)** واز آنجائیکه قوام هرقاعده واشاعهٔ هرفائده و حسن سیاست در ترویج قانون و نشر قواعد است امر بمعروف وابلاغ مشروع بحکم عقل صریح بر هرعالمی نسبت بجاهل وهرکاملی نسبت بنازل واجب ولازم است **(کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر)** پس اجراء قانون را همگی عهده دار و تمام افراد مستخدم سلطان قانون سیاست اند فهم قانون خدمت بان ابلاغ مشروع عمل بان امر بسیاست وحفظ آن تمام موقوف بعلم است واگر تعلیم اجباری نباشد هیچ جاهلی جهل خود را احساس نکرده در صراط تعلم و استفاده قدم نخواهد گذاشت و تمام مردم در ظلمت جهالت دست از دامن شریعت و قانون گسیخته رفته رفته علاوهٔ بامور معاد کلیه معاش آنها مختل خواهد کشت .

(زیرا که سه‌چیز بی‌سه چیز پایدار نماند علم بی‌بحث مال بی‌تجارت ملك بی‌سیاست) وجوب معالجهٔ مجانین بر عقلا تعلیم جهال برعلماء از احکام اولیهٔ محاکم عقلی و شرعی است **(بعثت لاتمم مکارم الاخلاق)** اشرف مخلوقات را خداوند عالم از برای تکمیل مراتب اخلاقی خلقت و مبعوث کرد و فوق تمام اخلاقیات که تحصیل آنها موقوف است به‌آن علم است پس‌ارسال رسل و انزال کتب سمائی

تمام برای تعلیم اجباریست که مردم را مجبوراً و مجاناً باعلم آشنا کنند **(اتبعوا من لایسئلکم اجراً)** پس از آنکه خداوند عالم تعلیم را برعلما واجب کرد و هرواجب عبادی اجرت برآن حرام است بالملازمه ثابت میشود که اجرت برتعلیم و تعلم حرام است در شریعت اسلام دانستن اصول عقاید برهر مکلفی در اول رتبهٔ بلوغ شرط اول اسلام است البته تصدیق باید کرد که در اول بلوغ عامی صرف و جاهل بحت را نمیتوان تعلیم اصول فلسفی نمود پس قبل ازبلوغ مکلف به‌تحصیل‌مقدماتی و کلاس های ابتدائی را حتماً باید باجبار تعلیم اطفال دختر و پسر نمود که مواد قابلیت استفاده و فهم مراتب اسلامیت را در اول نه سال و پانزده سال پیدا کنند و معلوم است که فقراء اطفال خود را اگر تعلیم مجانی نباشد نمیتوانند دریك مدت مدیدی مشغول بتحصیلات مقدماتی بنمایند و بالاخره مقدمات و نتیجه را ادراك نخواهند کرد پس حتماً مصرف و مخارج تعلیمات راجع به بیت المال خواهد بود تحصیل اقسام علم واجب عینی است که بعضی راجع بصنایع و بعضی راجع بسیاست و بعضی دینی محض است که حیوة هر قومی و ملتی بسته بمعلومات معاشی و دینی است زیرا که جامعهٔ مسلمین دین است **(فاصبحتم بنعمة الله اخواناً)** مذهب لباس جامعی است از برای هرملتی که لباس وحدانیت تشکیل داده احساس اجتماعی را تحریك میکند اگر رشتهٔ اسلامیت منفصل شود روابط اتحادیه افراد مسلمین مقطوع گردد هر کس نفع شخصی را خواستار خواهد بود شملهٔ وحدانیت مبدل بتکثرات گردیده اساس قومیت منهدم خواهد گردید اما تحصیلات مقدماتی از برای هرمکلفی لازم ودر نتیجه چنانکه علوم معاشی‌وسیاست ازقبیل‌ریاضی وجغرافیا وطبقات‌الارض‌وتاریخ طبیعی وشیمیاوی وسماوی وصنایع لازم است که علی ابن ابیطالب؏ در دستور حکومت مصر بمالك اشتر در موضوع علماء صنعت و مجامع کارگر ها توصیه فرمود **(فانهم مواد المنافع و اسباب المرافق و جلابها من المباعد و المطارح**

فی برك و بحرك وسهلك و جبلك فانهم سلم لاتخاف بائقته وصلح لا تخشی غائلته وتفقد امورهم بحضرتك و فی حواشی بلادك الخ)
همچنین علوم دینیه از برای انتظام امور معاشی و معادی و تهذیب اساسی واجب و متحتم است اعتقاد بمذهب رادع از اعمال شنیعه و قبایح است و الا بسیاست مملکت تحصیل اخلاق حسنه غیر ممکن و انتظام از غیر طریق تدین انتظار از غیر مجربست **(ادخلو البیوت من ابوابها)** پس تحصیل علوم دینیه و انتظام امورمدارس قدیمه وتشویق‌طلاب وترویج قواعداسلامی ازوظیفهٔاولیای‌امورو کلیهٔ ارباب بصیرت و وجدان است فقط و فقط طریق تعالی ایران همان تعقیب مواد مرام اسلامی و ترویج اصول و متون شرع محمدی است که در حقیقت متضمن تمام علوم و صنایع و اخلاقی و دینی و سیاسی واقتصادی و ادبی است سد باب غیبت و بهتان ونسبت مفتریات و فحاشی و هتاکی و زبان بازی و قلم اندازی و دزدی و اداء مسئولیت وجدانی موقوف برادع قلبی و پلیس مخفی است و آن‌رسوخ ملکات مذهبی است (دوستی ازدشمن معنی مجوی آب حیوة از دم افعی مجوی ازپی صاحب نظرانست کار بیخبرانرا چه غم ازروزگار) وچون‌اعتقاد بمذهب از میان رفته و رشتهٔ اتحاد مسلمین از هم گسیخته اخلاق فاسده حکومت استبدادی در تمام افراد مملکت پیدا کرد **(فعلی الاسلام سلام)**

(لزوم تربیت نسوان)

نظر بمقالهٔ تعلیمات اجباری و مجانی ثابت ومعین میشود که تکلیف تعلیم اصول عقاید در اول بلوغ بتمام مردم از مرد وزن متوجه است ومقدمتاً قبل از بلوغ تربیت اطفال از ذکور واناث لازم است که استعداد وصول وتحصیل علوم الهیه را پیدا کنند بخصوص در تربیت نسوان که عادات واخلاق آنها اثر کاملی در مزاج اطفال دارد و از اینجهت است که فرمود **(الجنةتحت اقدام الامهات)**

مقصود اینست که بهشت را مادرها باید برای اولاد تهیه کنند وسعادت اولاد از اخلاق وتربیت مادرها مهیا میگردد و احکام فقاهت که زنها بامردها شریك در تمامی هستند بعلاوه زنها مسائلی محتاجند که مرد مستغنی از آنها است چنانچه زن بحال بدویت وبربریت بود رعایت حفظ الصحهٔ اولادرا نمیتواند کرد از معاشرت چنین زنی حظ روحانی از برای شوهر نیست بلکه لذائذ شوهر منحصر بعادات حیوانیست و بدترین عذاب عالم معاشرت باجاهل است صدیقهٔ کبری دختر پیغمبر خاتم از حیث علوم اسلامی که مشتمل بر علم ابدان و ادیان است تفوق بتمام صحابهٔ پیغمبر داشت بعلاوه در ادبیات و خطب نیز سر لوحهٔ فصحا بودچنانکه مراتب فصاحتش ازخطبهٔ درموضوع فدك دراحتجاج با ابوبکرواضح میشود

شعرای عرب از قبیل فرزدق وجریر وجمیل و توبهٔ عامری و لیلی اخلیه تمام اشعار خود را بصحهٔ سکینهٔ بنت الحسین ۴ میرسانیدند که اصلاحات بدیعی شده رد و قبول آنها مسلم شود پس مطلقا علم فریضه است بر تمام افراد مسلمین از مرد و زن منتهی بعضی علوم از بعضی اشرفند بچند جهت اولا شرافت علم بشرافت معلوم است ثانیاً شرافت ادراك بشرافت آلت ادراك است ثالثاً اگر معلوم تغییر پذیر و مختلف نبود علم بان اشرف خواهد بود رابعاً چیزیکه بیشتر دارای فایده و نتیجه است علم بان اولی است وتمام این جهات در علوم الهیات مجتمع است وپس از آن در سایر علوم از فروعات و صنایع و سیاسیات و اخلاقیات باختلاف مراتب موجود است هر کس باندازهٔ استعداد و قابلیت از علم محروم نباید بماند پیغمبر اکرم فرمود (*) **(العلم علمان علم**

(*) در فیه مافیه از ملای رومی نقل میکند که مولانا فرمود هر علمیکه بتحصیل و کسب در دنیا حاصل شود آن علم ابدان است و آن علم که بعد از مرك موتوا قبل ان تموتوا حاصل شود آن علم ادیان است دانستن علم انا الحق علم ابدان است اما انا الحق شدن علم ادیان است نور آتش و چراغ را دیدن علم ابدان است اما سوختن در آتش علم دیان است

الابدان وعلم الادیان) علم ابدان علومی است که ازبرای سلامت ومعیشت افرادی یا اجتماعی انسان لازم است ودرهمین قسم داخل است علم تشریح فیزیولوژی پاتلوژی و خواص الاشیاء وجغرافیاوهیئت هندسه وحساب وجبر ومقابله وفیزیك وشیمی وفلاحت وتجارت وحقوق وعلم نظامی وعلم بالسنهٔ ملل مجاوره وقواعد آنها باندازهٔ رفع احتیاج چنانکه درصدر اسلام قائدین عرب مترجم داشتند وائمه ۴ باهرقومی بزبانشان تکلم می کردند اما علم ادیان موقوف بمقدماتی است وازمقدمات اوست نحو وصرف وزبان عربی ومنطق وتاریخ وجغرافیا وفقه واصول وچون درمیان مسلمین تابحال فقط علم ادیان معمول و علوم معیشت را تارك گشتند در حضیض ذلت و فنا واقع شدند زیرا که علوم معیشت مطابق مقتضیات دوره است چنانکه امیرالمؤمنین ۴ فرمود اولاد خودتان را بعادات خودتان تربیت نکنید برای اینکه آنها برای غیر دورهٔ شما خلقت گردیده اند **(لاتأدبوا اولادکم باخلاقکم لانهم خلقوالغیر زمانکم)** در دورهٔ که نظام عالم به تیر ونیزه وشمشیر بود پیغمبر اسلام سبق و رمایه را امرفرمود ومسلم است درزمان حکومت زپلن وتوپ کروپ وتحت البحری علم معیشت بخط آهن وآلات محاربهٔ مناسب وقت وفرمود هر که امرمعاش خودرا مختل کند معاد خود را نمیتواند اصلاح کرد پس علم معیشت هر عصری مناسب اهل همان عصر باید فراهم شود پس اگر مملکت اسلام حوزهٔ خود را منتظم نکند و علم زندگانی مملکت را نداند علم معاد نخواهد داشت مثل ما **(خسر الدنیا و الاخرة ذلك هو الخسران المبین)** بانداشتن قوای حربیهٔ امروزی و طرق و شوارع سریع السیر و آلات کشفیه و ادوات اجرائیه و علم گیاه شناسی و دوا سازی و ندانستن علم نظام و ندانستن زبان و قواعد ملل مجاوره چگونه ممکن است بابلتیك آنها مقاومت کرده حوزهٔ اسلامی را محفوظ داشت و هم چنین اگر علوم دینیه از میان رفت اساس قومیت و قدر جامع مسلمین منهدم گردید علم معیشت نیز مختل خواهد شد پس بتمام افراد مسلمین از مرد وزن

واجب است که علوم زندگانی و معاشی ملی و افرادی را تحصیل کرده که وسائل تعیش فراهم و علوم دینی را کسب که مسائل حلال و حرام را امتیاز داده سیاست اسلامی را وسیلهٔ استراحت دنیا و آخرت خود شناسند **(اطلبو العلم من المهد الی اللحد)**

حرکت زمین از علوم اسلامی ظاهر میشود

پوشیده نیست که عدهٔ از قرون قبل از میلاد تمام مردمرا عقیده بسکون زمین و حرکت شمس بود اگر چه فیثاغورث پنج قرن قبل از میلاد قائل به حرکت زمین شد و بعد از نیم قرن دیگر کلیانتوس دو حرکت از برای زمین ثابت کرد و علماء آن عصر او را تکفیر کردند زیرا که سکون زمین از بدیهیات بشمار میرفت تااینکه چندی قبل از میلاد بطلمیوس ظاهر شده حرکت شمس و کواکب و سکون زمین را ثابت کرد و هیئت قدیمه ماخوذ از نظام بطلمیوسی است و تمام دنیای متمدن متابعت بطلمیوس کرده این عقیده در آنها راسخ و بدیهی بود تااینکه قبل از الف هجری برنو از اروپا برای زمین حرکت قائل شد محل تکفیر واقع گردید شش سال در محبس توقیفش کردند پس از آن گاللی حکیم و ژون مولار قائل بدو حرکت برای زمین شدند و رفته رفته این کلمات شیوع پیدا کرد تااینکه کوپرنیك در حدود الف هجری ادلهٔ قویهٔ برحرکت زمین اقامه کرد ازقبیل‌اینکه اگر ترنی که درهرساعتی طرف مغرب ده فرسخ طی کند بطرف مشرق بواسطهٔ مساعدت هوا و اتمسفر دو میل اضافه سیر خواهد کرد و یا اگر سنگی از فوق بخط مستقیم فرود آید قهراً بطرف

شرقی مسقط ومحل نزول خود متمایل است (*) وسایر ادله که فعلا درصدد بیان آنها نیستیم آنوقت نظام کوپرنیکی‌مسلمیت پیدا کرد امابیشوایان‌وعلماء اسلام در زمانیکه تمام عالم متمدن قائل بسکون زمین بودند اخبار از حرکات زمین مکرراً در آیات و اخبار داده ٥ یك جملهٔ از آنها ذکر میشود .

(سورهٔ نازعات)(آیهٔ ۳۰ و ۳۱)(والارض بعدذلك دحیها اخرج منهاماٴها و مرعیها دحوبمعنی‌حرکت ودفع است که اشاره بدوحرکت زمین شده است فرمود خداوند زمین را حرکت داد چون دحو در محل حرکت که استعمال میشود حرکت وضعی و انتقالی هر دو را مفید است شتر مرغ وقتی که بیضه را باپایش حرکت میدهد دحو گویند وحرکت آن بیضه نیز مثل حرکت زمین وضعی و انتقالی هردورا داراست و ایضاً دحو گاهی بمعنی رمی وانداختن استعمال میشود چنانکه گویند **(علی داحی باب خیبر)** باز دلالت برحرکت زمین دارد اما اینکه مفسرین دحو را بمعنی بسط تفسیر کردند برای قبول نکردن

(*) دلیل دیگرو رفته‌گی قطبین زمین است - از همه دلیلها واضحتر امتحان بزرگی است که (فوکات) در کلیسیای (پانتهاون) پاریس کرد و آن چنان است که شاقول بلندی از وسط سقف کلیسیا آویزان نمود سر شاقول گوی سنگینی که ته گوی مثل سوزن تیز وروی زمین‌هم شن نرم پس این شاقول‌را حرکت دادند معلوم است بعد از یکی دو مرتبه رفتن و آمدن ته شاقول روی شن خط مختلف احداث نمود و بهمان خط اول حرکت تاآخر متحرك نشد پس اگر زمین متحرك نبودی بایستی شاقول بیك میزان حرکت کند و اختلاف حرکت ندهد یااگر زمین متحرك نبودی بایستی در همهٔ نقاط زمین شاقولی مختلف حرکت کند و حال آنکه همچه نیست اگر در خط استوا همچه شاقولی آویزان کنند ابداً اختلاف حرکت نمی دهد واگر درقطب همچه شاقولی آویزان کنند دورخودش خواهد چرخید هرچه ازاستوا دورترشویم اختلاف حرکت شاقول بیشتر میشود و این دلیل هیچ جای انکار باقی نمیگذرد مگر کسانیکه منکر محسوسات و بدیهیات میشوند .

اذهان ایشانست حرکت زمین را بلکه در بعضی اخبار بسط را نیز بعد از دحو فرموده و این دلیل است براینکه مراد از دحو حرکت است نه بسط (بحار) (عن امیر المؤمنین ع فی خبر طویل الی ان قال) **(فلما خلق الله الارض دحیها من تحت الکعبة ثم بسطها علی الماء فاحاطت بکل شیئی)**

امیر المؤمنین فرمود که چون خداوند زمین را خلق کرد ازتحت کعبه آنرا حرکت داد پس روی آب پهن شد و احاطه برهمه چیز پیدا کرد)

ومعلوم است که مقصود از احاطه کردن بهرچیز شکل کروی پیدا کردن است پس چنانکه حکمای اروپا گویند زمین بعد از خلقت شدنش بحرکت آمد وبواسطهٔ حرکت دور خودش شکل کروی تحصیل کرد (سوره طه) (آیهٔ ۵۵) **(الذی جعل لکم الارض مهداً)** خداوند زمین را برای شما گهواره قرار داد) معلوم است لازمهٔ گهواره حرکت بملایمت و استراحت است و الا گهوار نخواهد بود بلکه سریر و کرسی محسوب خواهد شد هم چنانکه حرکات منظم ومنضبط گهواره اسباب جریان دماء و استراحت و نمو اطفال است همچنین حرکات منظم زمین اسباب نمو ابدان وخروج ماء ومرعی است (سورهٔ ملك) (آیهٔ ۱۵) **(وهو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها)** خداوند زمین را برای شما مثل ذلول قرار داده ذلول یك قسم از شتر رهوار ملایم الحرکاتست که نعومة ونظم حرکات زمین بان تشبیه شده .

(سورهٔ سجده) (آیهٔ ۱۰) **(ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعاً اوکرهاً)** خداوند آسمان را از دود خلق کرد (سابقاً تفسیر شد که مراد از دود بخار آبست که آسمان هر زمینی کرهٔ بخاریهٔ همان زمین است) پس از آن باسمان و زمین فرمود بیائید باطاعت جاذبهٔ این شمس باختیار یابکراهت باطاعت جاذبهٔ شمس دیگر آسمان وزمین گفتند آمدیم بالطوع والاختیار معلوم است نظر از امر وجواب اسمان وزمین تکوینی است

نه لفظی آیه اولاً دلالت دارد برتقدم خلقت زمین برآسمان وثانیاً معلوم میشود آسمان از بخار زمین تولید شده واین دومقدمه ثابت میکند که آسمان ما کرهٔ بخاریهٔ محیط بزمین است وثالثاً ظاهر از آمدن حرکت حسیه است و رابعاً معلوم میشود که زمین باکرهٔ بخاریه اش که آسمان اوست در جاذبهٔ این نظام شمسی درحرکت هستند (نهج البلاغة) **(ووتد بالصخورمیدان ارضه)** خداوند عالم بکوه وسنگهای بزرگ زمین را میخ کوبیده ودرینمعنی که جبال اوتاد زمین ما هستند آیات قران نیز وارداست ونظر بعقیده قدما که زمین مرکز عالم وساکن وازخطر محفوظ است محتاج باوتاد و راسیات نخواهد بود پس ثابت میکند که چون زمین مستخدم ومجذوب شمس است وحرکات مختلف را داراست اگر مثل میخهای اهنین کشتی اوتاد صلبه و جبال رواسی نمی داشت مورد خطرتلاشی وتفرق اجزاء دربین حرکت بود بعلاوه بواسطهٔ خفت ونداشتن اجزاء صلبه حرکات آن غیر منظم بود خداوند برای تعدیل حرکات آن و حفظ ازتلاشی وتفرق جبال روسی را اوتاد زمین قرار داد که علی ابن ابیطالب در نهج البلاغه فرمود :

(✡)(وعدل حرکاتها بالراسیات) خداوندحرکات زمین را مساوی وتعدیل کرد به

(✡) هشت حرکت برای زمین ثابت شده و از بعضی آنها حرکات دیگری متولدمیشود (**اول**) حرکت وضعی زمین که حرکت استوائی ومحوری نیزمی گویند وازآن متولد میشود حرکت یومیه که شرح آن در عنقریب نوشته می شود درمتن **(دویم)** حرکت سنوی اطراف مرکزشمسی درمدار بیضی مطابق منطقة البروج یا (اکلیپ تیك) و دورهٔ حدودرا در (۳٦۵) روز (٦) ساعت و (۸) دقیقه و (۳۸) ثانیه طی میکند بروج رومی وفارسی وفصول اربعه منتسب بان حرکت است و از این حرکت متولد می شود حرکت میلی که شرح آن در مقالهٔ (شمس دو حرکت دارد) درج خواهد گردید و اختلاف شبانه روزی منسوب باین حرکت است **(سیم)** حرکت اقبالیه یعنی

خلقت جبال (احتجاج)(بحار) عن هشام ابن حکم عن الامام جعفر الصادق ؏ فی اجوبته للزندیق

متعلق بصفحهٔ قبل است

اقبال و حرکت منطقة البروج بطرف دایرهٔ اعتدال که مساویست باخط استواء ودرهر (۶۷۰) سال یکدرجه و منتهی این حرکت تا سه درجه است که منطقة البروج نزدیك میشود بااعتدال وپس از آن باز بهمان منوال دوری جوید و حاصل این حرکت راجع بهمان حرکت میلی است یعنی میل محور و قطب زمین از مدار بیضی که مساوی با منطقة البروج است طرف خط اعتدال باندازهٔ (۱۳) درجه و نیم که این میل در (۶۷۰) سال یکدرجه اختلاف پیدا میکند تا سه درجه و بهمان اندازه باز عود میکند تابحالت (۲۳) درجه و نیم قرار بگیرد (چهارم) چون مدار بیضی زمین نسبت بمرکز شمس دارای اوج وحضیض یعنی یك طرف مدار باندازهٔ (۳۰۰) فرسخ نزدیکتر به شمس است و بواسطهٔ نزدیك بودن و دور بودن زمین جاذبهٔ شمس قوی و ضعیف می شود و مسافت قطع زمین در حضیض کمتر است از مسافتی را که در اوج باید قطع کند و زمین در حضیض سریعتر از اوج است چنانکه حالیه توقف زمین در بروج شمالی (۹) روز بیشتر است وهوای آن زمان گرمتر و غالب آبها مترا کم در صفحهٔ جنوبی است که جاذبهٔ شمس مایعات را در نزدیکترین نقاط خود جذب می کند و زمان و فصول تغییر پیدا میکند یعنی زمین بتدریج اوج و حضیض خود را در منطقة البروج تغییر می دهد که در آن مدت یکدوره تمام میشود چنانکه حالیه که حضیض درصفحهٔ جنوبی است ایام جدی کمتر وسرطان زیادتر است و اگر حضیض در سرطان واقع شود ایام سرطان کوتاه ترین بروج خواهد بود و همچنین در تمام بروج شمالی و جنوبی اختلاف اوج و حضیض در حرکت شمس اختلافی حادث می کند در ایام آن بروج و بروج جنوبی (۹) روز علاوهٔ بر شمالی می شود و همچنین نقطهٔ حضیض اگر در انقلاب صیفی راس السرطان واقع شود جاذبهٔ شمس آبهای زمین را بطرف شمال خواهد جذب کرد وبیشتر زمین‌های شمال غرق می شود

(و مما قال علیه السلام ان الاشیاء تدل علی حدوثها من دوران الفلك بما فیه وهی سبعة افلاك وتحرك الارض و من علیها و انقلاب الازمنة واختلاف الوقت)

متعلق بصفحهٔ قبل است

وبعکس درجنوب اراضی آن ظاهر ومسکون خواهدشد (پنجم) حرکت اعتدالین ربیعی و خریفی زمین یعنی حرکت مدار زمین درموازات منطقة البروج در هر (۲۶) هزار سال یکدوره تمام می‌کند یعنی مدار بیضی زمین نسبت بشمس اختلاف وضع پیدا می کند مثلا رأس بیضی زمین یعنی نقطهٔ اعتدال ربیعی بجای سرطان خواهد آمد و سرطان بجای نقطهٔ اعتدال خریفی میزان و رأس بیضی میزان در محل جدی وجدی در محل حمل و باین حرکت زمین که مدار خودرا اختلاف وضع می‌دهد قدما تصور میکردند ثوابت متحرکند ودر (۲۶) هزار سال یکدوره تمام می کنند مثلا در سالی که زمین بنقطهٔ اعتدال ربیعی رسید و مقابل با جمع ستارگان حمل بود سال دیگر بنقطه اعتدال میرسد درحالیکه پنجاه ثانیهٔ فلکی بمقابل آن ستاره‌گان مسافت دارد که نقطهٔ اعتدال از مشرق بطرف مغرب باین اندازه سیر کرده وزمین ازآن ستارگان عقب افتاده است و ایضاً در دوهزار سال قبل که زمین در نقطهٔ اعتدال ربیعی یعنی رأس مدار بیضی مقابل باستارگان حمل بود حالیه در نقطهٔ اعتدال ربیعی یعنی راس مدار بیضی که رسید مقابل بااول درجهٔ ستارکار شبیه بحوت واقع می شود (ششم) ارتعاش قمری که از جاذبهٔ شمس وقمر در محور زمین حاصل می شود درهر (۲۹) سال یك دوره تمام می‌کند .

(هفتم) حرکت رقصی قطبین زمین بواسطهٔ جاذبهٔ شمس باندازهٔ یك دقیقهٔ از فلك درمدت یك سال (هشتم) حرکت بی‌اختیارانهٔ زمین بهمراهی شمس و باقی سیارات در فضاء غیر معلوم در مدار غیر معلوم در طواف مرکز مجهول که درمقالهٔ (شمس دوحرکت دارد تحریر میشود)

فرمود حرکات افلاك باهرچه در او هست و حرکت زمین و هرچه در اوهست و انقلاب ازمنهٔ شبانه روزی و اختلاف اوقات دلالت برحدوث آنها میکند) (زیراکه حرکت بودن در مکانی است بعد از مکان اول و این عین حدوث است)

اما اینکه فرمود سیر افلاك سبعه باهرچه در او هست این جمله دلالت می کند برحرکت سالیانهٔ سیارات زیرا که مراد از افلاك در اینجا مدارات بیضی و محل جریان سیارات است ونسبت حرکت بمدار یافلك نسبت جریان است بنهر چنانکه گفته میشود نهر جاری است یعنی آب در نهر جاری است واین استعمال حال ومحل شایع است این معنی کریمهٔ **(کل فی فلك یسبحون)** است و مقصود از افلاك هفتگانه مدارات زمین و خمسهٔ متحیره و ارانوس است که بچشم مرئی و مرصود میشوند و الا بعقیدهٔ قدماء افلاك نه عددند نه هفت اما اینکه فرمود حرکت زمین و هرچه در او هست و انقلاب شبانه روزی و اختلاف اوقات دلالت برحدوث دارد)

در این جمله حرکت یومیهٔ زمین را ناظر استکه اختلاف شبانه روزی را مستندبآن داشت (کافی) (وافی) (بحار) مستنداً الی الامام السادس جعفر ابن محمدع **انه قال ان الله عز وجل دحی الارض من تحت الکعبة الی منی ثم دحیها من منی الی عرفات ثم دحیها من عرفات الی منی)** فرمود خداوند زمین را از تحت کعبه حرکت داد (یعنی سبب حرکت را در آن نقطه ابتداء ایجاد کرد) بطرف منی که سمت مشرق کعبه است و از منی بجانب عرفات که آنهم طرف مشرق منی است واز عرفات سیر شرقی خود را کرد تامنتهی بمنی شد اثبات حرکت زمین از این خبر واضح است لکن اینکه منتهای حرکت را منی قرار داد باآنکه مبدء حرکت کعبه بود نکته ایست و آن اشارهٔ بزیادتی حرکت یومیه است از حرکت محوری زمین چون آن نقطهٔ

از زمین که مقابل نقطهٔ از محور است بعبارة اخری اتمام یك دایرهٔ عظیمه زمین ۲۳ ساعت و ۵۰ دقیقه و ۴۸ ثانیه طول میکشد ولی دورهٔ شبانه روزی زمین ۲۴ ساعت تمام میشود و این تفاوت بعلت اینستکه زمین تادور محوری خود را قطع کند یك اندازهٔ از مدار بیضی و مطاف سالیانهٔ خود را نیز قطع خواهد کرد و این باعث میشود که نقطهٔ محاذات شمس با سیر محوری تکافوء کردهٔ نقطهٔ مبدء سیر دورهٔ حرکت محوری بمقام اول خود نمیرسد بواسطهٔ اختلاف وضعیت آن بجهت حرکت انتقالی و آن مقدار از حرکت جزء حرکت یومیه محسوب میشود پس اگر از کعبه بکعبه تشکیل یك دایرهٔ عظیمهٔ در حرکت زمین فرض شود حرکت محوری است و شبانه روز بیش از آنستکه تقریباً باندازهٔ مسافت بین منی و کعبه میشود پس در این روایت بهر دو حرکت اشاره فرمودند (نهج البلاغة) (امیر المؤمنین فرمود) **(و جعل الجبال فیها اوتاداً لها فسکنت علی حرکتها من ان تمید باهلها او تزول عن مواضعها)**

خداوند جبال را وتد واسباب استحکام زمین قرار داد پس در عین حرکتش ساکن از اضطراب شد و از زوال از مدارش یا تفرق اجزاء آسایش پیدا کرد و در خبر سابق فرمود منظم کرد حرکات زمین را باوتاد که مرکز ثقلی برای او وضع کرد مطابق کشفیات متأخرین هشت حرکت برای زمین محقق است اگرچه فیلکس ورنهٔ فرانسوی یازده حرکت ثابت میکند و اخبار آل محمدص در این باب بسیار است .

(دنیا برای ظهور مبارکی حاضر میشود)

(انجیل متی) (باب ۲۴) (آیهٔ ۶) و (جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید زنهار مضطرب نشوید زیرا که وقوع اینهمه لازم است لکن انتهاء هنوز نیست زیراقومی باقومی ومملکتی بامملکتی مقاومت خواهندنمود وقحطیها ووباهاوزلزله‌ها درجایها

بدید آید اما همهٔ آنها آغاز دردهای زه است) (سورهٔ بقره) (آیهٔ ۴۶)

(واذنجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناء کم و یستحیون نسائکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم)

(خداوند عالم منت به بنی اسرائیل میگذارد که خلاص شدید از آل فرعون که بچهای شمارا سر میبریدند الخ) ملا صدری در تفسیر سورهٔ فاتحه می نویسد که چون قوهٔ فائضهٔ از طرف مبدء وجود که جالب وجامع کمالات است درهردورهٔ کانه" یك اندازهٔ معینی است که به نسبت استمداد ومواد اشخاص تقسیم میشود وهرچند مشترکین کمتر شوند ان قوه تماما بانها داده میشود و کامل تر خواهند بود بس چون در دورهٔ فرعون دوازده هزار نفر بچهٔ بنی اسرائیل را فراعنه کشتند وموضوع ازمیان رفت ویکنفر موسی مستخلص شد تمام آن قوهٔ مفیضهٔ ازمبدء فیاض افاضهٔ بموسی گردید وباینجهت جامع کمالات شد .

(صدهزاران طفل سر ببریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد) و محسوسا درهردورهٔ انقلاب کبیری یك شخص فوق العادهٔ درعالم طلوع میکند وامروز که دنیا منقلب و کشتار فوق العاده و مخاصمهٔ خارج از جریان طبیعت حکمفرما است وقحطی وسختی وامراض وبلایای آسمانی وزمینی مشغول اتلاف نفوس و اموال است درد زائیدن عالمست که عالمرا برای ظهور یکشخص خارق عادتی حاضر میکند ترویج عقاید سوسیالیزمی که تمام دنیا را در تحت سیاست واحده میخواهد و یك مرکز نقلی برای عالم میجوید یك سائس و مدبر فوق العاده را برای دنیا دعوت میکند اندراس وترك مذهب وتدین یك تجدید وتازه کنندهٔ لازم دارد اشاعهٔ جور ومظالم درعالم حکومت مقتدرهٔ مقننه عالی را ازپس پردهٔ غیب نمایش میدهد که **(یملاء الارض قسطاً وعدلاً بعد ماملئت ظلماً وجوراً)** حاکمیکه بعد از این اقتضای زمان باید ازطرف خداوند بر سریر حکومت دنیا حکمرانی کند باید عالم بتمام قواعد و قوانین علمیه وسیاست باشد ابداً تخطی

ازحق وتخلف ازواقع نکند وبرای ترویج مرام وقواعد عدل وداد بقوهٔ قهریه نیز متوسل شده که تمام دنیارا بتواند مطیع قانون کرده خواهی نخواهی حیات اجتماعی ممالك و امم را تامین بنماید وبهترین قواعد عالم وقوانین الهیه را ترویج وتجدید بنماید .ومعلومست که اینمقدمات ونتیجه منطبق ومطابق نمیشود مگر با وجود مبارك حجة عصر عجل الله فرجه امام دوازدهم امامیه اسلام که درپردهٔ مستوری الی کنون قرار گرفته **(الی ان یقضی الله امراً کان مفعولا)** وتمام آن نتائج وشرائط بموجب اخبار متواترهٔ آل محمد درآن وجود مبارك مجتمع و هنوز ظاهر نشده اگر آیهٔ **(یمحو الله مایشاء ویثبت)** که بموجب مقتضیات معنویه که خداوند عالم است تاخیر درظهوررا باعث نشود) امیدواریم که بزودی یاچند سالی بیشتر نکشد که دیدهٔ عالم بجمال مبارکش روشن و مفارق اهل حق بمقدمش مفتخر گردد چنانکه از (کتاب اشعیاء نبی) (باب یازدهم) (آیهٔ اول الی دهم) مستفاد میشود (ونهالی ازتنهٔ یسی" بیرون آمده شاخهٔ از ریشه هایش خواهد شکفت وروح خداوند دراو قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت وفهم وروح مشورت وقوت و روح معرفت و ترس خداوند وخوشی او درترس خداوند خواهد بود وموافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد وبروفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود بلکه مسکینان را بعدالت داوری خواهد کرد وبجهة مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود و جهان را بعصای دهان خویش زده شریران را بنفخهٔ لبهای خود خواهد کشت و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت و گرگ با بره سکونت خواهد داشت وپلنك بابزغاله خواهد خوابید و گوساله وشیر و برواری باهم و طفل کوچك آنهارا خواهد راند و گاو باخرس خواهد چرید و بچهای آنها با هم خواهند خوابید وشیر مثل گاو کاه خواهدخورد وطفل شیرخواره برسوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت)

یسی پدرداود است و تنهٔ اویعنی آن مبدئیکه یسی ازاغصان و فروع اوست ابراهیم خلیل است و نهال بیرون آمدهٔ از آن تنه اسمعیل است که در توریة صریحاً به ابراهیم وعده کرد که از اولاد اسمعیل دوازده رئیس برانگیزاند که در انبائات ذکر میشود ریشه های اسمعیل پیغمبر اسلام واوصیاء او واولیاء خدا اجداد آن حضرت است وان شاخهٔ که ازریشه خواهـد شکفت وجود مبارك حجة غائب پسر امام حسن عسکری ع است که بموجب این آیات باید عدل کاملرا جلوه بدهد وبقوهٔ قهریه و جنك ظهور کند که فرمود شریران را بنفخهٔ لبهای خود یعنی اوامر صادره خواهد کشت و حکم و سلطنت بمجاری ظاهریه نکند بلکه بموجب واقع وعلم امامت امور مردم را قطع وفصل کند وتمام دنیارا خودش ملت واحده قرار دهد نه انکه بعد فوتش دین او دنیارا بر کند زیرا صاحب دین مخصوصی نخواهد بود بلکه شاخهٔ ازهمان ریشهها است و مسالمت کلیه را باید در تمام مخلوقات جریان بدهد که پلنك بابزغاله خواهد خوابید وطفل شیر خواره باسوراخ مار بازی کند)

بدیدهٔ انصاف این آیات منطبق نمیشود مگر بحجة موعود که اخباراسلامی نیز نشانهٔ ظهور وعلائم سلطنت اورا بهمین طریق بیان کرده وابدا باعیسی ع و متمهدیها مطابق نیست که هیچیك از اینعلامات هنوز دراحدی ظاهر نشده دعوی ان از برای دیگران خروج ازحق است واینگونه انبائات که باظهورودعوی احدی مناسب نیست مگر وعدهٔ ظهور حجة غائب عجل الله تعالی فرجه در کتاب مقدس واخبار اسلام بیشمار است که ما انشاء الله بتوفیقات خداوندیدر رسالهٔ مهدویت مجتمعاً ذکر میکنیم تاسیه روی شود هر که در او غش باشد

(شمس دو حرکت دارد)

یکی حرکت انتقالی مثل مادریکه اطفال خود را بر داشته میرود شمس با تمام اهل نظامش حرکت میکند بعضی از حکمای اهل اروپا تصور میکنند که در اطراف عقد ثریا یانور درهرثانیهٔ چهارمیل حرکت میکند چنانکه کمبل رصدی امریکائی گویدشمس خط منحنی در حرکت دارد مثل شکل مار و همیشه از طرف جنوب مسافر بشمال است و در هر روزی ۴۲۲۰۰۰۰ میل حرکت و سیر میکند باجمیع مستخدمین خود از اول خلقتش هنوز عود نکرده اگرچه ممکن است هروقت خدا بخواهد ازهمان خط سیر مراجعت نماید حرکت دیگر شمس که از تغییر و انقلابات و علامات نقاط شمس بتلسکوب معین شده حرکت وضعی است که برمحور خود حرکت میکند و هر دورهٔ از حرکت یعنی تشکیل دایرهٔ عظیمهٔ را در (۲۵) روز و (۵) ساعت خاتمه میدهد و این سیر محوری شمس از مغرب بطرف مشرق است پس از برای شمس بعقیدهٔ متجددین دو حرکت انتقالی و وضعی معین گشت و بعقیدهٔ قدماء و یونانیها مطابق نظام بطلیموسی همچنین دو حرکت داشت حرکت سنوی که فصول اربعه را تهیه کند وحرکت یومیه که شب و روز را تشکیل دهد .

اما آیات و اخبار مکرر اخبار بحرکت شمس داده که تمامی آن آیات ناظر بمسلك متاخرین است و منطبق باعقاید متمدنین قبل از الف هجری نمیتوان نمود (سورهٔ یس) (آیه ۴۰) **(کل فی فلك یسبحون)** شمس و قمر هر یك در فلکی شناوری و حرکت میکنند فلك را اگر مطابق قدماء جسم روحانی خالی از ماده که شمس و قمر مرکوز در ثخن او باشند تصور کنیم بنابه آن مسلك فلك متحرك است نه شمس و قمر در فلك پس منظور از فلك همان مدار شمس و قمراست که هریك از آنها در آنمدار حرکت مینمایند لکن مبدء

و منتهی و مرکز فلك قمر معلوم است و فلك یامدار یامسیر شمس مبدء ومنتهی و مرکزش معلوم نیست (سورهٔ یس) (آیهٔ ۳۸) **(والشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم)** چنانکه آیهٔ اول حرکت انتقالی را ثابت کرد این آیه حرکت وضعی را اشاره فرمود که شمس جریان دارد وسیر می کند در مستقر یعنی محل خودش از حسن تدبیر خداوند عالم قادر ، سابقین لام لمستقررا بمعنی الی گرفته یعنی جانب مستقرش میرود ومستقر شمس‌را مبدء بروج میدانستند ویابمعنی فی گرفته که مستقر عبارت از فلکش باشد و هردو خلافست زیرا که بمعنی الی لازم میاید که شمس بمبدء بروج که رسید ساکن باشد واگر بمعنی فی گرفته شود بقول قدماء شمس حرکت ندارد بلکه فلکش متحرکست پس صدق نمیکند ظاهر آیه که شمس وقمر در فلك جریان دارند پس لام بمعنی فی مثل **(لایجلیها لوقتها الا هو)(ای فی وقتها)** ومراد از مستقر مدار حرکت انتقالی است ومقصود از جریان حرکت وضعی است اما بقرائت لامستقر لها اشاره بحرکت انتقالی خواهد بود (سورهٔ ابراهیم) (آیهٔ ۳۷) **(وسخر لکم الشمس و القمر دائبین)** یکی ازنعمتهای خداوندی اینست که مسخر کرد شمس وقمررا که درحرکت باشند ومعلوماست‌حرکت وضعی شمس آثاری در زمین دارد که موجب نعمت است چنانکه فاندیك می گوید بواسطهٔ اختلاف شمس در حرارت وداشتن بعضی سطوح آن تیرگی و کلف وعلامات را آثار مختلفی در باران وگرما و سرمای زمین دارد مخصوصاً در خطوط استوائیه (نهج البلاغه) امیر المؤمنین ع فرمود **(والجو المکفوف الذی جعلت مغیطا للیل والنهار ومجری الشمس والقمر)** خداوند جو و فضائی خلقت کرد که محل غروب نور وظلمت است یعنی شبانه روز و همان مجری ومحل سیر شمس وقمر است حرکت را بخود شمس وقمر نسبت داد بخلاف قدماء که فلك آنهارا متحرك میدانستند ومجرای شمس وقمر را جو

مکفوف قرار داد نه فلك که مراد از او جسم روحانی خالی از ماده باشد و همچنین ظاهر روایت اینست که لیل ونهار منتسب بحرکت شمس وقمر نیست که شب وروز را در قبال جریان شمس وقمر فرمود نه متولد از آن چنانکه ظاهر آراء متجددین است بلکه دربعضی آیات اشاره بمرکزیت شمس شده مثل اینکه فرمود **(والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها)** **وایضا (هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً وقدرناه منازل)** شمس ونور اورافرمود بدون اشارهٔ بحرکت وقمررا به تلو وتبعیت شمس وحرکت ومنازل اشعار داشت اگر حرکت شبانه روزی و سالیانه منتسب بشمس‌بود اظهر اوصاف وبزرگترین آثار شمس سزاوار بذکر بود که شبانه روز را بان منتسب کند کریمهٔ

(لاالشمس ینبغی لها ان‌تدرك القمر) ناظر بحرکت انتقالی شمس است (فی البحار) عن ابن عباس عن امیر المؤمنین ع **(ان للشمس (۱۸۰) منزلا فی (۱۸۰) یوم ثم انها تعود مرة اخری الی واحد واحد منها فی امثال تلك الایام و مجموع تلك الایام سنة)** فرمود شمس ۱۸۰ منزل دارد در ۱۸۰ روز پس از همان ۱۸۰ منزل مراجعت میکند از یکی یکی آنها در ۱۸۰ روز ومجموع سیر وعود آن ۳۶۰ روز ایام سال است) مقصود از سیر شمس سیر اشعهٔ شمسی است در زمین که در واقع حرکت میلی زمین باشد ومراد از منزل را درجات بروج بقول قدماء که شمس درانها حرکت میکند نمیتوان دانست زیرا اگر بقول قدما میبود ایشان دایرهٔ معدل النهار را به (۳۶۰) تقسیم میکنند که درجات بروج است و عود و مراجعت شمس نمیشود مگر بعد از ۳۶۰ روز نه ۱۸۰ روز که دوباره مراجعت ز همانها بکند و مجموع سیر و عود آن ایام سال را تشکیل بدهد اما سیر میلی زمین میل محور و قطب زمین است از سطح دائرهٔ زمین که

مطابق بامنطقة البروج است باندازهٔ (۲۳) درجه و نیم که اختلاف شب وروز را تشکیل میدهد در ششماه مثلا اگر قطبین زمین‌را درسطح منطقة البروج فرض کنیم اشعهٔ شمس نصف کرهٔ زمین را شامل و شب و روز درتمام حتی قطبین یکسان خواهد بود آنوقت قطب شمال بامحور شمال حرکت میکند از سطح بروج مایل بشمال میشود که باقی کره حاجب از رسیدن نوراست بقطب شمال قطب شمال شب می شود و هر چه بقطب شمال نزدیکتر است شب آن بیشتر و اطول از روز خواهد بود تا بخط استوا که تعادل قوس اللیل و قوس النهار است و از انجا هرچه بقطب جنوب نزدیکتر شود روز آن طولانی تراست تاقطب جنوب در تمام مدتیکه قطب شمال شب است قطب جنوب روزاست پس از آنکه (۲۳) درجه و نیم قطب شمالی در مدت سه ماه حرکت کرد و از سطح بروج مایل بشمال شد بعد از آن بطرف سطح دایره فرود میاید تا سه ماه دیگر که منطبق باسطح دایرهٔ منطقة البروج میشود که جمعاً ۱۸۰ روزاست دو باره اوضاع قطب شمال را قطب جنوب پیدا میکند و بکلی معکوس میشود تاششماه یا ۱۸۰ روز که مجموع ایام سال است و بواسطهٔ همین حرکت قطب شمال و جنوب ششماه شب و ششماه روز هستند و در اول میزان و حمل شب و روز در تمام کره یکسان است و در خط استوا همیشه یکسان است ومراد همین معنی است که در مجمع البحرین نقل میکند که از برای شمس ۳۶۰ برج است ازهر برجیرا یك روز نازل میشود و هر برجی باندازهٔ جزیره ایست‌از جزایر عرب **(و ان للشمس ۳٦۰ برجاً کل برج منها مثل جزیرة من جزایر العرب فتنزل کل یوم علی برج منها)** مقصودازشمس اشعهٔ شمسیه است که‌هرروز درمحلی‌اززمین واقع‌است ودردودورهٔ ۱۸۰ (۳٦۰) برج یعنی‌محل ومکان میشود زیرا که‌قطع مسافت اشعهٔ شمس‌ازدائرهٔ نصف النهار درهرروزی ٥ فرسخ می‌شود

مطابق تقریبی با بعضی از جـزایر عرب و الا اگر ناظر بمسلك قدماء می بود اولاً از برج ۳٦۰ درجهٔ دائرهٔ حرکت شمس را نمیتوان اراده کرد زیرا که آن درجه چند مقابل کرهٔ زمین خواهد بود و ثانیاً بقول قدماء شمس هرروزی یکدرجه را طی نمیکند بلکه گاهی متجاوز از یك درجه وکاهی کمتر سیر می کند و ثالثاً لفظ منها صحیح نخواهد بود بلکه فیها باید استعمال شود بالجمله ظاهر از آیات و اخبار بنظر دقیق این است که شمس دو حرکت دارد و زمین حرکاتی دارد و شبانه روز منتسبند بحرکت زمین بعضی آیات که طلوع و غروب را نسبت بشمس داد مثـل اینکه در حکایت اسکنـدر فرمود (سورهٔ کهف) (آیهٔ ۸٤) **(حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجد ها تغرب فی‌عین حمئة)** دلالت برحرکت شبانه روزی شمس نمیکند زیرا که اولاً طلوع و غروب بمعنی ظهور و خفاء شمس است ثانیاً مطابق اصطلاح عرفیست ثالثاً حکایت از ظن و تصور اسکندر است از آنجائیکه در آن زمان غیر آسیا و اروپا و افریقا معمورهٔ تصور نمیکردند شاید اسکندر تا سواحل بحر اتلانتیك یابحر اسود آمده و از آنجا بواسطهٔ عظمت دریا تصور کرد که آفتاب درهمان دریا غروب میکند خداوند حکایت از ظن و تصور اسکندر کرد زیرا که عین بمعنی مصب الماء یعنی محل ریزش آب است ودریا محل ریزش‌رودها است و حمئه گل سیاه را گویند که بحر اسود باشد یابقرائت حامئة که بمعنی کثرت عمق و زیادی آبست و مراد دریای اتلانتیك است چنانکه مراد از کریمهٔ **(وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً)** مشرق آسیا از قبیل سیبریا و بعضی هنود و غیره است که هنوز در حضیض توحش‌وبدویت باقی هستند **(فسبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له بمقرنین)**

(شق القمر واقع است)

ضروری مذهب اسلام است که پیغمبر مسلمانان قمر را از برای چهارده نفر که معجزه خواستند بالای تپه برآمد و باشارهٔ انگشت منشق نمود و دوباره التیام پیدا کرد واین قضیه بصورت محل استبعاد ویاعدم امکان بود مخصوصاً به عقیدهٔ قدما که سیارات را متحرك باراده وصاحب نفوس کلی میدانستند و خرق و التیام در آنها جائز نبود تحقیق مقام واثبات امکان و وقوع شق القمر موقوف بچند مقدمه است (۱) امکان انشقاق قمر بمسلك فلاسفهٔ قرن اخیر واضح است زیرا که قمر زمینی است مثل زمین ما بلکه قطعهٔ از زمین ما است زیرا بعقیدهٔ متجددین قمر قطعهٔ از زمین ما است که منفصل شده به قوهٔ دافعهٔ زمین و حالیه در جاذبهٔ زمین به حال حرکت باقی است و در قرآن نیز اشاره باین معنی فرموده (سورهٔ رعد) (آیهٔ ۴۱) **(انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها)** (ما از اطراف زمین قطعهٔ را منفصل کردیم) پس قمر نه صاحب روح کلی و نه از مجردات است چنانکه زمین مارا گویند ممکن است بیك ذوذنبی در اثناء حرکت برخورد ومتلاشی شود انشقاق و تلاشی قمر نیز ممکن است

(۲) نظیر این واقعه بلکه بالاتر ازاین واقع شده درنجیمات بین مشتری ومریخ پس از اینکه در یکماه ۶۰۰ سیارهٔ کوچك را بتوسط تلسکوب برصد آوردند در حالیکه تمام آ نها درمدار منظمی بیك حال و مدار و جهت سیر میکردند از تشابه اوضاع آنها معین گردید که تمام آ نها یك سیارهٔ مستقلی بوده که در فضا بعلت تکوینی متلاشی و اجزاء آنها در همان مدار بهمان اوضاع حرکت میکنند (۳) پس ازانشقاق قمر یادوقسمت غیرمتساوی شده بود یادوقسمت متساوی(*) اگر غیرمتساوی

(*) نقش فی الحجر مینویسد سقوط جسمی را طرف مرکززمین جاذبه میگوئیم

بود التیام آن سهل است بقاعدهٔ مسلمهٔ بین حکماء اروپا که هرجسم بزرگتری جاذب کوچکتر است چون آن قسمت کوچکتر از مرکز قمر خارج نشده بود دوباره مجذوب قسمت اعظم آن گردید و اگر دو قسمت متساوی بوده دو جاذبهٔ متساوی در هر دو قسمت موجود است که همدیگر را جذب میکنند و مسلمست دو قسمت متساویهٔ کرهٔ قمر حتماً همدیگررا بقاعدهٔ جذب و انجذاب ملاقات کرده ملحق بیکدیگر خواهند شد (٤) استبعاد ندیدن سایر مردم عالم وثبت نشدن آن در تواریخ دلیل برعدم وقوع نیست زیرا مردم خالی الذهن که انتظار انقلابی در قمر نداشته و ابداً متوجه قمر نبودند اگر مثلا در ظرف دو دقیقه منشق و ملتئم گردد ممکن است احدی ملتفت آن نشده و مطلع نگردند یا اگر اشخاص دیگری دیده باشند شاید بعضی حس خود را تخطئة کرده قابل ذکر

متعلق بصفحهٔ قبل است

و اندازه و درجهٔ جذب را که باعتبار زیادی و کمی ماده است در مجذوب ثقل وخفت نامیده میشود لکن ملاحظات و امتحانات در قانون جریان طبیعت ازبرای جاذبه معانی وسیع تری نشان میدهد وآن معنی این است که هر مادهٔ جاذب هرمادهٔ دیگر است در تمام اجسام اعم از اینکه یکی کوچك و دیگری بزرك یاهردو بیك اندازه باشند هردوجسم طرف همدیگر حرکت می کنند اگر مانعی از حرکت نداشته باشند منتهی اگرماده وهیولای هردوجسم متساوی شد در وسط حقیقی مسافت همدیگررا ملاقات خواهند کرد و اگر یکی بزرگتر ودیگری کوچکتر نقطهٔ ملاقات نزدیکتر بمبدء حرکت بزرگی خواهد بود مثلا اگر فرض کنیم که د عالم جسمی نیست غیر دوقطره آب متساوی که ماده درهردو بیك اندازه باشد وقطر هریك عشر قیراط از اول خلقت هریك جاذب دیگری است و بسرعت واحده متحرك بطرف یکدیگر خواهند شد که در وسط حقیقی بعد و مسافت متصل بیکدیگر میشوند یعنی هر یك مسافتی را

نداﻧﺴﺘﻨﺪ مخصوصاً باعقیدهٔ یونانیها ومتمدنین آن عصر که خرق و التیام را نسبت بمجردات محال میدانستند یا اکر بینندهٔ نقل کرده چون انشقاق قمر امر غیر عادی است مورخین اعتقاد بقول آنها نکرده درج تواریخ ننمودند (۵) اثبات وقوع این امر بس از اثبات امکان انشقاق بدلیل وقوع نظیر آن در سیارهٔ اعظم از قمر و برهان طبیعی التیام آن بقاعدهٔ جذب و انجذاب بدلیل تواتر و شیاع آن بین امت است چنانکه معجزهٔ عیسی ۴ وموسی از قبیل احیاء موتی ویدبیضاء نیز بتواتر و انتشار بین امت ثابت میشود اکر تواتر وشیاع بین امت سند است شق القمر ثابت میشود و اکر سند نیست اثبات معجزات غیر باقیهٔ هیچ پیغمبر را نمیتوان نمود در ختمه این نکته مخفی نماناد که اخبار دیگر که در بعضی کتب وارد است از قبیل اینکه نصف ماه داخل کریبان پیغمبر شد و از

متعلق بصفحهٔ قبل است

قطع میکند که دیگری نیز بهمان اندازه قطع مسافت کرده است و اکر آن دوقطره یکی بزرکتر در ماده وهیولی بود حرکت آن بطیئی‌ترمیشودوحرکت کوچك سریعتر و نزدیکتر بمبدء حرکت بزرکتری ملاقات میکنند بهمین ترتیب نقطهٔ التقاء نزدیك بمبدء حرکت بزرکی میشود تااینکه فرض کنیم یك قطرهٔ باندازه کرهٔ زمین ودیگری همان قطره که قطر آن عشر قیراط باشد باندازهٔ حرکت قطره کوچك سریعتر است که حرکت قطرهٔ بزرك ابداًمحسوس نیست و همین قاعده جاری است در قطرهٔ باران وزمین که بجاذبهٔ زمین قطرهٔ باران بزمین نزدیك میشود و بقوهٔ جاذبهٔ همان قطره زمین نیز حرکت میکند منتهی چون ماده وهیولی در کرهٔ زمین خیلی زیاد تر است حرکت کرهٔ زمین نسبت بنقطهٔ التقا باندازهٔ کمست که ابداً محسوس نیست و هرچند بیکدیکر نزدیك شوند جاذبه قوی تر وحرکت هردو مخصوص جسم کوچك سریعتر می شود تاملاقات درنقطهٔ نزدیك بمبدء حرکت زمین واقع شود .

آستین بیرون رفت چون مخالف قواعد طبیعی است بعلاوه اخبار آحاد است ما مجبور بتصدیق آنها نیستیم و اثبات آنها نیز برما لازم نیست فقط حکم قطعی اسلام انشقاق قمر است ولو دو ثانیه وقت بس از تامل در مقدمات از برای منصف راه منعی نخواهد باقی بود

(اخبار از قوهٔ بخار وخط آهن)

قرآن محمد ابن عبدالله ص که معجزهٔ ثابتهٔ خاتم الانبیاء است تا انقراض عالم مطابق استعداد هر دورهٔ معجزاتی نمایش میدهد که اتمام حجت برعالمیان گردد در زمان نزول آن که کمالات عرب منحصر بفصاحت بود اسباب عجز سایرین گردید ودراین قرون اواخر اخبار و کشفیات وپیش بینی‌های آن که بتحقیق ونبوت پیوسته دلیل اعجاز آنست (سورهٔ یس) (آیهٔ ۴۱)

(و آیة لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلك المشحون وخلقنا لهم من مثله مایرکبون)

فرمود یکی از آیات ونعمتهای خدائی این است که حمل کرد مردم و اولاد ایشان را در کشتی مملو از جمعیت در روی آب بدون اینکه کشتی در آب فرو برود بااینکه چوب کشتی و محمولات آن تمام از اثقال و مجذوب مرکز زمین هستند وباید فرو بروند وخلق کرد از برای شما مثل کشتی مرکب دیکری که مانند کشتی باشد وحامل جمعیتی شود ظاهر این است که اشاره به (ترن) و خط آهن است یاچون لفظ فلك فرد معمول وشایع آن کشتی بادی است مقصود از مثل آن کشتی بخاری ودودی است که مثل بادیست در تمام اوصاف بهرحال مراد از مثل قوهٔ بخار و کهربائی است که مثل باد مراکب را باجمعیت مشحون حرکت میدهد (احتجاج شیخ طبرسی نقل میکند توقیع ودست خطی را که امام د ازدهم امامیه حجة غایب بشیخ مفید نوشته در آن نیز اشارهٔ بخط آهن فرموده .

(ستظهر لکم آیة من السماء جلیة ومن الارض مثلها بالسویة ویحدث فی ارض المشرق مایحزن ویقلق) در آیه ظاهر میشود از برای مردم آیات آسمانی وزمینی مساوی ومتوالی یکدیگر از قبیل خسوف و کسوف وستارهٔ دنباله دار غیر مأنوس در آسمان وقتل ونهب وامراض و نقص اموال و انفس وثمرات در زمین و واقعات مشرق اسباب حزن واندوه است (اختصاص بمشرق برای اختصاص مسلمین است بمشرق والا مفاسد مغرب بیشتر است جملات اوائل ظاهر اینست که اشارهٔ بجنك بین المللی است که مراکز اسلام هم از محارب و یطرف حوادثی طی کردند بسیار اسفناك وحزن انگیز **(وتغلب علی العراق قوم عن الاسلام مراق یضیق بسوء فعالهم علی اهله الارزاق)** و غالب می شوند بعراق عرب اشخاصیکه خارج از اسلامند و اسباب تنگی رزق خواهند بود گویا اشاره بتصرف و غلبهٔ انگلیس است به بغداد **(ثم تنفرج الغمة من بعد بوار طاغوت من الاشرار ویسر بهلاکه المتقون الاخیار)** پس گرفتاری مسلمانان متوجه باستراحت میشود بعد از بهمخوردن وهلاکت اوضاع یکنفر از بزرگان اشرار و خوبان مسلمانان مسرور می شوند ظاهر از اینجمله نیز خلع امپراطور روسیه است که اسباب تخفیف عذاب مسلمین گردیده و در نتیجه اسباب صلح بین المللی خواهد بود **(ویتفق لمریدی الحج ما یأملونه علی توفیر غلبة منهم واتفاق ولنا فی تیسیر حجهم علی الاختیار منهم والوفاق شأن یظهر علی نظام واتساق)** وحاصل میشود از برای اشخاصی که ارادهٔ حج دارند چیزی را که میخواهند از اینکه وافراً باتفاق یکدیگر واستراحت مسافرت کنند وطریق حج آنها سهل خواهد شد بواسطهٔ چیزی که جدیداً احداث میشود بیك نظم و نسق مخصوص اینکه حجاج بتوانند از راه سهل واستراحت باجتماع واتفاق بوسیلهٔ یك‌شیئی منظم و منضبط جدید الاحداثی بحج موفق شوند منصف تصدیق میکند که اخبار واشاره

بخط آهن راه بغداد ومکه است که بعد از جنك بین المللی خاتمه خواهد گرفت
(فطوبی لمن دعی نفسه للانصاف وردعها عن الاعتساف)

(حرارت ونور شمس)

قدماء از فلاسفه معتقد بودند که شمس منبع ومصدر نوراست وحرارت وناریتی در او نیست چون بسیط است ومرکب نیست از اوصاف عنصریات‌مقدس و منزه است وابدا متصف بحرارت و برودت ورطوبت ویبوست نمیشود بلکه بواسطهٔ اثر و خصوصیتی که در نور شمس است پس از رسیدن بزمین انعکاس‌از کثافات احداث حرارت‌میشود .

و لکن متاخرین از حکماء اروپا معتقد هستند که شمس از عنصریاتست بلکه تقریبا ۱۲ ماده معدنی دراو کشف نموده اند و نور ونار هردورا داراست و تشبیه میکنند اورا بدریای آتش که شعله ور و زبانهٔ آن پنجاه هزار فرسخ میرسد وشعلهٔ آن گاهی مثل‌شعلهٔ که باد آنرا از محل توجه متمایل کند منحرف میشود و آن مقدار حرارت که از شمس بزمین ما میرسد یکجزء از (۲۰۳۸٬۰۰۰) و باقی حرارت آن یا تلف میشود یا بباقی سیارات می رسد (و کرنیلکسوس) میگوید قوت حرارت شمس ازغلاف و جلد نورانیست که احاطهٔ بشمس دارد که آنرا (فوتوسفیر) گویند وغالب نور و نار شمس از این جلد وغلافست و کشف اینمسئله ممکن نیست مگر بدوربین طبقات (سپکترو-سکوب) که نوررا بالوان خودش نمایش میدهد (سورهٔ نوح) (آیهٔ ۱۵) **(وجعل الشمس سراجاً)** خداوند شمس را چراغ قرارداد ازبرای‌اهل زمین)
ومعلوم است چراغ جنبهٔ نور وناریت هردورا دارا است و باین جهت است که بزبان شریعت نیز شمس منبع حرارت ومصدر نور است خداوند مکرر

شمس را بسراج وضیاء تشبیه کرده وقمررا بنور چنانکه فرمود (**الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً**) اشارهٔ باینکه نور و حرارت شمس ذاتیست و نور وحرارت قمر کسبی است (خصال) (بحار) (مجمع البحرین) عن سلام ابن مستنیر قال قلت لابی جعفر ع لم صارت الشمس احر من القمر قال ع (**ان الله خلق الشمس من نورالنار وصفو الماء طبقاً من هذا وطبقاً من هذا حتی صارت سبعة اطباق البسها لباساً من نار فمن هنالك صارت احر من القمر**)

سائل سئوال میکند از حضرت صادق آل محمد ع که چرا حرارت شمس بیشتر از قمر است حضرت فرمود خداوند خلقت نمود شمس را از نور آتش و آب صاف یك طبقهٔ آن از جوهر آتش وطبقهٔ دیگر از صفای آب تااینکه هفت طبقه شد پس از آن لباسی از آتش بر آن پوشانید از اینجهت است حرارت شمس بیشتر از قمر است)

این خبر اولا دلالت میکند مطابق عقیدهٔ متاخرین از اروپا که شمس مرکب از عناصر است وبسیط نیست چنانکه عقیدهٔ یونانیها بود وثانیاً مطابق کشفیات جدیده چون شمس مرکب از عناصر ومادیات ودارای آب وآتش وبخار است بالملازمه تکوین معادن دراو میشود ثالثاً اینکه عمدهٔ حرارت شمس از لباس ظاهر و جلد اوست و فاندیك منحصر کرد علم باین لباس و تصدیق بانرا بدیدن به واسطه (سپکترسکوب)

اما شریعت اسلام بدون آلت و اسباب مطابق کشفیات جدیده خبر داده بر خلاف علماء اهل عصرخودش (کافی) (بحار) عن اصبغ ابن نباته عن امیرالمؤمنین فی حدیث طویل (**ان الشمس لوکان وجهها لاهل الارض لاحترقت الارض ومن علیها من شدت حرها**) فرمود اگر روی شمس مواجه اهل زمین بود تمام زمین و اهلش را میسوخت از شدت حرارت) این روایت علاوه بر اینکه

دلالت برشدت حرارت شمس میکند اختلاف سطوح شمس را درحرارت وبرودت نیز ثابت میکند چنانکه مسلم متجددین است که صفحه شمالیه اش گرمتر از صفحهٔ جنوبیه است و اول گویندهٔ این کلام هرشل حکیم است که میگوید نصف شمس حرارتش بیشتر از نصفهٔ دیگر است پس مطابق روایت اگر وجههٔ شمالیه اش یعنی قطب شمالیه مواجه زمین میبود تمام اهل زمین می سوختند و ایضا متاخرین گویند که اگر صفحات استوائیه شمس خالی از کلف میبود حرارت آن خط بیشتر از اطراف خط استوا میشد

(باران شمسی)

(*) نجم الملك طهرانی نقل میکند از حکمای قرن اخیر که یکی از حوادث شمسیه باران است زیرا که دیدند به تلسکوپ در ناحیهٔ غربی شمس به

(*) مرآت العالم مینویسد لکه‌های سیاه زیادی ولکهای روشنی که کلف میگویند در روی شمس مشهود است که این لکها متصل درحرکت هستند و از روی آنها حرکت ومدت یکدوره بخوبی معین میشود این لکهای آفتاب خیلی تغییر پیدا میکند بعضی نابود میشوند و بعضی مجدداً عود میکنند بسا سالها که در آفتاب هیچ لکه ندیدند معین نیست این لکه ها چه چیز هستند خود جرم شمس منجلی وروشن نیست ولی در حول این کره سه طبقه هوا یاشبیه به هوا است طبقهٔ اول که متصل بشمس است نورانی تر و در حقیقت این حرارت ونور باین زیادی از اوست (واین همان لباسی است که در اخبار آل محمد وارد است که از نار جهنم بشمس پوشیده که مبدء نور ونار اوست ودرمقاله نور شمس ذکر شد) طبقهٔ فوق نیز روشن ودرخشنده وشبیه باتمسفراست طبقه سیم مثل ابر ولی بدون اینکه نورانی باشد باران ازاو متولد میشود

اندازهٔ سی درجه کافی بشکل ابر که شعباتی دارد بعضی از شعبات نزدیك به شمس آن مثل تیر است و در طرف شمالی آن ابر رشته های نازك رقیق و خطوط کشیده شدهٔ از آن ابربطرف جرم شمس متصل‌است مثل خطوط باران و از طرف راست آن ابر خطوط مورب ومنحرف متصل بشمس است مثل بارانی که باد آنرا از محلش منحرف کند و سرعت سیر آن خطوط را بجرم شمس تقدیر کرده اند در هر ثانیهٔ (۱۵۰) فرسخ و در همین زمان که این کلف و خطوط درشمس دیده شد در روپا نیز سرخی عظیمی درشمس نمایان گشت و بعد از دوماه دیگر ابر روشنی روی شمس مشاهده شد که عروق و خطوط آن منحرف و منحنی بود و این مشهودات را از روی حدس باران وابر کرهٔ شمس تصور کردند

(کافی) (بحار) مسنداً عن جابر انه سمع الامام الخامس محمدالباقر ۴ یقول **(ان للشمس ملکا ینضحها بالماء ولولا ذلك لاشتعلت الارض)** حضرت باقر فرمود خداوند برای شمس ملکی خلق فرموده که بشمس آب میریزد و الا اگر حرارت شمس تدافع به‌آب نمیشد زمین میسوخت) اگر باران‌شمسی مطابق حدس متاخرین محقق شود این روایت حتما ناظر بهم ان معنی و امطار شمسیه است ویاممکن است مراد از زدن آب ترشح ذرات آب و بخار از زمین باشد که در هوا واتمسفر ما حرارت شمس را کاهیده وبان تکافؤ میکنند **(لااکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی)**

(شمس فانی میشود)

حکماء یونان ومقلدهٔ آنها تاقبل از قرن یازدهم هجری معتقد بودند که شمس بلکه تمام افلاك علویات باقی ومتحرك باراده هستند ممکن نیست محل حوادث شده یااختلالی وفسادی درآنها ظاهر شود (شیخ الرئیس) در کتاب شفا

گوید **(واتفقوا علی انه لیس عنصر الفلك عنصراً للاجسام الکائنة الفاسدة)**

اما شریعت اسلام فنا و زوال حرارت و نار و تمام شدن نور و نار و شکل آنهارا مکرر اخبار فرمود بلکه فناء تمام کائنات را خبر داده است

(کل شیئی هالك الا وجهه)

(و اذاالشمس کورت) یعنی زمانیکه حرارت ونور شمس سلب و معدوم شود **(و اذاالنجوم انکدرت)** یعنی‌ثوابت یاشموس‌فوق‌این‌نظام نیز بی نوروحرارت‌خواهند شد **(و اذاالنجوم طمست)** اخبارمبدء خلقت که شمس،قمر،زمین وسایر کواکب و شموس‌تماما حادث ومسبوق‌بعدمند متواتربلکه بدیهی‌وضروری اسلام است **(حین لا شمس مضیئة و لا قمراً منیراً)** واین نزاع حدوث وفناء شمس همیشه بین پیروان اسلام وعلماء فلاسفه بود تااینکه در قرن (۱۱) هجری حکماء اروپا اجماعاً تصدیق معتقدات اسلام را نمودند (کتاب نقش فی الحجر) هر جرم نورانی لابد است که بتدریج نور وحرارتش تمام شود بمرور زمان اعم ازاینکه شمس باشد یاستارهٔ دیگری از ستارگان (اروع الظماء) میگوید زمانیکه نور کوکبی کم شد باندازهٔ که در اطراف وجوانب نور آن اشعهٔ منفصل دیده‌شد یعنی بین الوان نور او خطوط تاریك مظلمی مشاهده گردید آن کوکب در حال نزول وراه انحلالست شموس مختلفند بعضی در کمال حرارت و نور وقوة آثار مثل شعرای یمانی وبعضی بعد از تکمیل آنها اینك رو به برودت ودرخط نقصان است مثل شمس ما ودب اکبر وعیوق که عزت خودرا خاتمه داده و در انحطاط و درخط فنا و زوال سیر میکنند بالجمله محقق و اجماعی حکماء اروپا است که اجرام کونیه از شموس واراضی و کواکب وهرچه درآنها هست حادث ومسبوق بعدمند اگرچه درمبدء وجود آنها اختلافست ولکن در اصل حدوث وفناء آنها شکی نیست وزمانی خواهد امد که هیچیك وجود نداشته

باشند چنانکه ترقی وتکامل وضعف وتناقص هریك از میزان حرارت و نور معین شده و اثار عتیقه ومخلوقات طبقات الارض را کشف کرده اند و کسر و نقصان حرارت مزاج زمین را معین نموده اند **(واقترب الوعد الحق فاذاهی شاخصة ابصار الذین کفروا یاویلنا قدکنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین)**

(روزه بنظر خالی ازغرض لازم است

از آنجائیکه خداوند عالم درانسان قوای ظاهریه وباطنیه قرار داد وهریك از اینها از مادهٔ مخصوصی باید تغذیه کرده بملایم و منافری سعادت و الم ادراك میکنند منع هریك از منظور آن افراط وغرق هریك درمشتهیات خودش تفریط است مثلا تغذیهٔ باصره برؤیت ودیدن است منع ان بکلی از رؤیت ظلم واشتغال ان در تمام اوقات ومنعش از خواب مورث ضعف است و همچنین تمام قوی و احساسات طرف افراط وتفریط ان مورث مضار وقبیح است بعلاوه تمام این قوی باقتصادیات اشرف قوای انسان را که عقل است حافظند افراط و تفریط هر یك قوه عاقله را کسر و نقصان میدهد قوهٔ واهمه اگر بیشتر از اندازه اشتغال به عمل پیدا کند مرض هیستری غالب امده عقل را مغلوب خود مینماید و اگر کمتر بود مورث تهور وصاحب از مجنون بشمار میرود پس باین قاعده غذا خوردن زیاد عقل را خفه میکند و کمی بی‌اندازه جسم بلکه عقل را ضعیف می سازد و هرچند قوای طبیعی الغاء از عمل شوند جنبهٔ قدوسی ان بیشتر جلوه خواهد کرد پس از برای اشخاصیکه مریض ومسافر نیستند واحتمال شدت‌مرض از روزه داده نمیشود خداوند روزهٔ که مراد امساك از وظایف حیوانی است سالی سی‌روز واجب قرار داد زیرا که بنی ادم طبعاً منغمس درشهوات ومشغول اداء مشتهیات نفس است وشهوت رانی مطلق مسلماً اسباب اغفال نفس از عالم قدس وهمان جنبهٔ افراط درقوای طبیعی است برای تنبیه نفس وجلب آن ازعالم

طبیعت که متوجه بعالم امر گردد و جهة انسانیت وقوهٔ عاقله تقویت گیرد که تقویت عقل و صفاء قلب و توجه بعالم الهی و انصراف از طبیعت مسلماً درمعدهٔ خالی و امساك از وظائف حیوانی است اگر تمام عمر را انسان مصروف در شهوات دارد طرف افراط مذکور است که نسبت بقوهٔ عاقله بعمل آمده و اسباب ضعف آن خواهد بود و ایضاً منتهی ترقیات عالم امکان تشبه بعالم‌وجوب و اتصاف باوصاف خدائیست چنانکه هر انسان طالب علم و قدرت و غنی و حیوة ابدی است که تمام صفات خداوندیست امساك از وظایف شهوات و طبیعت و سلطنت داشتن انسان بر اعضا و جوارح وامعاء خودش بزرکترین مورد و شبیه ترین ممکن است بعالم قدرت وغنی ووجوب وتقدس صرف باین جهت استکه فرمود **(الصوم لی و انا اجزی به)** روزه برای خودم است و من خودم جزای روزه هستم) علاوهٔ برآنها فوائد امساك در کم خوردن و آشامیدن و منع جماع از برای حفظ الصحه و سلامت بدن واضح است که **(المعدة بیت الدآء) (والحمیة رأس کل الدوآء)** معده منبع درد ها است و امساك بهترین معالجات است)

وجوب روزه باختلاف موقع و مدت وشرایط اجمالاً. در تمام ادیان الهی‌است برای شهادت ایراد چند آیهٔ از کتاب مقدس کفایت میکند (انجیل متی) (باب ۱۷) (آیهٔ ۲۱) پس از شفا دادن مسیح جوان مصروعی را (لیکن این جنس جز بدعا وروزه بیرون نمیرود) (انجیل متی) (باب ٦) (آیهٔ۲٦) (چون روزه دارید مانند ریا کاران ترش رو مباشید زیرا که صورت خویش‌را تغییر میدهند تادرنظر مردم روزه دار نمایند هر اینه بشما میگویم اجر خود را دریافته اند لیکن تو چون روزه داری سر خود را تدهین کن وروی خودرا بشوی تادرنظر مردم روزه دار ننمائی بلکه در حضور پدرت که در نهان است وپدرنهان بین تورا آشکارا جزا خواهد داد (انجیل لوقا) (باب۲) (آیهٔ۲۷)

(وقریب بهشتاد سال بود که او بیوه گشته بود از هیکل جدا نمیشد بلکه شبانه روز بروزه وعبادت مشغول می‌بود)

(انجیل لوقا) (باب ٦) (آیهٔ ۲۱) مسیح بشاگردانش میفرماید (خوشا بحال شما که اکنون گرسنه اید زیرا که سیر خواهید شد خوشا بحال شما که اکنون گریانید زیرا که خواهید خندید) (انجیل مرقس) (باب ۲) (آیهٔ ۱۸) (وشاگردان یحیی وفریسیان روزه میداشتند پس آمده بوی گفتند چونستکه شاگردان یحیی وفریسیان روزه میدارند و شاگردان تو روزه‌نمیدارند عیسی بدیشان گفت آیا ممکن است پسران خانهٔ عروسی مادامیکه داماد باایشان است روزه بدارند مادامیکه داماد را باخود دارند نمیتوانند روزه بدارند لکن ایامی میاید که داماد از ایشان گرفته شود در آن ایام روزه خواهند داشت) این آیه دلالت دارد که روزه در شریعت یحیی ممدوح ودر شریعت مسیح نیز ممدوح و آن ایام بعلت مخصوصی شاگردانش روزه نمیداشتند مثل مرض ویا مسافرت چنانکه وعده میدهد که عنقریب شاگردانش بایدروزه بگیرند.

(لواط حرام است)

غرض از مجامعت پوشیده نیست که توالد وتناسل است و این لذتی که خداوند در جماع قرار داده برای آنستکه طبیعت را تحریك بعمل کند واسباب توالد فراهم گردد وحفظ مواد حیوانی ومیکروبهائیکه مایهٔ حیات است درشرع اسلام است فوق العاده مورد توجه است و باینجهت مجرای بخصوصی خداوند برای مجامعت خلق فرمود که مواد انسانیت آلودهٔ بیول و غایط نشده و آن فضلات منی را باخود دفع نکند و زنا و لواط و استمنا را حرام کرد بلکه اخراج ذکر را از فرج درهنگام انزال منی حرام فرمود که اجزاء منوی‌تضییع

نشود و ایضاً انزال بی‌نتیجهٔ ولادت ومحل توالد فقط شغل بهیمیت و حیوانیست و انسان اشرف از آنستکه داعی و نتیجهٔ امور خود را صرف شهوت رانی قرار بدهد و همچنین وضع زن مناسب انفعال است و خلقت مرد مناسب فعل پس بمقتضای قانون خلقت زن قابل است ومرد فاعل ولواط مرد ومساحقهٔ زن مردرا منفعل وزنرا فاعل قرار میدهد مخالف قانون خلقت وحکم طبیعت است و ایضاً در مهبل فرج ومجرای رحم خداوند قوهٔ جاذبهٔ وضع نموده که جاذب منی است برای آنکه مجاری مردرا تخلیهٔ کامل از منی نموده تنظیف بنماید و چون این قوه در لواط نیست ممکن است ترشحات منی و باقی ماندن اجزاء آن درمجاری مرد اسباب قرحه وامراضی شبیه بسوزاك گردد پس از معلوم شدن فلسفهٔ حرمت لواط مدرك حرمت آن علاوهٔ براجماع وبداهت مذهب اسلام آیات واخبار مکرره است (سورهٔ اعراف) (آیهٔ۷۹) **(ائنکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون)** نقل از لوط میکند که بامتش میگوید بطریق ملامت و استفهام انکاری آیا شما قضاء شهوت خود را در مردها میکنید بدون زنها بلکه شما جاهل و مسرف در قضاء شهوات هستید در آیهٔ بعد خداوند میفرماید ما لوط و اهل بیت او را نجات دادیم و نازل کردیم بلا و عذاب متواتراً مثل باران برقوم لوط که مسرف و مجرم بودند **(فانجیناه و اهله الا امراته کانت من الغابرین و امطرنا علیهم مطراً فانظر کیف کان عاقبة المجرمین)** در علم اصول فقه مقرر است که تعلیق حکم بوصف شعر بعلیت ماخذ اشتقاق و آن وصف است پس از آنکه خداوند مجرم بودن و نزول عذاب را معلق بر عمل لواط قوم لوط فرمود دلالت براین میکند که این وصف و عمل درهرجا و در هرکس و در هروقت که موجود شد ملامت و عذاب را مستحق است (سورهٔ انعام) (آیهٔ ۹۰) پس از اینکه خداوند اسحق و اسمعیل و یسع و لوط و بعضی انبیاء دیگر را ذکر میکند به پیغمبر اسلام خطاب میکند که این پیغمبر

ها را خداوند هدایت کرد توهم بهدایت ایشان اقتدا کن **(اولئك الذین هدی الله فبهدیهم اقتده)** بموجب این کریمه شرایع آن انبیاء تماماً بر پیغمبر اسلام و مسلمین واجب است مگر اعمالی که صریحاً نسخ شده باشد **(ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها)** و لواط داخل منهیات لوط است پس بالملازمه داخل در منهیات و محرمات قرآنست و ایضاً از قول لوط در سوره شعراء (آیهٔ ۱۶۵) **اتأتون الذکران من العالمین** (سورهٔ نمل (آیهٔ ۵۶) **ائنکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون**) (**اربعین شیخ بهائی**) **قال رسول‌الله (ص)(من نکح امرئة فی دبرها او غلاماً فی دبره او رجلا حشره الله عز وجل انتن من الجیفة یتأذی به الناس حتی یدخل جهنم (جامع الاخبار صدوق) (قال رسول‌الله ص) (من الح فی وطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الرجال الی نفسه) (مجمع البحرین) (اللواط مادون الدبر و اماالدبر فهو کفر)**

(محل قمر مدار بیضی در طواف زمین است)

مذهب قدماء این بود که قمر مرکوز در حجم فلك اول است و در عداد سایر سیارات است (قمر است و عطارد زهره شمس و مریخ ومشتری وزحل) لکن حکماء اروپا آنرا در مدار بیضی مستخدم زمین میدانند و در عداد سایر سیارات نیست آیات و اخبار اسلامی نیز دلالت دارد برهمین معنی (سورهٔ نوح (آیهٔ ۱٤) **(الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمس سراجاً)** خداوند هفت آسمان را خلق کرد و قمر را در آنها نور قرار داد و شمس را چراغ آنها) اینکه فرمود قمر را نور در بین آنها و اختصاص بیك آسمانی نداد و شمسرا چراغ و قمر را نور

تعبیر کرد دلالت براین میکند که در عداد شمس و مخصوص بفلکی و مرکوز در نخن آن نیست (فرج الهموم) و (بحار) مسنداً عن امیر المؤمنین فی خبر احتجاجه علی الدهقان سرسفیل المنجم الفارسی انه قال ع **(اظنك حکمت علی اقتران المشتری و زحل لما استنارا لك فی الغسق وظهر تلألؤ المریخ و تشریقه فی السحر و قد سار فاتصل جرمه بجرم تربیع القمر)** امیرالمؤمنین ع بسرسفیل منجم فرمود گویا حکم باقتران مشتری و زحل میکنی برای اینکه در شب هر دو نورانی شده اند و صفاء مریخ و نورانیتش در سحر در صورتیکه متصل و نزدیك شده بمدار تربیع قمر) حکم حضرت بمتصل شدن مدار تربیع قمر بامریخ دلالت دارد که قمر در مدار بیضی اطراف زمین در طولانی ترین قطر است و زمین در کوتاه ترین قطر مدار خود و مدار مریخ چون محیط بر مدار زمین است و مریخ هم در نزدیکترین قطر مدار خود نسبت بزمین این زمان قرب میانهٔ قمر ومریخ باندازه ایست که میتوان عرفاً حکم باتصال کرد اگر چه حقیقةً فاصله دار است و این شکل نزدیکی مریخ باقمر در ظاهر قدماء ممکن نیست زیرا که هریك مرکوز در حجم فلك و آسمانی هستنددر کمال بعدازیکدیگرچنانکه فلك عطارد و زهره وشمس بین قمرو مریخ فاصلهٔ است بخلاف نظام جدید که بین مدارزمین و مریخ فاصله نیست وقمرهم داخل جاذبهٔ زمین است (فیلکس ورنه) میگوید مریخ هرزمان نزدیك میشود بمایعنی درنزدیکترین مدار خودبازمین میرسد جرم آن بنظر (۲۵) مرتبه بزرگتراست ازقطربعید آن وهم چنین قریب الاتصال بزمین تصور میشود) و این کمال قرب مریخ بزمین درهر دوسال و پنجاه روز یکمرتبه اتفاق میشود وظاهر اینستکه در آن زمان درموقع سحر درحالیکه قمر نظر تربیع بشمس داشته اقتراب قمر بامریخ حاصل شده بود (کتاب درّ المنثور) فرمود (قمر ونجوم ورجوم فوق آسمان دنیا هستند)

قمر اگر مرکوز در ثخن فلك اول میبود ممکن نبود فوق آسمان دنیا باشد بلکه مطابق نظام جدید که مراد از آسمان دنیا کرهٔ بخاریهٔ زمین باشد صدق می کند که تمام اینها فوق کرهٔ بخاریهٔ زمین هستند اما اخبار تعدد و کثرت اقمار درمقالهٔ (شمس وقمر یکی نیست) ذکر شد تعدد اقمار را باید دلیل صحت مسلك جدید دانست که باشرع اسلامی منطبق است چنانکه اول کسیکه غیر از قمر ما از برای مشتری قمر ثابت کرد (کاللی است) پس از آن اقمار مخفیه مکشوف گشت باندازهٔ که قدر مسلم از اقمار که مستخدم سیارات هستند (۲۸) عدد شدزمین‌ما (۱) قمرمریخ (۲) قمرمشتری (۸) قمرزحل (۸) قمر ارانوس(۸)قمر نبتون (۱) قمر (کاسنی وموتتابن) یکقمری از برای زهره مدعی هستند میخائیل میگوید قمر زهره چهار مرتبه دیده شده وقطر قمر زهره را ۲۰۰۰ میل تشخیص دادند وبعد آنرا از زهره مثل بعد قمر ما از زمین فاندیك می گوید از برای زمین ما قمر دیگری کشف کرده اند که یکی از ستاره های دنباله دار در جاذبهٔ زمین استخدام زمین را بعهده گرفته در اطراف زمین‌بطریق سیر ستاره های دنباله دار سیر میکند که آنرا هم قمر دیگری از برای زمین فرض کرده اند

و معلوم است کثرت اقمار که در شریعت اسلامی وارد است دلیل بر صحت عقیدهٔ جدید است و کشف کثرت اقمار مطابق زبان اخبار دلیل بر اعجاز ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم است

(قمر حرارت ونور ذاتی هم دارد)

فاندیك میگوید قمردوحرارت بزمین‌ما میرساند یکی انعکاس اشعهٔشمسیه که حرارت عمدهٔ قمر منعکس از شمس است ودیگری حرارت ذاتیه که در مزاج وباطن قمر است بواسطهٔ اشعهٔ شمسیه از باطن بظاهرش سرایت می کند

وبزمین ما آثارش واصل میشود فیلکس ورنه میگوید نور قمر حرارت خفیهٔ از خود قمر دارد که بتوسط آلات کشف شده هرشل میگوید ازبرای تمام اجرام مظلمه که سیارات هرشمسی هستند نور خفیف ذاتی موجود است‌مخصوصاً درقمر برای اینکه قمر در روز دیده میشود در حالتیکه درمحاق است اگر نورانی نبود در محاق که اشعهٔ شمسیه در آن منعکس نمیگردد ممکن نبود مرئی واقع شود ودیگر آنکه درحال خسوف وکسوف کلی قمر دیده میشود نورانی بنور ضعیف که مایل بسرخی است وآن مقدار نور ذاتی قمر است پس بر خلاف عقیدهٔ قدماء قمر مرکب از عنصریات و دارای حرارت ونور و تشکیل از مواد وطبقات مختلف شده ودارای جبال و تلال است بلکه (هوك) حکیم میگوید در قمر هوا وآب وحیوان نیز موجود است آتش فشانی وسیر اجزاء کوه آتش فشان قمر وشفق قمررا دلیل بروجود هوا دانسته وتمام این مراتب ظاهر میشود از روایتی که سئوال میشود (بحار) از حضرت باقر ۴ که چرا حرارت قمر کمتر از شمس است فرمود **(ان الله خلق القمر من ضوء نور النار وصفو الماء طبقا من هذا وطبقا من‌هذا حتی صارت سبعة اطباق البسها لباسا من‌ماء فمن هنالك صارالقمر ابرد من الشمس)** خداوند قمررا طبقات قرار داد یك طبقه از مادهٔ آتش وطبقهٔ دیکر ازعنصر آب تااینکه هفت طبقه گردید وطبقهٔ ظاهر قمر از عنصر آبست پس حرارتش کمتر ازشمس شد

این خبر دلالت دارد اولا بر اینکه قمر از عنصریات و مواد کون و فساد است ومرکب از اجزاء مختلفه و ثانیاً آنکه قمر تابع شمس و در خلقت متأخر بلکه متولد از شمس است بدلیل آنکه در خبر سابق فرمود خداوند شمس را از نور آتش خلق کرد وقمررا از ضوء نور نار یعنی از ترشحات و توابع نور شمس قمر را ایجاد کرد ثالثاً اینکه قمر حرارت خفیهٔ را دارا است چنانکه در صدر خبریکه در مقالهٔ (حرارت شمس) ذکر شد فرمود

(فلذلك صارت الشمس احرّ من القمر) یعنی شمس گرمتر است از قمر معلوم است که قمر نیز دارای حرارت جزئی هست .

و رابعاً اینکه حرارت از باطن و مواد ناریهٔ قمر است و شاهد این معنی قول فاندیك و کوه آتش فشان است که ذکر شد

از حضرت صادق علیه السلام روایتی منقول است که فرمود **(الشمس والقمر آیتان الی قوله۴ و ضوئهما من نور عرشه و حرّهما من نار جهنم)** فرمود ضوء شمس و قمر از نور عرش خدا است (مراد از عرش یامحدّد نظام تمام موجوداتست چنانکه سابقاً تحریر شد یاقوه قدسیه مفیضهٔ وجود) و حرارت شمس و قمر از آتش جهنم) ظاهر است از این روایت که قمر نیز دارای نور و حرارت ذاتی است و الا بعقیدهٔ قدماء از فلاسفه نور قمر مطلقا مکتسب و منسوب بشمس است و ابداً دارای نور و حرارت نیست که نوران از عرش و حرارتش از جهنم باشد .

(عکس رادر قرآن فرموده)

(سورهٔ فرقان) (آیه ۴۷) **الم تر الی ربك کیف مدّ الظل ولو شاء لجعله ساکناً ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا** خداوند سایه‌را متحرك و ممدود کرد اگر بخواهد آنرا ساکن و بیحرکت میکند که پس از زوال صاحب سایه نیز بجای خود متوقف باشد و شمس را دلیل و راهنمای تسکین و ضبط سایه قرار داد زیرا که حرکت دادن شمس سایه را دلیل است براینکه ضبط و سکون سایه نیز ممکن است چون متعلق قدرت طرفین وجود و عدم است اگر بعین انصاف ملحوظ شود این کریمه اشارهٔ بعکس است زیرا که عکس همان سایه ایستکه بواسطهٔ روشنی شمس در شیشه منعکس شده در آنجا ساکن و متوقف میشود .

(رقیت و عتق)

رقیت و بندگی در عالم چون مطابق با طبیعت انسان استکه وقتی غالب بر خصم خود گردید در تحت عبودیت و اسارت خود خصم را همیشه میخواهد و در ممالك قدیمه از آشور و کلدان و سایر ممالك معمول بود که اسیر جنك را عبد و بندهٔ خود دانسته خرید و فروش مینمودند و در رومان بازار مخصوصی از برای فروش بنده و کنیز داشت که هزارها عبد متاع آنها بود پرویز پادشاه فرس در ضمن هدایائیکه از برای موریقس سلطان روم فرستاد صد غلام ترك بود که در گوشهایشان گوشواره های لؤلؤ بود و موریقس در ضمن هدایای خودش برای پرویز بیست کنیز از محترمات صقالبه گسیل داشت که هریك تاج جواهری برفرق آنها بود و در جاهلیت عرب نیز مثل سایر ملل اسیر جنك خود را استرقاق کرده بعلاوه از بلادیکه اهالی آنها در توحش و بربریت بودند تجار عبید و اماء حمل بجزیرة العرب کرده میفروختند و خانهٔ نبود که خالی از عدهٔ بنده و کنیز باشد گاهی جنك و گاهی زراعت و گاهی سایر احتیاجات مولای خودش را ادا و اداره میکردند چنانکه ذوالکلاع حمیری وارد بابی بکر شد باهزار بنده غیر قشون و فامیلش بهر حال بنای تمام عالم و تجارت مخصوصاً عرب باسترقاق و بنده پروری بوده در اثناء این احوال صاحب دعوت اسلام برای اعلاء کلمهٔ حقه و ترویج شریعت الهیه قیام کرد در حالیکه در عرب و فرس وروما ملیونها از مردم تحت اسارت و بندگی بودند صاحب اسلام اسیر جنك و جلب کفار را از دار الحرب بدار الاسلام عبد و بنده قرار داد و اجازه در خرید و فروش آنها نیز داد پس از آن عتق و آزاد کردن بندگان را فضیلت داد و ثواب عظیم برای آن قرارداد ومردم را ترغیب به آزاد

کردن آنها کرد که یکی از عبادات مهمه در شریعت اسلام عتق است (۱) بعلاوه اسباب دیگری از برای عتق قهری وضع کرد از قبیل (تدبیر) (۲) و (مکاتب) (۳) و (استیلاد) (۴) و (واقعاد و عمی و جذام و برص) (۵) و کفاره) (۶) (واسلام عبد قبل از اینکه مولایش مسلمان شود و خروجش از دار الحرب) (وتنکیل) (۷) (وموت مورث) (۸) (وشراء یکی ازعمودین) (۹) (ونذر) (وعتق بسرایت) (۱۰) که تفصیل هریك در کتب فقه مزبور است و فلسفهٔ امضاء پیغمبر اسلام رقیت وعتق را پس از تأمل در منظور صاحب اسلام واضح میشود چون منظور صاحب اسلام جلب کفار است بدین اسلام بهروسیلهٔ که ممکن شود اعم از جنك یا صلح یا موعظه یا بخشیدن مال که مؤلفة قلوبهم

(۱) پیغمبر اکرم فرمود من اعتق مؤمناً اعتق الله العزیز الجبار بکل عضو عضواً له من النار فان کان انثی بکل عضوین منها عضواً من النار)

(۲) تدبیر تعلیق حریت عبد است بموت مالك یاموت شوهر مملو که یاموت مخدوم مملوك که مالك عبد را بخدمت دیگری گماشته باشد بایجاب حکم شرعی بعد ازموت مالك یاشوهر یامخدوم آزاد خواهد بود .

(۳) مقصود از مکاتب قرار داد مالك است بعبد که عبد تکسب کرده قیمت خودرا بمالك بدهد و آزاد شود .

(۴) استیلاد آنستکه کنیزی از مالکش صاحب اولاد شود بمحض اینکه حامل شد نقل وانتقال اوجایز نیست تابعدازموت مالك اگر کنیزصاحب اولاد بود آزاداست

(۵) اقعاد وعمی آنستکه عبد زمین گیر ویا کور شود آن وقت اکر عبد بخواهد آزاد میشود جذام و برص هم اکر درعبد پیدا شود قهراً آزاد است

(۶) کفاره در چند محل عتق را واجب میکند در بعضی از محال بتخییر بین عتق و چیز دیگر و در بعضی بتعیین اول افطار روز رمضان و مخالفت نذر وقسم وایلاء که عتق عبد در اینها واجب است تخییراً دوم کفارهٔ ظهار و

است یاغیر اینها ازوسائل وامم بعیده وملل وحشیه را بهیچ وسیلهٔ نمیتوانست در تحت قید اسلام مقید سازد زیرا باآنها نفوذ ومعاشرتی نداشت یکی از وسایل ارشاد کفار از ملل دور و نزدیك جاب آنها بود در دار الاسلام که انجا به عادات واخلاق اسلامیه متصف شده انوقت یکی از اسباب عتق و آزادی فراهم شود علت اجازهٔ خرید و فروش هم معلوم است که مسلمین را تحریك میکند برای جلب نفع شخصی کفار را از ملل خارجهٔ وحشیه و غیر وحشیه از دار الحرب بدار الاسلام بیاورند و ان عبدی که دربین مسلمین بغربت مبتلا شود حتماً رفته رفته باخلاق واحکام اسلام مأنوس شده خواهی نخواهی تسلیم شریعت پیغمبر مسلمین خواهد گردید وبمحض اینکه انجام غرض نوعاً گردید چون

متعلق بصفحهٔ قبل است

کفارهٔ قتل خطاء و کفارهٔ جزاء صید در احرام و کفارهٔ تراشیدن سر زن که عتق را معیناً واجب میکند واگر عتق ممکن نبود کفارهای دیگری دارد حلاصه کفاراتی که عتق را واجب میکند بیش از اینها است که مشروحاً به کتب فقها باید رجوع کرد .

(۷) تنکیل آنستکه اگر مولی کوش یادماغ یایکی از اعضای عبد را قطع کند آن عبد قهرا آزاد است .

(۸) موت مورث آنستکه عبد وارث صاحب مالی باشد پس از مردن مورث عبد ملك هر کس باشد آزاد است منتهی بایدقیمت خودرا ادا کند .

(۹) شراء یکی از عمودین آنستکه پسری آزاد پدر یامادر خودش یا یکی از زنهای محرم به نسب یارضاع را خریداری کند ویازنی یکی از آنهارا بخرد بمحض خریدن مملوك آزاد خواهد شد

(۱۰) عتق بسرایت آنستکه اگر یکجزئی ازعبد آزاد شود بهریك از این تمام آن قهراً آزاد است .

اسارت و رقیت ظلم است وحریت اساس مذهب اسلام اسباب قهری چندی از از برای آزاد شدن وضع کرد که جملهٔ ذکر شد بعلاوه امر بعتق اختیاری فرمود که پس از حصول نوعی نتیجه عبید از قید رقیت مستخلص شوند

چنانکه علی ابن ابیطالب ۴ ۱۰۰۰ وعمر ابن خطاب ۱۰۰۰ و محمد ابن سلیمان ۷۰۰۰ بنده آزاد کردند وهمچنین است حال سایر صحابهٔ پیغمبر که هریك به زحمت زیاد بمحض اینکه قیمت یك بنده را تحصیل کرده میخریدند و آزاد می کردند واگر بمحض حصول نتیجه واسلام عبد عتق انرا واجب می نمود یا اسلام را مطلقاً یکی از اسباب قهریت آزادی قرارمیداد قهراً جلب واسیر کردن کفار و سعی مسلمین در اخراج آنان از دار الکفر بدار الاسلام کاهیده بلکه ابداً کسی در این صدد برنمیامد زیرا که داعی دینی صرف در کمتر از مردم موجود است وباز نقض غرض میگردید پس ما بازاء واجرت عمومی در قانون گذاری لازم بود ولی اسباب حریترا بوسائل شخصی از امر استحبابی و علل قهری فراهم نمود یکی از اسباب عتق نذر است که مذکور شد مکرر اسباب آزادی عبدرا فراهم میکرد چنانکه عمربن ربیعه قسم خورد که هریك شعری که بگوید یك بنده آزاد کند و قسم خود را ادا کرد عتق بنذر و عهد نیز موجب جلب بندکان بود باسلام و امور مهمه مثل اینکه پیغمبر وقتی طائف را محاصره کرد ندا در داد **کل عبد نزل الی فهو حر** هریك از بندکان اهل طائف که قبل از تسلیم و تسخیر پیش من بیاید آزاد است جنید ابن عبد الرحمن والی هشام ابن عبد الملك در خراسان در وقعهٔ شعب گفت هربندهٔ امروز جنك کند آزاد است و بواسطهٔ جنك عبید قشون خصم را مغلوب و منهزم نمود دیگری از اسباب عتق خروج از دارالحرب و اسلام عبد قبل از مولایش وضع کرد و اینهم نکته ایست که متفرع بان اوضاع ابتداء اسلام است که تمام کفار عبید و اماء زیادی داشتند و عبید بدین واسطه و امید آزادی از حوزهٔ کفار

فرار کرده اسلام اختیار میکردند و همچنین موالی آنها بواسطهٔ حفظ عبید خود بسا بود زودتر مسلمان میشدند و این وسیلهٔ استخلاص عبید بود از قید اسارت ملل و دول پس بنظر تأمل و دقت واضح میشود که غرض از وضع رقیت رواج حریت و جلب کفار است باین وسیله در دارالاسلام و استخلاص عبید از بندگی و اسارت و الا حریت پایهٔ دین محمدی است که حسین ابن علی۴ در کربلا فرمود **(ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم)** بدشمنان خود خطاب کرد حال که دین ندارید حریت و آزادی دنیا داشته باشید

(سیارات از شمس منفصل شده اند)

محقق است نزد اروپائیان که زمین و سایر سیارات غیر اقمار هر یك جزئی از شمس بوده و بقوهٔ دافعهٔ آن منفصل شده و هریك از آنها بدو قوهٔ دافعه و جاذبهٔ شمس درمحل خود واقف وازمدار خود تخطی نمیکنند قرآن نیز فرموده که آسمانها و زمینها متصل بودند ما فاصله و جدائی انداختیم میان آنها را یعنی تمام زمینها جزء شمس بودند و تمام کرات بخاریه منحصر باتر یا کرهٔ بخاریهٔ شمس بعد از آن هر زمین و سیارهٔ را از شمس جدا ساخته و فاصلهٔ میان هر یك از آن اراضی وسیارات کرهٔ بخاریهٔ گردید (سورهٔ انبیاء) (آیهٔ ۳۱) **(ان السموات والارض کانتا رتقاً ففتقناهما)**

(لایدخل الملئکة بیتاً فیه کلب)

(ملئکه داخل خانهٔ که در آن سك باشد نمیشوند)

مراد از بیت خانهٔ قلب است که بیت سعادت و شقاوت و خانهٔ نور و ظلمت است و مراد از کلب شیطان است که فرمود **(الابلیس کلب علی باب الله)** ابلیس سگی است که بردر خانهٔ خدا ایستاده و مانع از ورود اعمال حسنهاست

مراد این استکه در قلبیکه سك یعنی شیطان در او باشد ملئکه وارد نمیشوند و فائده ورود ملئکه الهام است چنانکه هرصاحب وجدانی تصدیق میکند که گاهی انسان خالی از کلیهٔ خیال نشسته و هیچ اسباب تذکر مطلبی نزد او فراهم نیست یکمرتبه یك امری بعید از ذهن در قلب او القاء شده اگر خیر است الهام و بتوسط ملئکه است چنانکه یك قسمت از علوم انبیاء و اولیاء این نحو است و اگر شرّ است وسوسه و بتوسط شیطان واقع در قلب میشود و مادامیکه شیطان پاسبان قلب فاسق است ملئکه ورود نمیکنند **(الا عبادك منهم المخلصون)** پس این روایت منافاتی باروایت اینکه هرقطرهٔ باران را ملکی میاورد درموضوع خانهٔ که سك در او هست و باران میاید ندارد والله اعلم)

(حرّمت علیکم المیتة و الدم ولحم الخنزیر)

خداوندخوردن گوشت خوك را حرام کرد وخوك را نجس قراردادمطابق شریعت موسی که درتوریة (باب ۱۱ (سفر لاویان)(آیهٔ ۷) میفرماید(وخوك زیرا شکافته سم است وشکاف تمام دارد ولیکن نشخوار نمیکند این برای شما نجس است از گوشت آنها مخورید ولاش آنهارا لمس مکنید اینها برای شما نجس است) عجالة حکماء اروپا بتوسط میکروسکوب تصدیق کرده اند که میکروبهای زنده در گوشت وجلد وتمام بدن خوك موجود است امید واریم بزودی مضرات آنرا نیز تصدیق وتشریح بنمایند واما فلسفهٔ حرمت خوردن خون که در آیه فرمود علاوه بر اینکه خوردن آن موجب قساوت است وجود میکروبهای غالب امراض است در خون وحرمت میته نیز متفرع برحرمت خون است که خون غیرمذبوح حلول در گوشت وعروق کرده بلکه جزء آن میشود که تصفیه و تجزیهٔ گوشت میته را از خون منجمد شده ممکن نیست

(سیارات و اقمار قابل مسکونیت اند)

فلاسفهٔ قدیم معتقد بودند که مجردات و ارواح که ملائکه از همان جنس است در افلاك وجود دارند لکن چون زمین وحرارت وبرودت وهوا و بخار ونبات وسایراوضاعی که درزمین است درانهانیست مخلوق حیوانی ممکن نیست در آنهاباشد ولی نصوص اسلامیه بر خلاف آن که اثبات مخلوقات حیوانی در انها می کند بسیاراست پس ازتقریرمسلك متجددین اخبارو آیات شاهداین معنی راذکرمیکنیم فاندیك میگوید زهره در موقع غروب گردنش چون نور او بتدریج کم میشود دلیل براینست که کرهٔ بخاریه وهوا دراو موجود است که نور در آن منکسر شده وبمحض غروب زهره نورش یکباره تمام نمیشود بلکه بتدریج نور زهره ازافق نابود میگردد وبعضی کوههای زهره بارتفاع ۲۷ میل تصور شدها گرچه ازشدت لمعان ودرخشندگی زهره بواسطهٔ قرب باشمس تحقیقاً نمیتوان جغرافیای طبیعی اورامعین کردودرمریخ اطراف قطبین آن مساحت سفیدی دیده شده که درزمستان زیاد میشود ودرتابستان کم وآنرا برف قطبین باید شناخت و دور بین طبقات الارض (سپکتروسکوب) دلالت میکند که آب وبخار دراو موجود است صحرای آن زرد رنك وزیاد تراست ودریای آن سبزرنك و کمترلکن مسطح بودن قطبین آن معلوم نشدحدائق النجوم میگویدطول جبال عطارد ۱۱ میل است و گاهی درروی عطارد مثل کلف وابرچیزی دیده میشود که دلالت برهوا و کرهٔ بخاریه وابروباران آن میکند و در سطوح استوائیهٔ مشتری کلف و علاماتی مرئیست که زود تر از علامات قطبین آن نقل وتحویل میشود وکلفهای آن که گاهی مرئیست ابراست

که در کرهٔ بخاریه آن موجود شده و بواسطهٔ دوام محاذات خطوط استوائیهٔ آن با شمس کلف وابر آنجا زودتر از قطبین منحل میشود هوك حکیم میکوید بواسطهٔ صبح و شفق و مرئی شدن آتش فشانی برکان قمر حکم ببودن هوا وبخار وآب در قمر میشود پس اثبات جبال و تلال و هوا وبخار درهریك از سیارات بمقتضای علم (زیولوزی) که جبال تکوین نمیشود مگر از سنکها وریکها وانکسار نور وشفق واختلافات کلفی درسیارات دلالت کرد بربخار وهوا وهوا وبخار باران وباد وسرما و کرما را لازم‌داود و ایضاً معلوم میشود اراضی‌سیارات قابل زراعت ومحل نمو نباتست ثابت میشود بحدس صائب بلکه قاطع که حیوانات نیز در آنها موجود است اکر چه انسان یاحیوان آنها محسوس نشده لکن بمقتضای حدس بنظامات وقواعد طبیعت حدساً حکم میشود بوجود حیوان درانها زیرا که حوادث فوق وتغییر فصول لازم دارد نبات را ودرخت ونباتات حشرات تکوینیه را غالباً مستلزم است وحشرات تکوینیه وحوادث غالباً مستلزم حیوانات تناسلی است بقانون نشو وارتقاء بهمین جهت است که عدهٔ کثیری از متجددین حکم بوجود انسان و یا حیوانات دیگر درسیارات کرده اند وایضاً پس از آنکه قابلیت مخلوق حیوانی دراراضی‌سیارات بدیدارشد بموجب حکم قطعی اینکه خداوند حتماً بایستی قابلیت را فعلیت بخشد وبخل درمبدء فیض‌وخلقت نیست قطعاً خداوندمحلی را که اسباب زند گی ازهوا وبخار واب‌وباران وفصول‌در آن مجتمع‌نموده ممکن‌نیست بدون‌فایده گذاشته‌ومخلوق قابل ولایق آنرا ایجاد نکند وباآن حوادث مسلمهٔ مرئیه که سیارت قابل مسکونیت انسان یاحیوان هستند بحکم وجوب فیض برفیاض حکم میشود بوجود حیوان یا انسان در آنها دلیل دیگر بروجود انسان یاحیوان درآنها اخبار و آیات اسلامی است که پس از ذکر حدسیات و کشفیات اهل اروپا ذکر میشود.

فلامریون فرانسوی میکوید کوههای عطارد بزرکتر از کوههای ما است و بیشتر سنکهای آن معدنی است و زهره مثل زمین است مکر اینکه سبك تر از زمین است و بیشتر سنکهای آن معدنی است و ابر های آن حرارت شمس را کم میکند و در اتمسفر عطارد ابرهای زیادی متراکم است و عطارد ازهر جهتی قابل سکنی انسان و حیوان است و شاید اهالی متمدنی داشته باشد که زمین ما را در رصد بیاورند و باتلسکوب مشاهده کنند.

و در مریخ حتماً مردمان متمدنی هست که تمدن آنها شناخته شده از کانال هائیکه بین دریاها کشیده شده و دو دریا را بهم اتصال داده اند از برای اینکه زمان مد دریا اراضی آنها محفوظ بماند که عرض هر کانالی ۱۰۰۰۰۰ متر و طول هریك ۵ ملیون متر است محمد مسعود افندی مینویسد که حکما اختلاف کرده اند در مسکونیت سیارات و اینکه در آنها آیا انسانی هست یا خیر هرشل واراغو که ازبزرگان هستند میکویند تمام سیارات دارای مخلوق حیوانی است حتی در شمس و قمر نیز قائل بوجود حیوان هستند (برماردن دسان‌پیر) میکوید ساکنین زهره شبیه بساکنین زمین هستند و بعضی از آنها چوپان کوسفند در کوهها میباشند و بعضی کنار نهرها تمام اوقات خود را برقص و تغنی وعیش میگذرانند (فونتل میکوید ساکنین عطارد در خانهای کوچکی منزل دارند به واسطهٔ کوچکی خودشان و بواسطهٔ شدت حرارت شمس غالباً دیوانه اند دیگری از حکما است میکوید ساکنین عطارد باجناح و بال سیر میکنند و ساکنین زحل رنك بدن آنها یاسنجابی یا گلی‌رنك است (المقتطف) بعد از شرح مشتری می نویسد کسی تصور کند در مشتری هواو ابر و باران است و بداند که خداوند چهار قمر از برای آن خلق کرده ابدا شك نخواهد داشت که انسان نیز در آن موجود است زیرا که بکلی اگر مخلوقی در آن نباشد اوضاع آن بیفایده خواهد بود تعالی الله عن ذلك

و در مریخ پس از آنکه ثابت شد بودن بخار و آب و هوا مانعی ازوجود انسان نیست اجمالا حدس بوجود انسان یاحیوان در غیر فلکان و نپتون شایع است و در آنها نیز چنانکه گفته شد هرشل و اراغو قائل بمخلـوق هستند و شاید اینکه بعضی استبعاد از وجود مخلوق در سیارات میکنند بعلت بعد بعضی وقرب بعضی است بشمس که بواسطهٔ شدت برودت و حرارت استبعاد از مسکونیت آنها میشود این استبعاد هم بیمحل است زیرا ممکن است مخلوق هریك مطابق مزاج همان پر رش یافته باشد چنانکه در زمین اشخاص نزدیك بخط استوا باندازهٔ میتوانند تحمل حرارت کنند که ساکنین قطبین نمیتوانند طایفهٔ اسکیمو که در (گروئنلند) قریب قطب شمال هستند خانهای آنها از یخ ساختـه شده و باندازهٔ تحمل سرما دارند که از برای سایرین ممکن نیست بعلاوه ممکن است در ارانوس و زحل و نپتون در منطقه و خطوط استوائیه ساکن باشند و ساکنین عطارد و فلکان در حدود قطبین گذشتهٔ از اینها علت حرارت و برودت منحصر بقرب و بعد شمس نیست چنانکه جبال هیمالیا در منطقهٔ حارهٔ زمین واقع است و مرتفع ترین کوهها و نزدیکتر بشمس است با اینحال همیشه روی آن برف است خلاصه مخلوق هریك مناسب حال اوضاع آنست .

اما آیات واخبار اسلامی (سورهٔ شوری (آیهٔ ۲۸) **(و من آیاته خـلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابة)** یکی از آیات خداوند خلقت آسمان و زمین و دوابیست که در آنها هست) مراد از دابه عرفاً و لغتاً چیزی است که راه میرود در روی زمین یعنی مخلوق حیوانی و مراد از آسـمان در اینجا مطلق جهت علو است یعنی اراضی فوق باین دو مقدمه ثابت میشود که در آنهـا مخلوق حیوانی موجود است و (ایضاً) (قوله تعالی) در (سورهٔ فرقان)(آیهٔ ۶۲) **(تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً)** (خداوند در آسمان بروجی خلق کرد) بروج را حمل بمحیط منطقةالبروج

نمیتوان کرد زیرا که اینمعنی شایع درعرب نبود بلکه برج لغةً وعرفاً بنـای عالی وقصوررا گویند پس دلالت میکند آیهٔ مبارکه که در آسمان یعنی جهةفوق بناهای عالی وقصوردرسیارات است .

(بحار) (کافی) (وافی ملامحسن فیض) الی عجلان ابن صالح قل دخل رجل علی ابی عبدالله جعفرالصادق ؏ فقال له جعلت فداك هذه قبة آدم **(قال نعم ولله قباب کثیر الا انه خلف مغربکم هذا تسعة و ثلثون مغربا ارضاً بیضاء مملوة خلقاً یستضیئون بنوره لم یعصوا الله طرفة عین مایدرون خلق آدم ام لم یخلق)** راوی گویا حدیث قباب را که در تعداد عوالم نقل شد از حضرت باقر شنیده ومکرراً سئوال میکند از حضرت صادق که این زمین و کرهٔ بخاریه ما قبهٔ آدم است حضرت فرمود بلی بعد از مغرب شما سی و نه مغرب زمینها است که تمام آن زمینها سفید ونورانیست مملوّ ازمخلوق که بنور خداوند روشنی دارند وخدارا معصیت نمیکنند و نمی دانند ادم خلق شده یانه

اولاً دلالت میکند بدلیل استناد مغرب بزمینها که انزمینها حرکت میکنند

وثانیاً تمام انها کسب نور از شمس که مراد ازنور خداست میکنند

وثالثاً مخلوق انها قابل علم ومحل تکلیف واقع شدند (بحار)(انوارنعمانی) عن عبدالله ابن عباس فی حدیث الکعبة **(انها بیت واحد من اربعة عشر بیتاً و ان فی کل من الارضین السبع خلقاً مثلنا حتی ان فیهم ابن‌عباس مثلی الخ)** ابن عباس که از صحابهٔ پیغمبر خاتم وعمو زاده اوست که این کعبه یك کعبهٔ از چهارده کعبه است وخداوند در هریك از هفت زمین خلقی خلق کرد مثل ما حتی اینکه مثل من پسر عموئی برای پیغمبر خلقت کرد)

کنایه از کثرت تشابه اراضی وعوالم است ومعلوم است نظر اخبار فقط به سیارات شمس ما نیست بلکه اراضی وسیارات شموس دیگررا هم شامل است و مراد از چهارده وهفت وسی‌ونه هیچیك حد و حصر نبوده بلکه هر یکرا به

اندازهٔ استعداد مخاطب کنایه از کثرت اراضی وسیارات قرار داده (بحار) (مناقب شیخ رجب برسی) (کفعمی) بالاسانید الی الموسی الکاظم ؏ ان‌جبرائیل قال‌للنبی (ص) **(والذی بعثك بالحق نبیاً ان خلف المغرب ارضاً بیضاء فیها خلق من خلق الله یعبدونه ولا یعصونه قد تمزقت لحومهم و وجوههم من البکاء)** قل‌علی‌امیرالمؤمنین قات یارسول الله الیس‌هنالك‌ابلیس‌اواحدمن‌بنی‌ادم فقال (ص) **(والذی بعثنی بالحق نبیاً مایعلمون ان‌الله خلق آدم ولاابلیس ولایحصی عددهم الاالله)** این خبردلالت میکند که مخلوق زنده قابل علم وبکاء وفرح در زمینی طرف مغرب زمین ما هستند که فرمود از خوف خدا دائماً گریه میکنند ونمی دانند خدا ادم وابلیس را خلق کرد یانکرد وعدد انهارا غیر خدا کسی واقف نیست) چون شیطان در آنها نیست و ممکن است قوای شهوانیهٔ آنها کمتر ازما باشد ممکن است بعضی از اهالی آن اراضی معصیت نکنند خدا را طرفة عین ویامانعی ازمعصیت برای ایشان موجود باشد پس دلالت میکند اخبار در بعضی اراضی که اهالی انها معصوم هستند (صحیفهٔ سجادیه) فی صلواته علی ادم انه قال **(فصل علیه انت وملئکتك وسکان سمواتك وارضك)** خدایا رحمت بفرست برای ادم از خود وازطرف ملئکه و از طرف ساکنین آسمانها وزمینها) ساکنین آسمانهارا در ردیف ملئکه قرار داد معلوم است غیر ملئکه هستند (در المنثورللسیوطی) بحار ابن عباس میگوید در تفسیر **(ومن الارض مثلهن)** یعنی ۷ زمین دیگر مثل همین زمین ک درآنها آدم ونوح وابراهیم وعیسی مثل زمین ما هستند (تفسیر نیشابوری) در ایهٔ ومن الارض مثلهن می نویسد یعنی در هریك از آن هفت زمین خلقی است مثل آدم و حوا و نوح و ابراهیم که ایشان فوق زمین خود اسمانی دارند وخداوند نوری بایشان افاضه‌می کند که شب وروز دارند (بحار) (مفاتیح فخر رازی که سنهٔ ۱۰۶۰ وفات

کرد قال **(قال رسول الله لیلة اسری بی الی السماء رأیت فی السماء السابعة میادین کمیادین ارضکم)** پیغمبر فرمود وقتیکه بمعراج رفتم در آسمان هفتم دیدم فضا و میدان هائی مثل میدانهای زمین شما) (تفسیر قمی) در سورهٔ صافات (۱۴ بحار) بسند صحیح الی امیر المؤمنین؏ انه قال **هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن‌التی فی الارض مربوطة بعمود من نورالخ)** امیر المؤمنین؏ فرمود این نجوم (مراد سیاراتست) که در آسمان هستند یعنی در جهت فوق دیده میشوند هریك شهری هستند مثل زمین ما که بواسطهٔ عمودی از نور آنجا واقفند سیارات و زمین ما را تشبیه بشهر کردن معلوم استکه مجموع این شهرها و اراضی یك مملکت و نظام شمسی را در تحت جاذبهٔ شمس تشکیل میدهند و همچنین هریك از آنشهرها باید مثل زمین ما دارای تلال و جبال و آب و بخار و جماد و نبات و معدن و حیوان وحشرات و انسان باشند و مقصود از عمود که هریك از آنها تکیه و اعتماد بان کرده اند جاذبهٔ شمس است و در روایت دیکر عمودین فرموده که جاذبه و دافعهٔ شمس است زیرا بعقیده متاخرین سیارات بدو قوه واقفند جاذبه و دافعه کهاگر دافعه نبود سیارات ملحق بشمس میشدند و اکر جاذبه نبود از محل خود به دافعه عقب میرفتند تا از این نظام شمسی خارج شوند یادر فضا متحیراً طالب مجهول‌مطلق‌باقی‌بمانند‌اخباریکه دلالت بر کثرت‌مخلوقات درسیارات شمس‌ماوسیارات شموس دیکرمیکند‌متجاوزاز ۵۰ خبراست لکن‌تابحال‌چون‌اذهان‌علماء مشوب‌بعقاید یونانیها و فلاسفه قدیم بود معانی اخبار مکشوف نشده‌وبظاهر آن حمل‌نمیکردند.

(کوه قاف)

بحار (جامع الاخبار) عن النبی (ص) **انه سئل عن قاف و ماخلفه** قال (ص) **سبعون ارضاً من ذهب و سبعون ارضاً من فضه و سبعون**

ارضاً من مسك وسبعون ارضاً سكانها الملئكة لايكون فيها حر ولا برد وطول كل ارض مسيرة عشر الف سنة الخ)

ازپیغمبر سؤال میشود ازقاف و چیزیکه بعدازاوست حضرت فرمود (بعدازقاف ۷۰ زمین طلا و ۷۰ زمین نقره و ۷۰ زمین از مسك و ۷۰ زمین دیگر است که ساکنین آنها ملئکه هستند و حرارت و برودت در آنها نیست و طول هر زمینی باندازهٔ ۱۰۰۰۰ سال است

ظاهر از کوه قاف در تمام اخبار سایهٔ زمین است که کاهی تشبیه بزبرجد سبز میشود یعنی از اختلاط ظلمت سایه و نور اطراف آن که درسطح سایه است انعکاس نور و نمایش ظلمت رنك سبزی احداث میکند مثل اینکه کاهی فرمودند (سبزی آسمان از کوه قاف است) یعنی از جنس سبزی کوه قاف است که سبزی آسمان نیز از مخلوط شدن ظلمت جویه و انعکاس نور از زمین حادث میشود و دربعضی اخبار است که پشت زمین ما واقع است چون روی سیارات آن قسمتی را گویند که مقابل باشمس است و سایهٔ زمین همیشه در پشت زمین یعنی در جهت مخالف شمس واقع است و گاهی فرمودند که دائماً احاطهٔ بخلایق دارد و ایضاً طول و عرض زمین تقریباً ۳۰۰۰۰۰۰ فرسخ است و در شرع طول و عرض قاف را باندازهٔ سیر ۱۰۰۰۰ سال معین کرده که اگر سیر هر روزی را کنایه از یك فرسخ حساب کنیم تخمیناً مطابق است و جزئی اختلاف مضر نخواهد بود در مساحت تقریبی و همچنین نشانهٔ دیکر قاف در بعضی اخبار است که دو کتف یعنی در طرف آسمان دنیا روی قاف قرار گرفته است چون سایهٔ زمین تایك ملیون و سیصد و رست بیك نقطه منتهی میشود پس فوق آن از کرهٔ بخاریه آسمان دنیا خارج و طرف تحت آن وصل بزمین است و باز از کرهٔ بخاریه خارج است پس از طرف مشرق متصل بزمین است و از طرف مغرب بر خلاف جهت شمس و خارج از کرهٔ بخاریهٔ زمین است و آسمان

دنیا بان دو تکیه ندارد بلکه از دو طرف جنوب و شمال کرهٔ بخاریه که آسمان دنیا است واقعست برسایهٔ زمین (یا کوه قاف) ایضاً خبر ابن عباس در درالمنثور نقل میکند که بعدازاین هفت زمین هفت دریا است که هوا و اتمسفر و کرهٔ بخاریه و یا اثر مراد است و بعد از هر یك از آنها کوه قاف است پس هفت زمین و هفت دریا و هفت کوه قف است) اثبات کوه قف در تمام سیارات ایضاً دلیل است که مراد از قاف سایهٔ سیارات است که بین هر زمین و زمین دیکر است وبعد از یکی وقبل از دیگری است واما مقصود از اراضی که فرمود خلف قافست گویا نجیمات بین مریخ و مشتری است چون روی زمین یعنی قسمت مواجه باشمس است پس پشت زمین طرف مریخ وآن سیارات بین مشتری ومریخ خواهد بود حضرت ۲۸۰ اراضی فرمود که سیارات منحل شده بین مریخ ومشتری بین ۳۰۰ و ۴۰۰ برصد امده اند وشاید دربعضی عنصرطلا ودربعضی نقره و دربعضی مسك غالب باشد وتعیین سبعین و ۲۸۰ برای حصر نیست بلکه فقط مراد تکثیر است وفرمود سرما و گرما در انها نیست یعنی از منطقهٔ حاره وبارده نیست بلکه حرارت درانها بحد اعتدال است زیرا که نسبت بشمس که مبدء حرارت است وفوق نبتون که منبع برودت است دروسط واقع شده اند ومراد از تعیین طول آنها بده هزارسال طول مدارات یعنی آنها است .

(غسل دادن میت چه حکمت دارد)

مسلم است که اول موت ابتداء مسافرت بعالم آخرتست ومنزل اول بعد موت که قبر است اول رتبهٔ حضور در ساحت قدس الهی است وموقع ثواب و عقاب وحضور در محضر خداوندی شرائط و لوازمی دارد که یکی از آنها نظافت و طهارت از نجاسات ظاهری وباطنی است و چون غالباً اموات بمرضیکه

اسباب موت انها است آلودهٔ بنجاست ظاهریه میشوند فائده غسل اولاً تطهیر آنها است از کثافات ظاهریه ثانیاً برای حضـور محضر خالق الملوك و جاعل السلاطین ثانیاً در شریعت یحیی ومسیح یکی از اسباب تطهیر از گناه ونجاسات قلبی غسل تعمید بود که یحیی مردم را باب غسل توبه میداد چنانکه مسیح را نیز غسل تعمید داد (انجیل مرقس) (باب اول) (آیهٔ ۹ و ۱۰) (و واقع شد که در آن ایام که عیسی از ناصرهٔ جلیل آمده در اردن از یحیی‌تعمید یافت چون از آب برآمد در ساعت در آسمان را شکافته دید وروح را که مانند کبوتری بروی نازل میشود) خلاصه غسل تعمید که در شریعت یحیی‌وعیسی وارد است پیغمبر اسلام نیز از برای مردگان قرار داد که ایشان‌را غسل تعمید داده که تطهیر از نجاسات ظاهر وباطن گشته مستعد ملاقات وحضور دربار الهی گردند بلکه انشاء الله مورد ومحل نزول رحمت شوند .

(میکروب حیوة ازنباتات است)

متجددین کشف کرده اند که میکروب حیوة حیوانات ومایهٔ زندگی و توالد وناموس تناسل یعنی حیوانات ذره بینی که باید با منی داخل رحم شود و آنجا ترقی کرده صورت حیوان یاانسان گیرد تمام از نباتات و بتوسط گیاه داخل صلب ومنی میشود و در قرآن نیز فرمود **(خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض)** خداوند مایهٔ خلقت و اساس ایجاد تمـام ازواج و حیوانات را نباتات قرار داد

(جملهٔ از انبائات وپیش بینیهای کتاب مقدس ازظهور پیغمبر اسلام)

(توریة) (سفرپیدایش) (باب۱۷) (آیهٔ۲۰) خداوند بابراهیم میفرماید (واما درخصوص اسمعیل ترا اجابت‌فرموده اینك اورابرکت‌داده بارور گردانم دوازده رئیس

از وی بدید آید و او را بسیار کثیر گردانم واز وی امتی عظیم بوجود آورم) مقصود از برکت وجود مبارك حضرت خاتم الانبیاء است و از دوازده رئیس دوازده امامند که خلیفه و جانشین اویند و از اینکه فرمود بسیـار گردانم مراد اولاد اسمعیل و بطون و قبایلی که منتسب باویند از قریش و غیرهم .

(توریة) (سفر تثنیه باب ۱۸ آیهٔ ۱۵) موسی ازطرف خداوند به بنی اسرائیل میفرماید خداوند از برادران بنی اسرائیل پیغمبری مثل من مبعوث کند و توصیه میکند امتش را بشنوائی از آن پیغمبر و مسلم است برادران بنی اسرائیـل بنی اسمعیل اند که باید حتماً آن پیغمبر موعود از بنی اسمعیل بوجود آید و از بنی اسمعیل غیرازوجود مبارك محمدی (ص) با احدی تطبیق نمیشود عین آیات توریة این است ،

(یهوه خدایت نبیٓ را از میان تو از برادرانت مثل‌من مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید) صریحتر از این (آیهٔ ۱۸) از همین بابست (نبیٓ را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدهـانش خواهم گذاشت و هر آنچه باو امر فرمایم بایشان خواهد گفت) این آیه صریح است در اینکه آن نبی از بنی اسمعیل است که برادران بنی اسرائیلند و معجزهٔاو کلام خدا است و آن حتماً قرآن محمدی است .

(کتاب حبقوق نبی) (باب ۳) (آیهٔ ۳) (خدا از تیمان آمد و قدوس ازجبل فاران سلاه جلال او آسمانها را پوشید وزمین از تسبیح او مملوٓ گردید)

جبل فاران عرفاً و اصطلاحاً عبری و عربی کوه مکه است و در آنجا غیر محمد عربی دیگری این دعوی را باینه و برهان اقامه نکرد و در آیهٔ (۷) همین باب میفرماید (طریقه های او جاودانی است) و این آیه دلالت بر دوام احکام وخاتمیت اودارد (انجیل یوحنا) (باب ۱٦) (از آیهٔ ٥ الی ایهٔ ۱۷) کهٔثابت میکند رفتن خودش را بساحت قدس الهی و وعده میدهد بعد از خودش آمدن

روح تسلی دهندهٔ که صاحب شریعت بود) و چون آن تسلی دهنده هر چه می گوید از خدا است از این جهت هرچه آن تسلی دهنده گوید منتسب بمسیح است زیرا که مسیح نیز ازجانب خداوند ابلاغ شریعت میکند والاآن تسلی دهنده صاحب شریعت علیحده است (اما الاآن نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمیپرسد بکجا میروی و لکن چون این را بشما گفتم دل شما از غم پر شده است و من بشما راست میگویم که رفتن برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده نزدشما نخواهد آمداما اگربروم اورا نزد شما میفرستم)

از این آیه معلوم میشود که آمدن تسلی دهنده فوائدش بیشتر از مسیحاست زیرا که مسیح برای آمدن او میرود (و چون اوآید جهان را بر گناه و عدالتو داوری ملزم خواهد نمود اما بر گناه زیرا که بمن ایمان نمیاورند) این آیه کنایه از یهود است که پیغمبر خاتم ایشان را ملزم و مجاب میکند برای آنکه بمسیح ایمان‌نیاوردند گناه وعناد ایشان‌را مدلل‌مینماید (واما برعدالت از آن‌سبیل که‌نزد پدرخود میروم ودیگرمرا نخواهیددید واما برداوری از آن‌رو که بررئیس این‌جهان حکم شده است) این آیه‌اشاره بانستکه‌تسلی‌دهنده‌مبعوث‌بسیاست وریاست ومملکت گیری خواهدبود‌نه‌تنهامبعوث بنمایش‌اخلاقی (وبسیارچیزهای دیگردارم بشما بگویم لکن‌الان طاقت تحمل آنها را ندارید و لکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد) این آیه دلالت میکند که مسیح در غیر نمایشات اخلاقی در علوم دیگر تنطق نمیکند زیرا که اصحاب او طاقت تحمل آنها را نداشتند و اما آن تسلی دهنده اخبار از علوم سمانی و زمینی و طبیعی وجغرافی و طب و سیاسی و کلیهٔ علوم را ولو برخلاف اهل زمانش باشد خواهد داد

(زیرا که از خود تکلم نمیکند بلکه بانچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده بشما خواهد داد) ترجمهٔ این آیه مطابق با معجزهٔ محمدی است که قرآن و کلام خدا است **(و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی**

(اومرا جلال‌خواهدداد زیرا که از آنچه آن منست میگیرد وبشماخبرخواهد داد هرچه از آن پدراست از ن من‌است‌ازاینجهت گفتم•که از آنچه آن من‌است میگیرد وبشماخبر خواهدداد این‌جمله صریح است که تسلی‌دهنده صاحب شریعتی‌است غیرشریعت مسیح و اینکه مسیح بخودش منتسب میکند بعلت این استکه هردو شریعت از طرف خدا است (انجیل یوحنا) (باب ۱۵) (آیهٔ ۲۶) (لیکن چون تسلی دهنده که ازجانب پدر نزد شما میفرستم آید یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتداء بامن بودید مقصود از روح راستی که بمردم گسیل شود پیغمبر مسلمین استکه تصدیق عیسی را نموده بنی اسرائیل را دعوت باسلام نموده که ضمناً تصدیق مسیح را نمایند)

(کتاب) اشعیاء نبی (باب ۴۲) (آیهٔ اول) (اینك بندهٔ من و برگزیدهٔ من که جانم از او خوشنود است من روح خود را در او می نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد)

از اول این باب تاآخر این آیهٔ آنکه بیست و پنجم است تماماً اخبارازپیغمبریستکه با شرع جدید و کتاب جدید است خواهد آمد زیرا که در آیهٔ نهم همین باب میفرماید (اینك وقایع نخستین واقع شده و من از چیز های نو اعلام میکنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر میدهم) این سوره ممکن است بامسیح تطبیق شود وممکن است بامحمد (ص) منطبق گردد و لکن بعضی ازقرائن وآیات آنرا اختصاص بمحمد (ص) میدهد چنانکه درآیهٔ سیزدهم فرمود (خداوند مثل جبار بیرون میاید و مانند مرد جنگی غیرت خویش‌را برمیانگیزاند فریاد کرده نعره خواهد زد و بردشمنان خویش غلبه خواهد نمود) ظاهر این آیه این استکه آن پیغمبر مبعوث بسیف و بقوهٔ قهر و جنك بر دشمنان خود غالب خواهد آمد و همچنین در آیهٔ ۱۷ فرمود (آنانیکه بربتان تراشیده اعتماد دارند و باصنام ریخته شده میگویند که خدایان ما شمائید بعقب بر گردانیده بسیار

خجل خواهند شد) پیغمبر اسلام اول بعثتش در بین بت پرستها بود که بالاخره بتها را شکسته و بت پرستان را بعقب بر کردانید یعنی اقرار بنبوت موسی و عیسی ومحمد(ص) کردند و همچنین آیهٔ ۲۲ (لیکن ایشان قوم غارت و تاراجشده اند وجمیع ایشان درحفره ها صید شده و در زندانها مخفی گردیدند) در مقام غضب امت پیغمبر که تکذیب آنرا نمودندفرمود بغارت و تاراج وحبس واختفا میروند و این نیز منطبق باپیغمبر اسلام و یهود بنی قریضه میباشد (انجیل لوقا) (باب ۲۴) (آیهٔ ۴۹) پس از اینکه مسیح را بعد از کشتن دیدار کردند وقت مفارقت دو باره بحوارین و عده روح عالیتر از خودش را میدهد (واینك من موعود پدر خود را برشما میفرستم پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتیکه بقوت از اعلی آراسته شوید)

(علوم جاهلیت در اسلام منسوخ شده)

عرب در جاهلیت در هوای صاف و گیاه وافر و میاه متواتر واقع بودند به اینجهت غالب معیشه آنها از شتر و کوسفند بود و طبعاً اهل ادراك و قابل علوم عالیه بودند جاهلیت عرب عیناً حکم جاهلیت یونان را در عهد (هومیروس) داشتند که بموجب استعداد ذاتی چنانکه یونان پس از تمدن مبدء آثار بزرك گشتند عرب نیز بعد از اسلام استعداد خود را فعلیت دادند و در جاهلیت چون مدارس و تحصیل و قرائت و کتابت بکلی در ایشان نبود هرعلومیکه داشتند می توان گفت طبیعی و بمقتضای استعداد ذاتی آنها بود و اگر مقداری کسبی بود آنهم بنقلیات و سمعیات و اتفاقیات بود که بطبیعی شبیه تر است از کسبی مختصراً علوم عرب قبل از اسلام که پس از تمدن اسلامی نسخ شد چندعلم است :

اول نجوم - اول‌واضع علم نجوم وترصد کواکب کلدانیها بودند که بواسطهٔ افق مستوی وهوای صافی کواکب را ترصد نموده بعقیدهٔ خودشان‌حرکات آنهارا ضبط نمودند یونان و هنود و مصر علم نجوم را از کلدان مأخوذ داشتند اهالی بابل یاکلدان بحال حضریت و تمدن بودند تااینکه ۵ قرن قبل از میلاد فرس مملکت ایشان را تسخیر کرده سلطنت برآنها پیدا کردند و بواسطهٔ بعد مذهبی ونژادی و بینونت زبانی که بین فرس و کلدان بود عدهٔ از اهالی بابل مهاجرت کرده من جمله برخی وارد جزیرة العرب و علم نجوم‌معمول آنزمان‌را اتفاقاً وغیررسمی‌تعلیم بعضی‌ازاهل‌جزیرةالعرب کردندمختصرورواجی گرفت‌اسامی کواکب‌وبروج‌ومنازل‌قمر تماماً مرادف اسامی کلدانیهای آنها است بلکه بعضی‌معرب همان‌الفاظ است چنانکه مریخ معرب‌مرداخ کلدانی‌است وچون درسیر ومسافرت مواقع ومحال‌خویش راه وعلامتی نداشتند همواره در مسافرت متوسل بکواکب شده وبابنجهت سیارات ونوابت‌را کاملا شناخته ومواقع آنهارا میدانستند چنانکه اگر کسی راه بلدی و یاقبیلهٔ را می‌پرسید میگفتند فلان ستاره را راهنمای خود قرار بده مثل اینکه سلبك ابن سعد وقیس ابن مکشوح نشانهٔ قبیله و منزل خود را بیان میکردند قیس ابن مکشوح کفت بین مهب ووزیدن باد صبا و جنوب را بکیر تااینکه باب زیادی رسیده وازآنجا اندکی برو تابقبیلهٔ من برسی پس از آن سلبك کفت مطلع‌سهیل ودست جوزا طرف چپ طریقهٔ وصول بقبیلهٔ من است پس ازآنکه عرب کواکب را شناختند معتقد بودند که اوضاع و حرکات آنها مؤثر در عالم کون و فساد زمینست وحوادث جویه را نیز ازقبیل باد وباران و گرما وسرما و ابر و برق ورعد را منتسب باوضاع کواکب دانسته خلاصه کواکب و ستارکان را مؤثر در حوادث هوائی وجوی وزمین میدانستند دراینموقع اشعار و ادبیاتی دارند

یکرباعی از اشعار ایشان در اینموضوع اینست (**اذا ما هلال الشهراول ليلة . بدالعيون الناس بين النعائم . اتتك رياح القر من كل وجهة . و طاب قبيل الصبح كور العمائم**) طلوع هر کوکب وغروب آن ونزول هریکرا درمنازلیکه از برای آنها فرض کرده بودند موثر دریکی از حوادث جوّیه بعقیدهٔ ایشان بود دبرانرا معتقد بودند که مزاوجهٔ ثریّارا بتوسط قمر خواستار شد وثریّا جواب گفته بود که دبران چون بقدر صداق من مالك نیست من او را بمزاوجهٔ نخواهم پذیرفت دبران ستارهای کوچك خود را به عنوان صداق ثریّا بهمراه خود برداشته سیرمیکند وجدی چون یك ستاره را کشتهٔ که حالیه مسمی بنعش است اولاد های آن مقتول که بنات النعش تسمیه شده اند گرد جدی برای انتقام وقصاص گردش میکنند سهیل جوزا را تعقیب کرده وجوزا را بشمشیر دونیمه کرده وشعرای یمانیه باشعرای شامیه مصاحب بودند پس شعرای شامیه ازاومفارقت کرده از کهکشان عبور کرد برای مفارقت او شعرای یمانیه انقدرگریه کرد که چشمانش کور شد وازاین جهة شعرای غمیصاء و کور معروفست ابو کبش در زمان جاهلیت شعری را عبادت میکرد ومیگفت تمام ستارکان طول آسمان را قطع میکنند مگر شعری که عرضاً در آسمان حرکت میکند لات که بت بزرك را نامیده بودند اسم زهره است شاید درواقع مقصودشان عبادت زهره بود وبت‌را مظهر و محل توجه آن میدانستند خلاصه باین رویه نجوم را معتقد بودند پس از ظهور اسلام پیغمبر مسلمین اولا نسبت آثار را بذاته بنجوم نهی فرمود زیرا که **لامؤثر فی الوجود الا الله** لکن ممکنست علامت یاکاشف یامؤثر باشند بواسطهٔ افاضهٔ قوهٔ تاثیر بانها ازخداوند که **لاحول ولاقوة الا بالله** که هرطبیعی مذهبی ناچار است آثار را بالاخره بخدا مستند بداند زیرا که جریان طبیعت در واقع قانون طبیعت است و قانون حتماً مقنن لازم دارد وجریان طبیعت بان اوضاع مجری و واضع میخواهد و

ایضاً حکماء اروپا تمام قواعد طبیعت را منتهی بنقطه میکنند و آن نقطه باید استفاده از قدرت خدائی بکند والا تسلسل لازم است واروپائیان قائل بان نیستند ونمیتوانند بود وثانیاً نجوم عرب را نهی کرد یعنی در واقع علم نجوم را از عرب نفی کرد زیرا مبانی علم آنها خراب بود که ارانوس ونبتون وفلکانرا نمیشناختند وحرکات آنهارا نمیدانستند وزمین‌را ساکن وشمسرا متحرك و سایر اقوالیکه مطابق باقدما است بعلاوه مزخرفات اعراب در اوضاع علویکه برخی ذکر شد پس پیغمبر اسلام علم نجوم را اساساً نفی نکرد بلکه عرب و متمدنین آن عصررا تخطئه فرمود چنانکه دربعضی اخبار علم بانرا منحصر باهل بیتی از قریش وطائفهٔ از هنود کرد و رتبهٔ عالیتر آنرا اختصاص بانبیاء داد (بحار) (مکاسب) خبر یونس قال قلت لابیعبدالله جعلت فداك اخبرنی عن علم النجوم ماهو (**قال علم من الانبياء**) قال فقلت کان علی ابن ابیطالب یعلمه قال (**كان اعلم الناس به**) حضرت صادق فرمود که علم نجوم از انبیاء است وعلی ابن ابیطالب کاملا آنرا دارا بود از کلمات سابقهٔ امیر المؤمنین که مطابق هیئت امروزی وبرخلاف عقاید اهل آن عصر تنطق فرموده معلوم میشود حائز بودن آن حضرت کاملا این علمرا ودربعضی اخبار تاثیر وخواص بعضی کواکب را که معتقد بودندنفی کرده اثر وخاصیت دیگری برای آن اثبات میکند (احتجاج) عن ابان ابن تغلب فی حدیث الیمانی الذی دخل علی ابیعبدالله وسمیّ نفسه باسمه الذی لم یعلمه احد وهو سعد فقال له یاسعد وماصناعتك قال انّا اهل‌بیت ننظرفی‌النجوم الی‌ان‌قال‌ع **ما اسم النجم الذى اذا طلعت هاجت الابل قال ما ادرى قال صدقت ما اسم النجم الذى اذا طلعت هاجت البقر قال لا ادرى قال صدقت ما اسم النجم الذى اذا طلعت هاجت الكلاب قال لا ادرى قال صدقت ما زحل عندكم قال سعد نجم نحس فقال ابوعبدالله لاتقل هذا هو نجم اميرالمؤمنين وهو نجم الاوصياء وهوالنجم الذى قال الله تعالى النجم الثاقب**)

صادق آل محمد ازمنجمیکه مسمی بسعد است سئوال میکند کدام است آنستارهٔ که وقتی طلوع میکند شترها بهیجان آمده فحل میطلبند منجم عرض کرد نمی دانم حضرت فرمود کدام است آن ستارهٔ که وقتی طلوع میکند. گاوها بهیجان وشهوت میایند عرض کرد نمیدانم حضرت فرمود کدامست آن ستارهٔ که وقتی طلوع نماید درسگها تحریك شهوت میشود عرض کرد نمیدانم حضرت در هر سه دفعه فرمود که راست کفتی پس از آنفرمود زحل چگونه کوکبی است عرض کرد ستارهٔ نحس است حضرت فرمود زحل را نحس مگو بلکه سعد و ستارهٔ امیر المؤمنین وتمام اوصیاء است ودربعضی اخبار کیفیت استخراج آثاررا از کواکب تخطئه فرمود (احتجاج) عن رواية الدهقان المنجم الذی استقبل امیر المؤمنین حین خروجه الی نهروان فقال له **يومك هذا يوم صعب قد انقلب منه كوكب وانقدح من برجك النيران وليس لك الحرب بمكان)**
فقال ۴ ايها الدهقان المنبی عن الآثار المحذ-ر عن الاقدار ثم سئله عن مسائل كثيرة من النجوم فاعترف الدهقان بجهلها الی ان قال **واما قولك انقدح من برجك النيران فكان الواجب ان تحكم به لی لا علی اما نوره و ضيائه فعندی وحريقه ولهبه فذهب عنی فهذه مسئلة عميقة فاحسبها ان كنت حاسباً**

زمان خروج علی ابن ابیطالب برای جنك نهروان دهقان منجم عرض میکند یاامیر المؤمنین امروز برای جنك خارج مشو که آن کوکبیکه دربرج شما بود امروز خارج شد چون آتش وحرارت از برج شما امروز خارج شده موقع خروج از برای جنك نیست حضرت جواباً فرمود (اگر این چنین است پس خوبست از برای جنك زیرا که حرارت وآتش از برج من خارجشده ونور و ضیاء آن کوکب هنوز در آن برج باقیست ودربعضی اخبار فرمود که مردم بعلم نجوم کاملا واصل نمیشوند و از قلیل آن نفعی نمیبرند بلکه ناقص علم نجوم اسباب ضلالت است (مکاسب شیخ) خبر عبد الرحمن ابن سبابه قال قلت لابی

عبدالله ۴ جعلت فداك ان الناس يقولون ان النجوم لايحل النظر فيها وهو يعجبنی فان كان يضر بدينی فلا حاجة لی بشيئی يضر بدينی وانكان لايضر بدينی فوالله انی لاشتهيها واشتهی النظر اليها فقال ۴ **ليس كما يقولون لايضر بدينك ثم قال انكم تنظرون فی شيئی كثيره لايدرك وقليله لاينفع)**

عبد الرحمن ابن سبابه ازحضرت صادق سئوال میکند که مردم میکویند علم نجوم حرامست ومن دوست دارم آنرا اگر ضرری بدین من ندارد آنرا تحصیل کنم حضرت فرمود تحصیل علم نجوم ضرری بدین و اسلام ندارد لکن علمی است که کامل آنرا نمیتوانید تحصیل کنید و ناقص آن فایده ندارد) و در بعضی اخبار حرکات کواکب وزمین و کثرت اقمار وشموس وعوالم و کواکب غیر مرصودهٔ آن زمان را فرموده که نجوم بواسطهٔ ندانستن آنها و ندانستن خواص آنها واوضاع وحرکات ومدارات آنها ناقص است چنانکه بتدریج معلوم شده ومیشود (مکاسب) (کافی) رواية المدائنی عن ابيعبدالله **(ان الله خلق نجماً فی الفلك السابع فخلقه من ماء بارد وخلق سائر النجوم الجاريات من ماء حار وهو نجم الاوصياء والانبياء وهو نجم امير المؤمنين يأمر بالخروج من الدنيا و الزهد فيها و يامر بافتراش التراب و توسد اللبن ولباس الخشن واكل الجشب وما خلق الله نجماً اقرب الی الله منه)**

خداوند در فلك هفتم ستارهٔ خلق کرد از آب سرد و باقی نجوم را از آب گرم و آن ستارهٔ اوصیاء و انبیا وعلی ابن ابیطالب است که دلالت بر زهد وتقوی و ورع در دنیا میکند) مقصود از فلك هفتم مدار یعنی زحل است که پس از مدارات فلکان وعطارد وزهره ومریخ ومشتری مدار زحل فلك هفتم است ودراخبار سابقه نیز فرمود که زحل طالع انبیاء واوصیاء وعلی ابن ابیطالب است وچون بالنسبة بان شش ستارهٔ نزدیکتر بشمس حرارت آن کمتر است و هریك از سیارات از عناصر اربعه خلقت شده اند پس خلقت زحل از آب سرد

کنابه از این است که بواسطهٔ بعد از شمس عنصر آب در او غلب ومیاه آن کمتر تبخیر وتسخین مشوند بخلاف آن شش سیاره اقرب بشمس که میاه و عنصر آبی آن بیشتر بخار شده و کسب حرارت میکنند مجملا آیات ناسخهٔ علم نجوم معمولهٔ عرب بلکه تمام اهل آن عصر متواتر است که بواسطهٔ خرابی اصول ومبانی ومتفرعات وحواشی آنها درشرع اسلام تنقید ومنعشده .

(کهانت و عرافت)

کهانت علمی بود شایع درعرب که از کلدان اخذ کرده بودند ومقصود از کهانت وعرافت اخبار ازمغیباتست گاهی عرافترا در اخبار گذشته و کهانترا در آتیه استعمال میکنند وعرب معتقد بودند که کاهن عالم بتمام اشیاء است به اندازهٔ که درحوائج خود از ایشان مشورت کرده ودر امراض استشفا میکردند ودرمحاکمات استفتاء مینمودند مثل سایر اممی که کهانت درآنها رواج داشت از قبیل فینیقیین و کلدان و آشور و کهنه مدعی بودند که ارواح یا ملئکه یاجن بانها اخبار مغیبات را نقل کنند ویااینکه جن اخبار مغیبات را از آسمان میاورد یااینکه ملئکه حلول دربت میکند واز آنجا بکاهن خبر میدهند این دعاوی کهنه بود واصل این علم ازصائبه یعنی اشخاصیکه ملائکهرا خدا میدانستند و (اغاذیمون) (وهرمس) یعنی شیث وادریس را پیغمبر وتمام جزئیات عالم کون وفسادبتوسط یکی از خدایان یعنی یکی از ملئکه اجرا میشود وعبادت کنندگان ملئکه نیز از کلدان بودند وهمچنین عقاید مردم مثلا وقتیکه میخواستند مرضیرا ازمریضی رفع کنند لوحی مینوشتند وزمانی که مشکلی را میخواستند حل کنند وعسرتی را بردارند روی سنگریزهها خطوطی میکشیدند ودرنی باد میکردند و اگر دزدی میخواستند کشف کنند کوزه باد میکردند و اگر حق وباطل را می خواستند تمیز بدهند تیر اندازی میکردند وهمچنین تمام کشفیات کهنه باین

رویه موهومات بود وتمام کهنه لغتی مخصوص داشتند که معروف بود بسجع کهنه یعنی عبارات مبهمی میگفتند که قابل دوسه معنی باشد واگر دروغ گردید مدعی شوند که معنی دیگر آن مراد بود چنانکه (ظریفه) که زنی بودکاهنهٔ یمن درموضوع پیش بینی عرم وسد مأرب گفت **لا تؤموا مكة حتی اقول وما علمنی ما اقول الا الحکم المحکم رب جمیع الامم من عرب وعجم قالوا لها ماشأنك یاظریفة قالت خذوا البعیر الشذقم فخضبوه بالدم تکن لکم ارض جرهم جیران بیته المحرم)** بگیرید شتری و آنرا بخون آلوده کنید زمینی که همسایهٔ مکه است مال شما خواهد بود) وکهنه از زن ومرد زیادبودند دونفر بزرك آنها (شق) و (سطیح) است که حکایت آنها برومان شبیه تر است از واقع چنانکه گویند شق نصف انسان بود وسطیح تمام گوشت وابداً استخوان نداشت پس از ظهور اسلام معلوم است شریعت الهیه نمیتواند اینکه عقاید و موهومات را در مقابل حکمت الهیه تصدیق کند از اینجهت است که فرمود هر که ساحر یا کاهنی را تصدیق کند کافر به دین محمد ص است یعنی معتقد باشد ساحر حقیقتی را منقلب می کند و یا کاهن علم الهی دار است که اخبار بمغیبات بدهد (مستطرفات السرائر) عن کتاب المشیخه للحسن ابن محبوب عن الهیثم قال قلت لابیعبد الله ان عندنا بالجزیرة رجلا ربما اخبر من یأتیه یسئله عن الشیئی یسرق او یشبه ذلك قال **قال رسول الله من مشی الی ساحر او کاهن او کذاب یصدقه فیما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب الخ)** (فقیه) فی حدیث المناهی انه نهی عن اتیان العراف و قال **(من اتاه وصدقه فقد برئی مما انزل الله علی محمد (ص)** یعنی فرمود هر کس از عراف یعنی کسیکه مدعی علم عرافت است چیزی بپرسد و آنرا تصدیق کند داخل دین اسلام نیست (خصال) **(من تکهن او تکهن له فقد برئی من دین محمد (ص)** هر کس دعوی علم کهانت کند یاکاهنیرا تصدیق کند خارج

از اسلام است . فلسفهٔ منع آن در اسلام اولا بنای اسلام براتحاد و الفت و حفظ اسرار و ستر عیوب است و کهانت چون افشاء کننده عیوب است اسباب خلاف و شقاق و هتاکی است قهراً موجب انهدام الفت قلبی و اتحاد است و ثانیاً اگر در بمعنی حقیقتی داشته باشد حتماً درا کثریت مدعی های آن کذب محض و دعوی باطل است و بدعوی باطل وهوای نفس مردم درضلالت افتاده گمراه میشوند و اسباب هتك ناموس و اتهام مردم بدست یکنفرمدعی کهانت لاابالی بیدینی فراهم میشود چنانکه محی الدین مینویسد رؤیت جن از برای مزاج معتدل و سالم ممکن نیست مگراینکه اختلالی دردماغ یادریکی ازاخلاط پیدا شود پس کاهن که مدعی رؤیت جن است از اشخاص عادی و سالم نیست بلکه حتماً مختل الدماغ و اقلاً مجنون ادواری است بمسهل و اصلاح دماغ کاهن رؤیت جن او برداشته میشود مثل اینکه مادامیکه جنبهٔ قدسیه در پیغمبر غلبه نداشته باشد رؤیت ملئکه ممکن نیست و همین است که پیغمبرزمان نزول وحی تغییر حال و آثارانقلاب از حال طبیعی در او مشهود بود و ثالثاً علوم کهانت و قیافه و رمالی و جفاری و غیب گوئی اساساً مخالف با اجراء قانون هر قانون گذاری است زیرا هر قانون گذاری برای سیاسیات و نظامات عالم و امور مردم حتماً باید طرق ظاهریه وضع کند که مدعی و مدعی الیه و حاکم در قانون مساوی باشند و همه بتوانند عالم بان شوندوصحت وسقم قانون‌را همه کس بتواندتشخیص بدهدوالامحاکمات‌ومجاری قانون بستهٔ بمیل یکنفر کاهنی که صدق و کذب آن معلوم نیست‌ویارمالی که ساساً کشف علم رمل‌وجفر ازواقع معلوم‌نیست بعلاوه اطمینان‌بصدق و کذب رمال‌وجفار وکاهن نیست ونمیتوان‌صدق انرا معلوم کرد منوط ومربوط میشودقانون‌بایدپس‌ازاینکه قابل‌علم ظاهری تمام مردم باشد رشوه گیر نباشد شهوت شخصی نداشته باشد از مجری تخلف نکند فرق و تفاوت بین مردم نگذارد تمایلات حسبی و نسبی ملحوظ نکند حس محبت و عداوت نداشته باشد و قاعدهٔ کلیهٔ معاش را منظم کند و

معلوم‌است کاهن اولابهیچ یك از آن‌صفات‌متصف نیست وثانیاً باوجود کاهن واعتقاد داشتن مردم بان اسباب ضعف عقیده بقانون و نقض کلیة و لطمه بموارد اجراء قانون وارد میاید گذشته از تمام اینها اعتقاد مردم باینگونه موهومات از قبیل اینکه معالجه کردن تب را بیاد کردن در کوزهٔ کاهن بدانند اسباب اغفال مردم میشود که از تحصیل و تکمیل علوم تشریح و طب قانع باستشفای کاهن شوند و از بعضی اخبار معلوم میشود که شیاطین استراق سمع از آسمان و ملئکه می کردند و اگر چیزی از اخبار ماضیه و آتیه می شنیدند بکاهن خبر میدادند و کهنه بمقتضی میل شخصی خود هرچه میخواستند میگفتند و بواسطهٔ ولادت پیغمبر اسلام ممنوع از نزدیك شدن باسمان شدند و باین جهت علم کهانت اساساً بر داشته شد برای اینکه در زمین خبریکه شبیه بوحی انبیاء و مضر بعالم اجرأ قانون است واقع نشود (احتجاج) شیخ طبرسی خبر مفصلی که ما بذکر عین عبارات و ترجمهٔ آن قناعت میکنیم (فی جملة اسئلة التی سئل الزندیق اباعبدالله قال الزندیق فمن این اصل الکهانة و من این یخبر الناس بما یحدث

(قال۴ ان الکهانة کانت فی الجاهلیة فی کل حین فترة من الرسل کان الکاهن بمنزلة الحاکم یحتکمون الیه بما یشتبه علیهم من الامور بینهم فیخبر هم باشیاء تحدثه و ذلك فی وجوه شتی فراسة العین و ذکاء القلب و وسوسة النفس و فطنة الروح مع قذف فی قلبه لان ما یحدث فی الارض من الحوادث الظاهرة و ذلك یعلم الشیطان و یؤدیه الی الکاهن و یخبره بمایحدث فی المنازل و الاطراف و اما اخبارالسماء فان الشیاطین کانت تقعد مقاعد استراق السمع اذ ذاك و هی لاتحجب ولا ترجم بالنجوم و انما منعت من استراق السمع لئلا یکون فی‌الارض سببا یشاکل الوحی من خبر السماء و یلبس علی اهل‌الارض ماجائهم عن الله تعالی لاثبات الحجة و نفی الشبهة و کان الشیطان یسترق الکلمة

الواحدة من خبر مایحدثه الله فی خلقه فیختطفها ثم یهبط بها الارض فیقذفها الی الکاهن فاذا قد زاد کلماتا من عنده فیخلط الحق بالباطل فما اصاب الکاهن من خبر یخبر هو ما اداه الیه الشیطان مما سمع و ما اخطا فیه و هو من باطل مازاد فمنذ منعت الشیاطین عن استراق السمع انقطعت الکهانة و الیوم انما یؤدی الشیاطین الی کهانها اخباراً للناس مما یتحدثون به و الشیاطین یؤدی الی الشیاطین ما یتحدث فی البعد من الحوادث من سارق سرق و قاتل قتل و غائب غاب و هم ایضاً بمنزلة الناس صدوق و کذوب الخ) (سؤال میشود از حضرت صادق که اصل کهانت چه چیز است فرمود در هر دوره که پیغمبر نبود و مردم در جاهلیت بودند کهنه ظهور میکردند که بمنزلهٔ حاکم بودند در رفع اختلافات مردم و اخبار غائب و آینده را میگفتند و کهنه چندقسم بود یك عده ازروی ذکاء ذاتی و وسوسهٔ نفس و حدس صائب حکم میکردند که گاهی مطابق و گاهی خطا و خلاف بود و گاهی شیاطین القاء در قلب آنها مینمودند زیرا هر قضیه که روی زمین واقع میشد شیاطین بهمدیگر خبر میدادند و شیطان مربوط بکاهن کاهن را مطلع میساخت و چون شیاطین از دور و نزدیك مثل انسان بعضی راست و بعضی دروغ میگویند و کاهن نیز علاوهٔ بر اخبارات آنها بعضی حدسیات و مقاصد خود را ملحق و اخبار مینمود باینجهت غالباً اخبار کاهن خالی از کذب نبود و اما اخبار آسمان چون شیاطین تانزدیك آسمان میرفتند و استراق سمع میکردند وقتیکه ملئکه ازقضایائی که باید درآتیه واقع شود حدیث میکردند شیاطین بعضی راست و بعضی مرکب از دروغ بکاهن خبر میدادند پس از ظهور پیغمبر اسلامی برای اینکه در زمین چیزیکه شبیه بوحی و معجزه باشد واقع نشود شیاطین از صعود و نزدیکی آسمان ممنوع شدند وحالیه اگر شیطانی بکاهنی خبربدهدفقط اخبار زمین است ازقتل و غائب وسرقت اگرشیطانی راستگو بهکاهنی راستگو خبردهد

کاهن بدون حدسیات خودش ادا کند مطابق واقع است و این قسم شیطان و کاهن قلیل الوجود بوده و هست و اگر خلاف آن باشد خلاف واقع است)

(علم قیافه)

قیافه در عرب دو قسم معمول بود قیافهٔ اثر و قیافهٔ بشر اما قیافهٔ اثر مبنی بر این بود که از آثار قدم شتر یا گوسفند یاسایر حیوانات یا انسان تشخیص میدادند که کجا رفته و چه قسم حیوان بوده و در این علم باندازهٔ کامل و ماهر بودند که از اثر قدم صاحب آنرا تشخیص میدادند که پیر یاجوان مرد یازن باکره یا ثیبه حامل یا حائل است این علم در شرع اسلام منع نشده بلکه حضریت وشهری شدن عرب طبعاً احتیاج ایشان را در تحت یك سلسله حکومت منظم بر داشت باندازهٔ که رفته رفته این علم منسوخ شد و هنوز در قبائل و عشایر عرب باقی است مخصوصاً قبائل نجد که از اثر قدم شخص را میشناسند و شتر را بین عراقی و شامی و مدنی و مصری تمیز میدهند و اما قیافهٔ بشر عبارت است از علمیکه به فراست و کیفیات خلقت و اخلاق تشخیص می دهند پدر و قبیله و فامیل شخص را این قسم از قیافه در شرع ممنوع و نسخ شد زیاد متضمن است هتك استار و کشف عیوب و افتضاح ولد زنا و پدر و مادر بلکه فامیل آنرا بعلاوه بسیاری از مکشوفات آن خطا و مزاحم قانون نسب و ارث ورضاع است مطلقاً علم قیافه و اعتقاد از روی آنرا منع نکرد بلکه هرجا مخالف ومناقض اصول اسلامی باشد ممنوع وحرام فرمود

(طب جاهلیت)

اول واضع علم طب کهنهٔ بابل وکلدان بودند که مریضهای خود را در کوچها میگذاشتند که هر کس دوائی میداند بگوید و اهالی مصر و فنیقیه و

آشور از ایشان تعلیم گرفتند ویونان پس از تعلیم ز کلدان دقت درآن نموده ابواب طب را توسعه دادند وعرب نیز از کلدان وفرس اخذ کرده لکن علاوهٔ براینکه طب کلدان و فرس ناقص بود طب عرب ناقصتر از ایشان بود و بیشتر معالجات کهنه بعزیمت خواندن وطلسم نوشتن بود وکاهی بذبح قربانی در کعبه از برای خدایان که بتها باشند و معتقد بودند که در حفظ الصحهٔ وبا صدای خر کردن مفید است ودرمعالجهٔ جنون خون پادشاهان دوا ومعالجست تااینکه رفته رفته بادویه بسیطه نیز معتقد وعمل کردند طبیب بعزائم و عقاقیر هردو متوسل میشد و عمدهٔ معالجات ایشان در امراض معده بعسل بود و در امراض دموی بحجامت و در جراحی بداغ کردن چنانکه اگر میخواستند در عضوی عمل کنند آهنی را داغ کرده وبان عضو مقصود را قطع میکردند گرم کردن آلات جراحی در واقع ضد عفونی بود چشم احول را به نگاه کردن بسنگ آسیاب معالجه میکردند و میگفتند هر کس عمل یدی و جراحی دراو شده اگر آب بخورد تلف میشود مطابق این عقاید پس از اینکه طب مدتها منحصر بکهنه بود رفته رفته بعضی بواسطهٔ معاشرت فرس ورومان اینعلمرا اخذ کرده شغل کهانت از طب امتیاز گرفت ابن حذیم ولقمان از اطباء جاهلیت عرب که ضرب المثل درحذاقت بودند حرث ابن کلده که ۳ سال بعد از هجرت از دنیا رفت طبیب جاهلیت بود وبشرف اسلام مشرف شد ودر اسلام نیز بعلم طبابت اشتغال داشت پیغمبر اسلام علم طب را ترویج و واجب کفائی قرار داد و مقدم برعلم دین داشت لکن طب عرب را که اکثر آن از زمزمهای کاهنها وعقاید موهومه تشکیل شده بود ابطال کرد طب اسلامی را قائم مقام آنها نموده وامر بازدیاد فکری و استنباط احکام طبی‌را از آنزمینه که امروز تمام اطباء عالم تصدیق بصحت آن دارند فرمود یکی از اخبار ائمه اسلام که دلالت میکند بر احاطهٔ ائمه علیهم السلام برعلم طب وتشریح خبریست

که در بحار نقل میکند چون خبر مفصل است ما بذکر ترجمهٔ آن اکتفامی کنیم ربیع خادم منصور نقل میکند که روزی جعفر صادق ۴ درمجلس منصور حاضر شد و یکنفر طبیب هندی انجا حاضر بود و کتابی از طب قرائت می کرد پس از انکه فارغ شد از قرائت کتب بحضرت صادق عرض کرد یا اباعبدالله آیا میخواهی تورا علم طب تعلیم کنم حضرت فرمود من بهتر از تو میدانم طبیب هندی عرض کرد معلومات شما چه چیز است حضرت فرمود من معالجه میکنم حرارت را به برودت وبرودت را بحرارت ورطوبت‌را بهیبوست ویبوست‌را برطوبت و تفویض امر میکنم بخدای متعال (مقصود) معالجهٔ هریک از امراض است بضد آن چنانکه امروز حکماء اروپا تب ۴۰ درجه را به آب سرد معالجه میکنند وپیغمبر فرمود **(صبوا علی المحموم ماء باردا)** یعنی تب دار را آب سرد بریزید) توبه وسرما خوردگی را بحرارت گنه گنه مداوی میکنند ویبوست مزاج را برطوبت مسهل واسهال‌را بقوابض وچیزهائیکه یبوست میاورد) وفرمود میدانم معده منبع امراضست وامساك بهترین دواها وبرای بدن عمل میکنم چیزی را که عادت کرده است که خلاف عادت موجب مرضست طبیب هندی عرض کرد یا اباعبدالله علم طب غیر از این نیست حضرت فرمود آیا تو علم طب را بهتر می دانی یامن هندی گفت من حضرت فرمود پس سئوالی می کنم جواب بگو خبر بده مرا که سر از برای چه صاحب شئون خلق شد (شئون بموجب تحقیق ابن سینا در تشریح جمجمهٔ سر مشتمل بر هفت استخوان است چهار استخوان بمنزلهٔ دیوار است و یکی بمنزلهٔ قاعده و بقیه در بین چهار دیوار کشیده شده و محل اتصال هر یك به دیگریرا شئون کویند) چرا موفوق سرخالی‌شده چرا پیشانی‌خالی ازمو گردیده چرا درپیشانی‌خطوط ونهرها کشیده شده چرا ابرو بالای دوچشم خلقت گردیده چرا مردرا خداوند صاحب ریش‌قرارداده چرا کف دستها خالی ازموست چرا ناخن‌ومو روح در

آنها دمیده نشده چرا قلب صنوبری الشکل است چرا ریه دو قطعه و درحرکت است چرا کبد محدب الشکل است چرا کلیه بشکل حبهٔ لوبیا است چرا زانو از طرف پشت سر خم میشود) طبیب هندی تمام این سؤالات و برخی سؤالات دیگر که ما از ذکر آنها صرف نظر کردیم جواب گفت نمیدانم صادق آل محمد (ص) فرمود اگر درسرشئون واستخوانها در بین جمجه نمیبود بواسطهٔ وسعت فضا و خالی بودن میان سر بیشتر محل اجتماع بخار شده زودتر اسباب صداع فراهم میشد حکمت خلقت مو در سر اینستکه از مو های مجوف بخارات را خارج کرده و حرارت و برودت و عطریات را جلب کرده اسباب اصلاح و تقویت مغز فراهم شود و چون اعصابیکه مبدء قوهٔ باصره است در جبهه مجتمع است روئیدن مو در پیشانی سبب ضعف باصره است و برای حفظ چشم ازعرق سر جداول و خطوط در پیشانی قرار داده شد چنانکه برای حفظ زمین از آب وجداول میکشند واینکه ابرورا بالای چشم قرار داده برای آنکه وصول خطوط انوار و اشراق اشیاء مشرقه و نورانی باندازه طبیعی بمردمك چشم رسیده و از مرض اتساع محفوظ بماند مثل اینکه ناظر شمس استظلال بدست مینماید بواسطهٔ قوت نور شمس که ابرو کافی نیست در منع وصول نور شمس بمردمك دیده لذا دست خود را نیزبالای ابرو میگذارد که بیشتر نور شمس را از وصول بمردمك منع نماید و اینکه مرد را صاحب ریش نموده تا اینکه در تشخیص اناث و ذکور محتاج بکشف عورت نباشند چون حسن وجمال در زن مطلوبتر است لهذا مرد را صاحب ریش قرار داد از آنجائیکه غالب لمسیات بکف دست واقع میشود هرگاه کفین مشتمل بر شعر میشد درك اشیاء نرم و درشت یامتعذر بود یامتعسر و همچنین انسانی ناگزیر است از جز شعورو قص اظفار هرگاه حلول روح در مو وناخن میشد در هنگام گرفتن ناخن و

تراشیدن مو متألم و متأثر میگردید بلکه غیر قابل التحمل بود و از اینکه قلب را صنوبری الشکل خلقت فرمود برای اینکه سر قلب در ریه سرازیر است پس سر آنرا باریك قرار داد تااینکه داخل در ریه گردیده و از حرکت و باد زدن ریه کسب اکسیژن وبرودت نماید و الاحرارتش مغز را فاسد مینمود و اینکه ریه را دو قطعه قرار داد برای آنکه گفتیم ریه بمنزلهٔ مروحه است وقلب داخل این دو قطعه است از دو جانب کسب هوای لطیف نموده تبرید حاصل کند و کبد را محض قرار گرفتن معده در او محدب فرمود که موجب فشار معده و بخار آنرا بیرون نموده غذای داخل معده هضم گردیده تمام عروق و اعصاب بدن از جوهر آن غذا بهره ور و کامیاب شوند اما کلیه لوبیائی الشکل ایجاد گردید بواسطهٔ آنکه این شکل لوبیائی وضعاً قابل قبض و بسط است مانند کرم زمین و کلیه واسطهٔ در اخذ منی است از فقار ظهر قطرة بعد قطره و ایصال آن در وعاء منی قطرةً بعد قطرة که در حال انقباض از فقار اخذ میکند قطره را و در حال انبساط ایصال بوعاء مینماید هرگاه مدور یامربع یااشکال دیگر می بود قابل این نحوه از گرفتن و رسانیدن نبود بلکه دفعةً واحده بایستی بگیرد و یکمرتبه هم برساند و این لذت جماع و استلذاذ از نساء را میکاهانید واینکه زانو از طرف پشت میخوابد برای آنکه انسان از پیش رو راه میرود اگر زانو از پیش رو خم میشد راه رفتن متعسر بود قانون گذار اسلام مقرر فرمود که قبل از غذا و بعد از آن مردم دست خود را بشویند و مطابق همین دستور معمول ائمه اسلام بود بلکه روایتی که نقل میکنند پیغمبر روزی گوشت را با شوك میل میفرمود شاید بهمین علت بوده که قبل از غذا آبی نبوده که پیغمبر دست خود را بشوید و چون دسته ناشسته بود آلودهٔ بغذا نفرموده و چون کثافات زیر ناخن بشستن رفع نمیشود و ممکن است تولید میکروب امراضی از آن کثافات گردد امر اکید فرمود که ناخنها گرفته شود

وبزبان عوام که میکروب را نمیفهمند ومنفور ترین مخلوقات پیش ایشان شیطان بود تعبیر از میکروبهای متولد از کثافات زیر ناخن بشیطان فرمود که اگر ناخنها بلند شود در زیر آن شیاطین منزل میکنند که باین زبان مردمرا ترغیب بگرفتن ناخن وحفظ از کثافات بنماید وبهترین علاج دفاع از اینگونه‌میکروب همین رویه است که ناخن گرفته شود ودست قبل از غذا وبعد از آن شسته شود والا غذا خوردن با آلات مثل چنکال وغیره دفع این مضار را نمی‌کند مگر باز بشستن چنکال قبل از غذا برای حفظ از میکروبهای هوائی و بعد از غذا برای اینکه مبادا از کثافت آن میکروبی‌تولید کند بعلاوهٔ اینکه چنکال‌را ممکن است چند نفر استعمال کنند و میکروب تولید شدهٔ امراض اشخاص دیگر بواسطه اینکه آلت تغذیه یکیست سری واقع شود مگر اینکه هر نفری خودرا بچنکال مخصوصی اختصاص دهد و اینهم معلوم است برای مجامع و تمام مردم ممکن نیست مگر بغذا خوردن بچنکال طبیعی که دست انسان است که چنکال هریك دردیگری استعمال نمیشود اروپائیان اگر بخواهند متابعت مسیح وحوارین را بنمایند باید بادست ناشسته غذا بخورند چنانکه صریح آیات انجیل است (انجیل متی) (باب ۱۵) (آیهٔ اول) آنگاه کاتبان وفریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده گفتند چونستکه شاگردان تو ازتقلید مشایخ تجاوز مینمایند زیرا هرگاه نان میخورند دست خودرا نمیشویند (انجیل مرقس) (باب ۷) (آیهٔ اول) (وفریسیان وبعضی کاتبان از اورشلیم آمده‌نزد او جمع شدند چون بعضی از شاگردان اورا دیدند که با دستهای ناپاك یعنی ناشسته نان میخورند ملامت نمودند زیرا که فریسیان و همهٔ یهود تمسك به تقلید مشایخ نموده تادستهارا بدقت نشویند غذا نمیخورند وچون از بازارها آیند تانشویند چیزی نمیخورند وبسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون‌شستن پیالها وافتابه‌ها وظروف مس و کرسیها)

(شعر در جاهلیت)

علم شعر طبیعی است زیرا که حاکی از تصورات وانفعالات وعواطف نفس‌است وباین‌جهت‌است که درتمام امم عالم بوده ازیونان وهنود وکلدان‌مخصوصاً در عبرانیین یعنی بنی اسرائیل منتهی اگر ملتی در مذلت وسختی بودند تحسرات و انفعالات وتأسفات خودرا تعبیر واگر درعزت و رفاه بودند تعبیر از خمریات وتعیش و تعشقات مینمودند تصوریات شعری طبیعی اشخاص و ملل است عرب دراظهارعواطف وزن وقافیه هردورا معتبر دانستند سریانیها در اشعار خودملتزم بقافیه نبودند فقط بوزن قناعت مینمودند وعبرانی بخلاف آن وزنرا لازم‌ندانسته فقط بقافیه ملتزم بودند و گاهی‌قافیه ووزن هیچیك را اعتبار نمیدادند لکن‌معلوم است وزن وقافیه درشعر برای شدت تأثیر در سامع وشاعر ومطبوع شدن کلام است والا شعر فقط تعبیر از احساسات وعواطف و انفعالات نفس است چنانکه شامی از امیر المؤمنین سئوال میکند اول گویندهٔ شعر در روی زمین کیست حضرت فرمود آدم ؏ زیرا پس از آنکه از بهشت بزمین آمد و اوضاع زمین را دید وقابیل هابیل‌را کشت آدم صفی انشاد کرد **(تغيرت البلاد و من‌عليها ووجه الارض‌مغبرقبيح تغيركل ذی‌لون وطعم وقل‌بشاشة الوجه‌المليح)** مقصود این نیست که آدم عین این کلمات عربی را انشاد کرد بلکه پس از تألم وتأثر آدم از قتل هابیل وخروج از بهشت باین مضمون تحسرات و تأثرات نفسانی خودرا اظهار نمود پس از اینکه شعر عبارت ازتلفیق احساسات و تعبیر از عواطف بود رفته رفته شعر منقسم بدو قسم شد یکی هم ان معنی اصلی و دیگری کلمات موزون قافیه دار درقصص وحکایات مثل شاهنامهٔ فردوسی و این قسم هم غالباً خالی از عواطف واحساسات شاعرانه‌ومبالغه و اغراق نیست لکن شایع درعرب فقط همان قسم اول بود که تمام اشعار ایشان خالی از تغزل و

رجز و خمریات و مفاخرات و مبارزات و شوق و محبت و انتقـام و مرثیه نیست بلکه ازقصص وحکایات جاهلیت‌چندان شعری ازعرب دردست‌نیست‌مگراینکه متضمن احساسات وعواطف شاعر نیز هست وعرب برای‌استقلال‌معیشت وآزادی‌فضا وحریت طبع بیشتر از تمام ملل تصورات شعریه را وزن و قافیه ادا میکردند چنانکه ابو تمام از اشعار عرب غیر قصاید و تغزل ۱۴۰۰۰ رجز محفوظ داشت حماد راوی ۲۷۰۰۰ قصیده میدانست ابوضمضم اشعاری نقل میکرد از صدشاعر که تمام باسم عمرو مسمی بودند اصمعی ۱۶۰۰۰ رجز محفوظ داشت و شاعر در عرب فوق العاده محترم بود چنانکه در هرقبیلهٔ که شاعری ظاهر میگشت از سایر قبایل برای تبریك و تهنیت میامدند و مجالس عیش و عشرتی مرتب می ساختند شاعر ضبط کنندهٔ مفاخرات و تشجیع کنندهٔ مبارزات و حافظ وقایع عرب بود هفت قصیدهٔ قدیمهٔ عرب را منتخب کردند وبه‌آب طلا نوشتند و معلقات نامیدند

اما شرع اسلام شعر را اساساً منع نکرد و اساساً تمجید هم نفرمود گاهی فرمود (**لئن یمتلی البطن قیحا خیر من ان یمتلی شعراً**) شکم از هر چیز کثیف بر شود بهتر از این استکه مملو از شعر باشد) وگاهی فرمود (**من قال لنا بیتاً بنی الله له بیتا فی الجنة**) هر کس در مدح آل محمد شعری انشاد کند خداوند در بهشت خانهٔ از برای او بنا خواهد کرد و در (سورهٔ شعرآء) در (آیهٔ ۲۲۴) میفرماید (**الشعراء یتبعهم الغاون الم تر انهم فی کل واد یهیمون و انهم یقولون مالا یفعلون الاالذین آمنوا الخ**) متابعت مینمایند شعرا را گمراهان زیرا که شاعر ها درهر وادی سر گشته میروند و شاعرها میگویند چیزی را که نمیکنند مگر آنهائیکه ایمان دارندالخ پس اگر شعری مبتنی براحساسات فاسده و عواطف باطله و تعشق باجنبیه وترویج مسالك مذمومه از خمریات و مفاخرات و هجو غیر مستحق و متضمن دروغ و بهتان و غیرها باشد مذموم است باختلاف مراتب آن ازحرمت و کراهت و الاا گر

ناظر باخلاقیات و مواعظ و حکم و ضبط تاریخ و مدح اشخاص لایق و هجو واجب الهجو و باعواطف اسلامیه و بااحساسات مرثیهٔ بموقع باشد ممدوح است باختلاف درجات آن ازواجب و مستحب و مباح لکن نظرباینکه اعراب و بعضی منافقین تصور کردند که احکام و قصص قرآن مبنی بر احساسات نفسانی پیغمبر و مواعظ و آیات آن عواطف شاعرانه است از برای هیچیك از معانی قرآن حقیقتی نیست چنانکه عقبة ابن ابی معیط گفت پیغمبر شاعر است خداوند برای دفع این تهمت و سد این احتمال پیغمبر را مطلقاً از تصورات شعریه و تنطق بموهومات نفسانی ممنوع داشت (سورهٔ (یس) (آیهٔ ۶۹) (**وما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین**) محمد را ابداً تعلیم شعر ندادیم وشایسته مقام پیغمبری که باید اظهار حقایق کند و احتمال خلاف و غیر واقع در کلماتش داده نشود شاعری نیست بلکه هرچه بگوید حکمت و ذکروقرآن است) بلکه برای سد احتمال شاعری و خیالات گوئی پیغمبر مطلقا باشعار منقوله تنطق نفرمود چنانکه حضرت امام حسن علیه السلام نقل میفرماید پیغمبر خدا روزی درضمن کلامش خواست استشهاد باین شعر کند (**کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا**) حضرت معکوساً قرائت فرمود (**کفی الاسلام و الشیب**) که از وزن خارج شد و معنی مقصود را افاده کرد ابوبکر عرض نمود یارسول‌الله شعر این نیست حضرت فرمود (**لست بشاعر**) (یعنی شاعر نیستم) همچنین عایشه نقل میکند روزی پیغمبر خواست بشعری در ضمن مطلب استشهاد کند (**ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا ویاتیك بالاخبارمالم تزدد**) قرائت فرمود (**یاتیك مالم‌تزدد**) باز ابوبکر عرض کرد شعر همچه نیست حضرت فرمود (**ماانا بشاعر**) ایندو شعر از قسم اول شعر که تصدیقات نفسانی باطله و قسم مذموم است نیست لکن پیغمبر از شعریات و وهمیات و غیر حقایق چون احتراز داشت تنطق بشعر موزون وغیرموزون مطلقاً نفرمود برای حفظ اعجازقرآن وسداحتمال شعری در کلام خدا.

(فصاحت خطبه)

خطبه در واقع شعر غیر موزونی است که اثرات و تحریکات آن بیشتر از شعر بود و در این فن جاهلیت عرب با یونان شریك بودند عرب تاریخ وقایع و مفاخرات و مراثی خود را بتوسط خطبه در مجالس ادب محفوظ می داشتند فصاحت عرب در این فن معلوم است ضرب المثل بوده و هست و شرح خطباء و کیفیات آن و محل قرائت خطبه که یکی از آنها سوق عکاظ است بسیار که اثبات بلاغت و علم سخن گوئی عرب محتاج به بیان نیست تااینکه قرآن محمدی نازل شد تمام فصحاء متحیر شدند زیرا که قرآن نثری بود که باسجع کهنه شباهت نداشت ونظم قافیه دار موزون شعرا نبود و در فصاحت باخطبهٔ خطباء جاهلیت و اسلام طرف تناسب نبود زیرا هر کلام فصیح درهرخطبهٔ دوسطر یاسه‌سطراست مثلا که ممتاز از سایر اشعار وخطبه‌ها میگردید وقرآن تمام آن بیك اسلوب و روش ومنتهی درجهٔ فصاحت را دارا بود بعلاوه فصحاء و شعراء هریك در فن مخصوصی مهارت داشتند چنانکه در تغزل وتعیش امرء القیس و در خوف و بیم نابغه ودرطلب وخواستن اعشی ودررجاء وامید زهیر و هرشاعری و طبیبی که از فن خود تخطی مینمود حائز آن درجه فصاحت که در فن خودش داشت نمی شد لکن قرآن درتمام فنون دارای اعجاز است چنانکه در ترغیب و تعیش در (سورهٔ زخرف) (آیهٔ ۷۱) میفرماید **(فیها ماتشتهیه الانفس و تلذ الاعین)** (سورهٔ سجده) (آیهٔ ۱۷) **(فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین)** ودر خوف (سورهٔ اسری) (آیهٔ ۷۰) **(افامنتم ان یخسف بکم جانب البر)** (سورهٔ ملك) (آیهٔ ۱۶) **(ء امنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور)** ودر الهیات (سورهٔ رعد) (آیهٔ ۹) **(الله یعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد)** وایضاً هرخطیب یاشاعری که ازدروغ

و اغراق وجزاف گوئی وعواطف نفسانی اجتناب کند از بلاغتش کاهیده میشود چنانکه لبیدابن ربیعه و حسان ابن ثابت اشعار جاهلیت را بهتر از اسلام می گفتند و پس از آنکه مسلمان شدند بمراتب اشعار ایشان تنزل کرد و قرآن باآنکه دروغ و اغراق وعواطف در آن دخالت نداشت باین رتبهٔ از فصاحت است و ایضاً در محسوسات از قبیل وصف شتر بااسب یاجنگ مثلا میدان فصاحت وسیعتر است و دراخبار علمی و اخبار بغیب در مضیقه واقع است و قرآن بااین حال بهتر از محسوسات تکلم کرد پس چون فصحاء عرب قرآن‌را بااوصاف مذکوره دیدند تماماً از فصاحت وخطب واشعار خود صرف نظر کرده مفتون بلاغت و مزایای آن گشتند بس از آن این آیه نازل شد (سورهٔ بقره) (آیهٔ ۲۱) **(ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین)** اگر شبههٔ در قرآن و پیغمبر دارید تمام فصحاء وبلغاء وشعراء به تبادل افکار یکسورهٔ مثل قرآن انشاد کنید) واگر صرف نظر از تمام مذکورات شود بدوطریق اثبات اعجاز ظاهری وفصاحت فوق العاده قرآن ممکن است که مخالف مجبور بقبول است اما طریق اول موقوف بچند مقدمه است اولاً عرب عموماً بضد پیغمبر اسلام قیام کردند و کمال عداوت را داشتند چنانکه مکرراً اجتماع کرده جنگ احد و احزاب و بدر را تشکیل دادند وهرطریقهٔ که تصور شود وممکن بود برای ابطال قول آن‌حضرت اتخاذ کردند شاهد این قضیه علاوهٔ براخبار وتواریخ قاعدهٔ طبیعی است که اگریك یتیمی دعوی بزرگی بکند که بان دعوی تمام بزرگان عصر خودش‌را بخواهد ذلیل نماید واساس معیشت ومذهب ایشانرا منحل نماید حتماً بقدر امکان با آن ضدیت میکنند مخصوصاً وجهاء ومتنفذین آن ملت که شعراء وخطباء وفصحاء و بلغاء از همین شمار محسوب میشوند وثانیاً چون پیغمبر اسلام مکرراًدعوت کرد و گفت اگر یکسورهٔ یایك آیه ولو به تبادل انظار و تلاحق افکار مثل

من یاورید دیگر دعوی پیغمبری نخواهم کرد وحق باشما است اگر عرب‌را ممکن میبود حتماً بایستی برای اثبات مقاصد خود و تکذیب پیغمبر در صدد برآمده یکسوره یایك آیه مثل پیغمبر انشاد کنند واورا ملزم نمایند زیرا باآنکه فن عرب بعلت احتیاج طبیعی فصاحت بود ودراین امر بلا شبهه از تمام عالم مقدمند ردّ کلام و تکذیب پیغمبر باین رویه اسهل از جنك و مجاهدت بود و بموجب دعوت خود پیغمبر ملزم بود که پس از آنکه یك آیه یایکسوره مثل قرآن به بینددیگر دعوی نبوّت نکند وعرب محتاج بجنك ومجاهدت نشوند وثالثاً اینکه اگر عرب سورهٔ یا آیهٔ مثل قرآن انشاد میکردند اولاً پیغمبراسلام متقاعد از دعوی خود میگردید و اقلا کسی باو بعد از آن ایمان نمیاورد و برفرض اینکه بازدعوی میکرد ومردم هم قبول میکردند حتماً باید آن آیه یا سورهٔ نظیر قرآن دراخبار و تواریخ درج شده و بما برسد زیرا داعی بخصومت و نقل آن‌سوره اولاً از مسلمین و ثانیاً از کفار ومشرکین و یهود عرب بسیار بود که بایستی برای ابطال قول محمد ص آنسوره را نقل کنند ناظر و مطلع از تواریخ تصدیق میکند که ابداً عرب قدرت نداشتند که یك آیه مثل قرآن بیاورند پس ثابت میشود که قران فوق قدرت بشری و خرق عادت است که مراد از معجزه همین است . اما طریقهٔ ثانیه این استکه اگر عرب قدرت نداشتند که یك سورهٔ مثل قرآن بیاورند معلوم است که قرآن اعجاز و فوق العادهٔ طبیعت است و اگر قدرت داشتند بااینکه داعی باتیان وافراً موجود بود همینکه موفق نشدند در مقابل قران سورهٔ انشاد کنند برای اثبات اعجاز آن کافی است و باز فوق العادهٔ جریان طبیعی است این معجزهٔ ظاهری قرآن از برای اهل فصاحت است اما معجزهٔ باطنی آن این استکه **لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین** هیچ تر و خشکی نیست که در قران نفرموده باشد منبع کلیهٔ علوم است و اشارهٔ بتمام مسائل فرموده از فقه و اصول و نحو وصرف و کلام و فلسفه

و هیئت و طب و شیمی که متدرجاً مطالب آن کشف شده و خواهد شد **(انّ الدین عند الله الاسلام) (فلا تتبع غیر الاسلام دینا)**

(گاو و ماهی چه چیز است ؟)

در اخبار متظافره وارد است که زمین در فضا بدون تکیهٔ برچیزی واقف است و ابداً روی چیزی قرار نگرفته چنانچه در نهج البلاغه امیر المؤمنین در توصیف خلقت زمین فرمود **(و ارساها علی غیر قرار و اقامها بغیر قوائم و رفعها بغیر دعائم الخ)** یعنی خداوند کوه‌ها را در زمین قرار داد در حالیکه زمین دائماً متحرك و ابداً قرار و آرام ندارد و زمین را بدون پایه بلند کرد و بدون تکیه گاه و پایه در محل خود واقف کرد) در خطبهٔ دیگر امیر المؤمنین که در بحار نقل شد فرمود **(خلق السموات والارض بلاعمد قائمات بلا سند)** خداوند آسمان و زمین را خلقت کرد بدون تکیه گاه و در محل خود واقفند بدون اعتماد برچیزی (مهج الدعوات سید ابن طاوس) (بحار) **(الله نورالسموات والارض و فاطرهما و مبتدعهما بغیر عمد خلقهما)** خداوند آسمان‌ها و زمینها را نورانی کرد وایجاد وخلقت فرمود آسمان وزمین را بدون پایه و تکیه گاه) (دعاء شهر رمضان) **(و بسط الارض علی الماء بلا ارکان)** خداوند زمین را روی آب پهن کرد درصورتیکه ابداً چیزی‌را محل اعتماد آن قرار نداد) بلکه کلیه آیات و اخباریکه در حرکت زمین ذکر شد دلالت دارد که زمین تکیهٔ بجرمی و پایهٔ جسمی ندارد و محمول جسمی نیست زیرا حرکات یومی و سنوی و سایر حرکات منافی است بابودن زمین روی دوشاخ گاو یاماهی اما اخباریکه فرمود زمین‌روی گاو وماهی قرار گرفته ناظر است بیکعده ازمردم کم‌استعداد که حضرت‌درمقام جواب آنهادرصورتیکه‌اذهان آنهاابداً قبول نمیکرد که زمین بدون تکیهٔ بجسمی بتواند واقف شود از واقعیات تعبیر بزبان

آنها بشکلی فرمود که هم قابل قبول ایشان باشد و هم کنایه از حقیقت امر مثلا گاهی فرمود روی دوشاخ گاو است یعنی بدو قوهٔ جاذبه ودافعهٔ شمس واقف است و گاهی فرمود برحوت واقع است یعنی بشکل حوت است چنانکه بنوتون کشف کرد که زمین کروی الشکل تمام نیست بلکه قطبین آن محدباست پس شباهتی بماهی درشکل وسیروجریان درهوا دارد وحوت برآبواقع است یعنی زمین برآب واقع است وآب برظلمت واقع است یعنی تمام کرهٔ زمین که بیشتر آن آب است درسایهٔ زمین واقعست و گاهی دربعضیاخبار گاووماهیرا نفرموده وتعبیرات دیگر کرده است که مراد ازتمام منطبقمیشود یابمداربیضی یابهوا واتروپاسایهٔ زمین ویاشکل وهیئت زمین ویاجاذبه ودافعهٔ شمس که مطابق حالواستعداد مخاطب مطالب واقع را باین زبان اداء نموده وبالاخره فرمود تمام اینها بقدرت خدا واقف است

(قانون مجازات)

اگر کسی مال دیگری را برخلاف قانون تصرف کرد بغصب یا سرقت یااتلاف ویانقیصهٔ درآن وارد نمود دوحق مجازات بمتعدی متعلق میشود یکی حق صاحب مال که باید عین یا مثل یا قیمت آنرا باعلی القیم و تفاوت صحت و نقص آن را بامنفعت حقیقیه وحکمیه از متعدی مسترد شده بصاحب مال داد منقول در اخبار اسلام است که (**الغاصب یؤخذ باشق الاحوال**) و دراین مورداست که درمقالهٔ مصالح قوانین اسلام نقل ازتوریة شدکه اگر کسی گاوی یاگوسفندی بدزدد عوض گاو پنج گاو و عوض گوسفند پنج مقابل باید از او بگیرند وتصدیق شد که تضمین متعدی را بضرر و خسارت مالك مطابق شرع اسلام اوفق بانظام وعدل است مجازات ثانی برای حفظ نوعی وسدّباب خلاف قانون که اسباب عبرت سایرین شده در صدد تعدی و تخطی بر نیایند از قبیل تعزیر غاصب مطابق مقتضی حال بنظریات حاکم یاهیئت عادله و تحدید سارق و

حتماً در شرع موسی برای این حق مجازاتی معین شده واکتفا بمجازات حق اولی نفرموده زیرا ممکن است دزد ابداً چیزی مالك نباشد که بتوان پنج مقابل غرامت گرفت مجازات این حق باید بدنی باشد که هیچکس مستخلص نشود ووسیلهٔ حفظ نوع گردد این تعدی در اموال است اما تعدی در نفوس از قبیل جنحه وجنایت وقتل چون هردو نظر در او ملحوظ است اول احقاق حق مظلوم وجبیرهٔ آن وثانی نظریات نوعی که برای نظام اجتماعی لازم است در آیات مکررهٔ انجیل وتوریة تصریح بمجازات بمثل نموده که چشمی بچشمی و دندانی بدندانی در شرع اسلام نیز فرمود (سورهٔ بقره) (آیهٔ ۱۷۳) (**الحرّ بالحرّ والعبد بالعبد والانثی بالانثی**) و ایضاً (سورهٔ بقره) (آیهٔ ۱۷۴) (**ولکم فی القصاص حیوة یااولی الالباب**) (**سورهٔ مائده**) (**آیهٔ ۴۹**) (**و کتبنا علیهم فیها انّ النفس بالنفس و العین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسنّ بالسنّ والجروح قصاص**) قصاص بمثل و مجازات قاتل را به قتل بهترین اندازه ایست برای حکم بحق و عدالت کامل والا بحبس وشکنجه ممکن است زیاد تر از اندازه واقع شود و ظلم بجانی را متضمن است و یا کمتر ظلم بمجنیّ علیه بلکه ظلم بنوعرا مستلزم است بعلاوه تحدید زانی برجم وسارق را بقطع دست چون مجازات فوریست وامید استخلاصی دراو نیست بیشتر محلّ تنفر وخوف وعبرتست وایضاً حبس سارق و زانی وقاتل در مدت مدید ظلمیست که باولاد وعیال ایشان وارد میشود که باعث و حافظ و وسیلهٔ رزق ایشان را محبوس داشته ونمیتواند عیال او حافظ ووسیلهٔ دیگری برای خودجلب کند بخلاف مجازات ایشان را بقتل که عیال او شوهر وباعث دیگریتحصیل کند ویابجلد ویاقطع ید که هم مجازات شده و هم بحقوق عیالات او لطمهٔ وارد نیامده است بعلاوه حبس متعدی ضروریست که بیجهت برمالیهٔ حاکم برای مخارج ایشان وارد میشود وازآنجائیکه علت مجازات جنایت کار ظلم بمجنیّ

علیه است در شرع اسلام اجازه فرمود که اگر وارث مقتول یامجنیٌ علیه بخواهد قصاص نکند ممکن است حقوق خودرا صلح بمال معینی بنماید ودیاتی وضع کرد وچون ممکنست تعدی وظلمهای دیگری غیر اموال وجنایات نسبت بمظلومین واقع شود از قبیل فحش و هتك حرمت و بهتان و تعییر و خشم و جزئیات آن غیر محصور وباختلاف موارد اندازهٔ آن غیر متناهی است باین‌جهت حدود آن را بنظریات حاکم وباهیئت عادله واگذار وتفویض نمود وچون در جنحه وجنایات غیر قتل اگر مجازات بمثل را حتمی میدانست ممکن بود که مجازات جنایات بیشتر ویاکمتر از جنایت اول واقع شود از این جهت در این باب نیزدیاتی وضع کرد که اگر نخواهند قصاص کنند بدیات‌معینی اکتفاشود .

(باز هم حفظ الصحهٔ اسلام)

(یسئلونك عن المحیض (✡) قل هواذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهنّ حتی یطهرن) سئوال میکنند از تو ای پیغمبر از حیض بگو حیض نجس است مجامعت بازن نکنید تا اوان حیض منقضی شود) نظر باینکه حرارت غریزیهٔ زن برای تربیت جنین وطبخ شیر زیادتر ازمرد است ناچار خون فاسد تولید می شود واگر مدفوع نگردد اسباب مخاطره برای زن خواهد بود خداوند حیض را درزن قرار داد ومسلم استکه ان خون از مجری رحم عبور

(✡) محیض اول مصدر میمی است بمعنی حیض ومحیض دویم اسم مکانست یعنی مکان حیض پس معنی آیهٔ مبارکه این است که حیض اذی یعنی قذر و نجس است وعزلت و کناره جوئید اززنها درمکان حیض که خصوص فرج باشد برخلاف جاهلیت که زنهارا درحال حیض خارج میکردند وابداً کسی باایشان معاشرت نمیکرد .

میکند و کثافات رحم را باخود دفع خواهد کرد ودرحال مجامعت پس‌ازانزال منی بواسطهٔ قبض فوریکه دراعصاب مجری منی مرد ظاهر میشود جذب کثافات ومیکروبهای فاسدرا خواهد کرد چنانکه اگر بازنیکه سوزنك دارد درغیر حال حیض مکرراً مجامعت شود ممکن استکه سرایت بمرد نکند اما درحال حیض چون میکروب انرا خون ازاوراق رحم مصاحب باخود دارد حتماً مؤثر و مسریست بعلاوه امراض دیگر که ممکن است میکروب ان درخون زن ویارحم تولید شده وجذب دردم و اعصاب مرد خواهد شد مثل انکه در مهبل فرج میکروب زیادی ممکن است که درغیر حال حیض بواسطهٔ سلامت مزاج‌زن‌تغذیه نکرده مؤثر واقع نشوند پس در حال حیض که ان میکروبها تقویت شده و تغذیه از خون میکنند محتمل است مؤثر در مرد شده ایجاد امراضی بنمایند و برای احتمال میکروب دموی است که کلیهٔ خون را نجس و واجب الاجتناب قرار داد .

(آب سرد)

معروفست که جوانی در اروپا مبتلا بدوار سر شد باندازهٔ که چشمهایش جائی را نمیدید بالاخره بواسطهٔ همان دوران سر فوت کرد پس در تشریح سر میکروبی درمغز او دیدند و آن میکروب بهیچیك از ضد عفونی و سمومات کشته نشد مگر باب سرد که بمحض ملاقات باآب سرد مرده و نابود گردید وهمچنین مسلم است که آب سرد مقوی اعصاب ومفرح قلب ومنظم کنندهٔدوران خونست باینجهت است که پیغمبر اسلام وضورا در هر شبانه روز پنجمرتبه‌واجب کرد بمصالحی ومسح سررا جزء وضوء قرارداد و از اخباریکه فضیلت و ثواب وضوء در زمستان را نقل میکند واضح میشود که مراد وحکمت وضوء درآب

سرد است و همچنین اغسالی که قرار داد علاوهٔ براینکه رافع کثافات بدنست اگر در فصل آب سرد غسل در آن بعمل بیاید فوائد آن را که ذکر شد ادراك خواهد کرد اگر درآب گرم غسل شود باز هم معین است که آب حمام اگر حرارتش بیشتر از حرارت طبیعی مزاج (۳۷) درجه نباشد اسباب صحت وفوائدیست در بدن وباز نظر بضد عفونی واجتناب از میکروبهای مسریه اصل در غسل را ترتیبی معین کرد وغسل ارتماسی را بدل آن داشت که آب سرد یا گرم را از بالا مثل اینکه بادوش بریزند و غسل ترتیبی کنند یعنی همان فوائد را متضمن است وهرآبی را که کرّ وجاری نباشد بواسطهٔ ملاقات یکی از نجاسات نجس وواجب الاجتناب دانست زیرا که بسا هست میکروبها و کثافاتی در آن نجس بوده چون در آب قلیل مستهلك نمیشود سرایت ببدن کند بخلاف کر و جاری که شاید بعضی اقسام میکروب یعنی مضرات ذاتی آن نجاست در آن آب کر وجاری مستهلك وفانی وبامسری ببدن نتواند بود اگر چه سایر میکروبهای امراضیکه آن نجاست از خارج جذب کرده باشد در آب کثیری هم مسری باشد لکن نقض قانون کلی و وضع قانون دیگری که باین احتمال از اکثر آبها انسان اجتناب کند خلاف مقتضیات نظام وقانون گذاریست وحکم را متعلق بفرد قلیل نمیتوان کرد)

(زبان فارسی وعربی)

لزوم ترویج زبان فارسی وحفظ آن برهر ذیحس ایرانی واضحست زیرا حفظ ادبیات قدماء موقوف برواج زبان فارسی است ارث نیاکان ایرانی زبانست حفظ زبان فارسی در مرتبهٔ حفظ مملکتست ترویج اخلاق و عادات مذهبی هر ملت ترویج زبان آن ملت است تحصیل محبت درقلوب اجانب بواسطهٔ تعلیم ایشان است بزبان ملتی نفوذ واجراء پلتیك در خارج بعلت انتشار زبان ملت است در

آنها نشانهٔ استقلال یك مملکت وبابك ملت استقلال زبانی آنها است ترویج زبان هر ملت نشانهٔ اهمیت آن ملت است حفظ روابط قومیت و جهت جامعهٔ ملت اتحاد افراد یك مملکت فقط بزبان و مذهب است پس از نقطهٔ نظر اول زبان فارسی لازم واز نقطهٔ نظر ثانی ترویج زبان عربی واجب است که زبان مذهبی ایرانیست وبرهرمسلمی انس بزبان عربی وفهم ان تااندازهٔ واجب زیرا فهم اخبار و اعجاز قران واستنباط احکام وانس و محبت بائمه اسلام موقوف به دانستن زبان عربی است که انسان طبعاً مائل بتفحص در انها بشود حفظ اتحاد واخوت ملت اسلام موقوف بمذهب وحفظ مذهب موقوف برواج زبان مذهبیست کشف علمیات قرأن محتاج بفهم عربیست اگر تحصیل زبان عربی متروك شود مثل این دورهٔ ما رفته رفته رشته اسلامیت ما بکلی گسیخته عیناً آثار زبان عربی را السنهٔ خارجه درما ایجاد خواهد کرد وهیچ انصافی اجازه نمیدهد که بواسطهٔ متارکهٔ زبان عربی صرف نظر از اعمال واخلاق پیشوایان اسلام نموده انس و محبت باخلاق وعادات فرانسویان تحصیل کنیم درصورتیکه ایشان قانون سیاست را از اسلام اتخاذ کرده اند ما صرف نظر ازخود کرده بدیگران متوسل شویم السنهٔ خارجه فقط برای رفع احتیاج است از قبیل دار الترجمهٔ کتب علمیه ایشان و یادارالترجمهٔ وزارت خارجه ویادیپلمات مربوط بانها والازیادی تعلیم زبان خارجی فقط وسیلهٔ ترویج اخلاق و نفوذ پلتیك خارجیست ومحیط ایرانیت را مسموم و فاسد مینماید از ملاحظهٔ محیط طهران ومقایسهٔ اخلاق متفرنسها بافرانسویها فلسفهٔ مطلب بخوبی واضح میشود ترویج زبان انکلیس درمصر اهالی را مجذوب ومفتون اخلاق انها نموده در تحت رقیت انکلیس ممالك فراعنهٔ قدیم التمدن دنیا را اسیر وار واقف داشته است که شخص مصریست میگوید **امطر الله الدنیا انکلیساً** یعنی خداوند از آسمان عوض باران انکلیس ببارد و الا حال مصر و ایران باین کیفیت اسارت وذلت نخواهد باقی بود زیرا اسمان وزمین ممالك اسلامی عوض

نشده اشجار واثمار ان کمتر نیست نفوس انسان وحیوان انها از توالد و تناسل محروم نمانده همت وشجاعت وسخاوت وعفت وفتوت فطری در مشرق هزار مقابل اروبائیانست آب وهوا وفصول ایشان بانزهت تر از سایرین است پس فقط فلسفهٔ ذلت و اسارت ممالك اسلامی همانست که سید عبد الرحمن کوا کبی در طبایع الاستبداد مینویسد (**الشرق مریض سببه عدم التمسك بالدین**) مشرق مریض است و سبب ان متمسك نبودن بدینست)

(فوائد تنویر)

قطع موهای زهار بتوسط نوره که ازآهك وزرنیخ است در مرد و زن بحکم شریعت اسلام لازم است واین حکم نیز برعایت حفظ الصحه وضع شده اولا نواحی اعضای تناسلی از تمام بدن بیشتر معرض کثافت ومحل تلوثات منی وترشحات فرج وعرق بدنست و نظافت ان که محل تراکم تلوثاتست از سایر اعضاء لازمتر است و ثانیاً چنانکه دکتر امیر اعلم مینویسد موهای مواضع تناسل یعنی زهار در مرد وزن در سرایت حشرات ومیکروب جرب وحفظ ان میکروب در لای موها دخالت تامی دارد که خارش دردناکی تولید میکند و ان میکروبها ومواد جرب سالماً در لای موها زندگی می کنند از (پرفسور غاتیون) معلم امراض جلدیه نقل می کند که بسیاری از مرضهای جربی را دیده ایم که مبدء بروز ان مرض از مواضع زهار است و بواسطهٔ داشتن مو آن امراض صعب العلاج میشود و ایضاً دکترامیر اعلم مینویسد که در اروپ بسیاری از مرضی دیده ایم که مبتلا بمرض (شانکرمو) بوده چون تنویر نمیکردند بواسطهٔ وجود موها ترشحات مرض و بدن در زهار متراکم شده حالت کثافت نفرت انگیزی بحصول آمده باعث خراش و قرحه و زخمهای جلدی گردیده است و ثالثاً در حال حیض زن اگر مو های زهار ملوث بخون

بخون‌شود میکروبهائیکه درهمان موبوده ویاباخون حیض دفع شده غذای مناسبی که خون است چون دارند میتوانند حالت مضرهٔ پیدا کرده سبب التهابات جلدیه و خراش واحمرار وزخمها واقع شوند حتی‌ممکن‌است درقنات مهبلی فرج داخل گردیده اسباب التهاب وزخم قنات مهبلی واقع شوند دکتر مزبور از جلال الدین باشا معلم‌طب مدرسهٔ نظامی‌عثمانی نقل‌میکند که موهای نواحی‌اعضای تناسل وزهار زن که بادرار یاخون حیض آلوده شود یا بهمان ترشحات طبیعیه یعنی عرق بدن آلوده گردد اگرهم باعث التهابات و تخرشات مهمه نگردند سبب حصول رایحهٔ کریهه میشوند زیرا که در مواضع زهار که گرم و پوشیده و برطوبات بدن مرطوبند عرق بدن و تلوثات خارجی ولو یکقطره بول بعلاوهٔ احتمال خارش و زخم باسانی متعفن و کثیف میشود بالجمله اجمالا محقق است که مو های مواضع زهار و نواحی اعضاء تناسل بواسطهٔ خون حیض و تلوثات خارجی و یا ترشحات بدن و عرق کردن آن موضع محل نشو و نمای میکروب های امراضی میشود که اسباب زخم موضع و یاخارش و یااقلا عفونت و بد بوئی است و بسا هست که در زن سرایت بمهبل فرج نموده همین آثار را در آنجا ایجاد کند

شرع اسلام نظر بمحذورات مذکوره نوعاً برای قانون کذاری و حفظ مردم از مظنهٔ امراض و دفع کثافات اولا امر بقطع مو های زهار نموده بعلاوه قطع موی زیر بغل را که یك اندازهٔ دارای همین محذورات است امر فرمود و ثانیاً شستن آن مواضع و سایر بدن را در موقع ترشحات منی و یاحیض واجب کرد که فلسفه این قسم احکام اسلام فقط نظافت و حفظ صحت است)

(استنطاق و دوسیه)

در شرع اسلام از برای محاکمات اساساً استنطاق و دوسیه ثابت است و قاعدهٔ (**البینة علی المدّعی والیمین علی من انکر**) از برای اخرالدّواء وضع شده چنانکه محاکمات امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب اغلب باستنطاق ودوسیه

خاتمه میگرفت و باعمال تدبیر و قرائن قطعیه جلب اقرار یکی از طرفین را مینمود و بینه و قسم را در آخر کار که باستنطاق محاکمه را نتوان تمام کرد اجراء میفرمود (ارشاد مفید) دو نفر زن در دورهٔ خلیفهٔ ثانی در یك پسری نزاع داشتند. که هریك مدعی بودند پسر مال من است عاقبت محاکمه خدمت امیر المؤمنین انجامید و حضرت مدتی طرفین را تهدید و موعظه و استنطاق کرد عاقبت چیزی اقرار نکردند پس حضرت فرمود ارهٔ بیاورید تابچه را بدوقسمت کنم نصف مال یکی و نصف دیکر مال دیگری یکی از آن زنها رقت کرده و گفت یاامیر المؤمنین اگرحتماً باید بچه را نصف کنید من ازسهم خودم واین بچه کذشتم بچه را باو تسلیم کنید آنوقت حضرت فرمود الله اکبر بچه از آن تست که راضی بتلف آن نشدی و از دعوی خود صرف نظر کردی پس از آن زن دیگر اعتراف بحقانیت طرف نمود ایضا (ارشاد مفید) زنی جوانی را دوست میداشت و هرچند باآن جوان اصرار کرد بعکس آن جوان عفت ورزید عاقبت زن فاجره سفیدی تخم مرغ را روی لباس خود ریخته هنوز قدری رطوبت داشت که آمدخدمت حضرت امیر المؤمنین ع عرض کرداین جوان بامن مراوده وزنی کرد و بالاخره این آثار منی این جوان است که بروی لباس من ظاهر است و آن جوان تهمت زده گریه میکرد و خود را بری میداشت حضرت فرمود مقداری آب کرم ریختند در آن محل آلودگی لباس فوراً آن آثار مجتمع شده حضرت بدو نفر از صحابه فرمود که طعم اینرا بچشید و نخورید و بعد از چشیدن تصدیق شد که سفیدهٔ تخم مرغ بوده و دامن جوان از فجور مقدس است) کشف مطلب بطریق تدبیر و اعمال فراست و استنطاق و اقرار در محاکمات امیر المؤمنین مشحونست و از بعضی اخبار و محاکمات ائمه اسلام مستفاد میشود که گاهی درمطالب مهمه ومشکلات اموراستنطاق طرفین را بطور دوسیه مینوشتند تامطلب مکشوف شود و دراستنطاق ازکلیهٔ امور علاقه مند بمطلب سؤال فرموده

و محرر درج دوسیه مینمود (ارشاد مفید) روزی امیرالمؤمنین داخل مسجد شد جوانی را دید گریه میکند حضرت سبب سؤال کرد انجوان عرضکرد شریح درمحاکمهٔ حق من‌را ادا نکرد واشاره کرد بجماعتی که اینها پدرمن‌را بردند وپدرم مراجعت نکرد سؤال میکنم از اینها ازپدرم میگویند در راه مرد مستفسر اموالش میشوم میگویند مالی نداشت عاقبت محاکمهٔ مارا شریح بقسم گذرانید یعنی اینهارا قسم داد و بمن گفت حقی باینها نداری ومن والله یا امیر المئومنین میدانم که اینها پدر من‌را کشته واموالش را برده‌اند حضرت از ان جماعت سؤال کرد جواب کفتند پدر این جوان مرده ومالی ازاو ندیدیم و ما نمیدانیم پس ازان امیرالمؤمنین فرمود ایا تصور میکنید من نمیدانم واقع مطلب را انوقت مقرر داشت ان جماعت را درمسجد متفرق کردند و هریکی را در محلی جای دادند پس ازان عبیدالله ابی رافع محرر ومنشی خود را خواسته و یکی ازان جماعترا باستنطاق طلبید وفرمود آهسته جواب بگو درچه روزی از ولایت خارج شدید در حالتیکه پدرِ این جوان باشما بود جوابکفت در فلانروز حضرت بعبیدالله کاتب فرمود بنویس پس فرمود درچه ماه ان شخص جوابکفت پس ازان سؤال کرد درچه سالی بود انشخص معین کرد بازحضرت فرمودپدر اینجوان بچه مرض مرد جواب گفت بفلان مرض فرمود درچه منزل وفات کرد ایضاً جواب کفت فرمود که غسلش داد و کفنش کرد انشخص معین کرد فرمود بچه چیز کفن کردید اورا ایضاً جواب کفت باز سؤال کرد که براو نماز خواند کفت فلان فرمود که درقبرش کذاشت کفت فلان) وتمام سؤالات و جواب انهارا حضرت بعبیدالله محرر میفرمود بطریق دوسیه مینوشت انوقت حضرت تکبیر بلندی کفت واین شخص‌را بردند و دیگری را احضار و همین شکل استنطاق بترتیب دوسیه وثبت فرموده وبعد ازاستنطاق هریك تکبیری میگفت تا اینکه دوسیهٔ سه نفر ازانها مختلف شد چهارمی از تکبیرات حضرت و

موعظه و تهدید متوحش شـده اعتراف بقتل پدر جوان و تقسیم اموالش دربین خودشان نموده ومحل قبر انرا نیزمعین کرده پس ازان حضرت تکبیری گفت وامر بحبس چهارمی فرمود انوقت دیگری را خواست وتهدید وموعظه فرمود که رفیقت اقرار بقـتل نموده توهم واقعرا بگو انشخص نیز اعتراف نموده همچنین باقی هریك هریك اعتراف بقتل انشخص وتقسیم اموالش کردندحضرت اموال مقتول را استرداد کرده بان جوان وارث داد و خواست مجازات بکند قاتلین را که آن جوان ولی دم از مجازات ایشان عفو وصرف نظـر کرد الی آخر خبر که ما خلاصهٔ مربوط بمقصود را ذکر نمودیم)

(اسلام مخالفست باروح تنبلی و گدائی)

محقق بیداهت مذهب اسلام است که تکسب واجب وتنبلی وتکدی ممنوع است و باینجهة ابواب معاملات وانواع تکسبات را مشروحاً فقهاء نوشته و حلال وحرام آنرا تشخیص دادند که فرمود (**الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله**) کسیکه از برای تحصیل روزی عیال خود زحمت بکشد مثل اینستکه درراه خدا جهاد کرده است) حالات پیغمبر اسلام وعلی ابن ابیطالب و زحمات و تکسبات ایشان در آبیاری نخلستان و تجارت و سـایر مجاری کسب که متواتراً از ائمهٔ اسلام منقولست دلیل واضحیست که اسلام با روح درویشی مخالفست که شبانه روز راهشت قسمت کرده اند هشت ساعت برای راحت هشت ساعت عبادت و ضروریات معاش وهشت ساعت برای کسب (جامع السعاده) (حقایق الاخلاق) قال امیر المؤمنین **(اوحی الله تعالی الی داود انك نعم العبد لولا انك تاکل من بیت المال ولا تعمل بیدك شیئاً قال فبکی داود اربعین صباحاً فاوحی الله عز وجل الی الحدید ان لن لعبدی داود فالان الله له الحدید و کان یعمل کل یوم درعاً فیبیعها بالف درهم فعمل ثلثمائة وستین درعاً فباعها بثلثمائة و ستین**

الفا و استغنی عن بیت المال) وحی کرد خداوند بداود که خوب بنـدهٔ هستی اگر مصدر رزق خودت را بیت المـال قرار ندهی و تکسب داشته باشی پس داود چهل شبانه روز گریه کرد تااینکه خداوند آهن را بدست داود ملایم کرد داود مشغول زره سازی شد و باین عمل تکسب کرد و مستغنی از بیت المال گردید (حقایق الاخلاق) (بحار) عن علی ابن حمزه قال رأیت ابالحسن یعمل فی ارض و قد استنقعت قدماه فی العرق فقلت جعلت فداك این الرجـال فقال یاعلی **(قد عمل بالبیل من هو خیر منی فی ارضه و من ابی) فقلت من فقال (رسول الله و امیر المؤمنین و آبائی علیهم السلم کلهم کانوا قد عملو بایدیهم و هومن عمل النبیین والمرسلین والاوصیاء الصالحین**

علی ابن حمزه میگوید حضرت رضا امام هشتم امامیه را که با بیل زمینی را میکند و مشغول اصلاح زمین بود در حالیکه عرق تاقدمش را گرفته بود پس عرض کردم یاابالحسن اصحاب کجایند که شما زحمت میکشید حضرت فرمود زحمت و کار کردن به بیل شغل پیغمبر و امیر المؤمنین و آباء من بوده است و این شغل انبیاء و اولیاء خدا است) در وجوب تکسب و حرمت مفتخواری و از کیسهٔ مردم خوردن بانواع و اقسام آن اخبار بسیار است (بحار) (حقایق الاخلاق) **(ملعون من القی کلهٔ علی الناس)** یعنی ملعون است کسیکه معاش خود را از کیسه مردم بخواهد) بلکه کسالت و عدم جدیت در طلب معاش را نهی نمود که حضرت صادق فرمود **(لاتکسلوا فی طلب معاشکم فان آبائنا یرکضون فیها و یطلبونها)** کسل در طلب معاش نباشید زیرا پدران ماطلب میکردند معاش خود را و میدویدند برای معیشت) دویدن کنایه از جدیت است و در مقام نهی از درویشی و تنبلی فرمود (بحار) **عن الصادق ؏ قال فی رجل قال لاقعدن فی بیتی ولاصلین و لاصومن ولاعبدن ربی فاما رزقی فسیاتینی قال هذا احد الثلثة اللذین لایستجاب لهم دعوة)** حضرت صادق فرمود کسیکه

بگوید نماز میخوانم و روزه میگیرم اما روزی مرا خدا میرساند و در تحصیل رزق نباشداز آن‌اشخاصی است که دعای او مستجاب نمیشود) و در مقام منع از ارتزاق روحانیت کافی است روایت داود گذشته و عمل و تکسب ائمهٔ اسلام بلکه تمام اخبار گذشته و فتاوی فقهاء برحرمت اجرت برعبادت و عمل واجب و مستحب و در مقام حرمت سئوال و گدائی وارد است (بحار) قال رسول اللهص **(مسئلة الناس من الفواحش)** سؤال از مردم یك قسم از فواحش و اعمال شنیعه است) و ایضاً فرمود **(ان المسئلة لایحل الا لفقیر مدقع او غرم منقطع)** و ایضاً **(قال رسول الله** من سئل **عن ظهر غنی فانما یستکثر من جمر جهنم)** و ایضاً قال رسول الله **(مامن عبد فتح علی نفسه باباً من المسئلة الا فتح الله علیه سبعین باباً من الفقر)** و ایضا قال رسول اللهص **السؤال عن ظهر غنی صداع فی الرأس و داء فی البطن)** و باز شریعت اسلام قناعت باین مقدار نکرده برای رفع کسالت و تنبلی و جدیت در کار و عمل کلیه حاجت خواستن و هرقسم سؤالی را در غیر مقام ضرورت و لزوم نهی فرمود (بحار) (جامع السعاده) روی انه جائت فخذ من الانصار الی رسول الله فسلموا علیه فرد علیهم السلام فقالوا یارسول الله لنا الیك حاجة فقال هاتوا حاجتکم فقالوا انها حاجة عظیمة فقال هاتوا ماهی قالوا تضمن لنا علی ربك الجنة فنکس رأسه و نکت فی‌الأرض ثم رفع رأسه فقال افعل ذلك لکم علی ان لا تسئلوا احداً شیئاً فقال الرجل یکون فی السفر فیسقط سوطه فیکره ان یقول لانسان ناولنیه فراراً من المسئلة فینزل فیاخذ و یکون علی المائده و یکون بعض الجلساء اقرب الی الماء منه فلا یقول ناولنی حتی یقوم و یشرب) نتیجه و خلاصهٔ مضمونش این است که پیغمبر اسلام بطایفهٔ از انصار فرمود من ضامن بهشت برای شمامیشوم بشرط اینکه درغیر موقع لزوم ازاحدی هیچگونه سؤالی نکنیدحتی‌اینکه اگرسفر وسوارهستیدتازیانهٔ شمابزمین‌افتاد بکسی‌نگوئیدبمن‌بده تاخودت‌پیاده‌شوی‌و

برداری که من کراهت از این عمل دارم واگر سر سفرهٔ برای تغذیه با چند نفر نشسته اید و آب بکسی دیگر نزدیك است تقاضا نکن آبرا بتو بدهند که مکروهست وخودت حرکت کن و آبرا بردار خلاصه باین مضمون روایات که نواع مفتخواری وسئوال وتکدی ودرویشی وتنبلی را نهی فرموده بیشتر از حد احصا است لکن برای احترام مؤمن و سائل و حفظ نوع و رفع احتیاجات مردم رد سئوال واجابت نکردن سائل را نیز ممنوع داشت که اخبار مکرره در ثواب ولزوم قضاء حوائج واجابت مسئول مؤمن وارد است و سیرهٔ ائمه اسلام شاهد است منقول از حضرت سید الشهداء امام سیم امامیه است کههر وقت کسی کاغذی برایش مینوشت حضرت هنوز نخوانده بود که می فرمود **(حاجتك مقضیة)** یعنی حاجت ترا هرچه و هر مبلغ باشد اجابت کردم صحابه عرض میکردند یابن رسول الله بخوانید آنوقت جواب بفرمائید حضرت میفرمود نمیخواهم در مدت خواندن من مکتوب‌را صاحب حاجت خجلت بکشد ومردد باشد اجمالاً یکی از حقوق مسلمین بریکدیگر اجابت حوائج است بلکه مقرب ترین بندگان و بهترین مسلمانان کسی است که خودش و مالش را برای مردم بخواهد و اجابت مسئول سایرین بکند بعلاوه ملکهٔ سخاوت در اخبار و سیرهٔ ائمهٔ اسلام بهترین عبادات و خصال است و ایضاً فرمود (سورهٔ الضحی) (آیهٔ ۱۰) **(و اما السائل فلا تنهر)** و اخباری در لزوم احترام بسائل و اجابت حاجت او وارد است لکن تصور نشود که آیات واخبار وخطب که در مذمت دنیا فرموده اند ترغیب به تنبلی است بلکه مقصود از مذمت دنیا علاقهٔ قلبی وحرص بمال است باندازهٔ که مانع ورادع از ادآء حقوق واجبه ومستحبه باشد .وباعلقه وحرص اسباب تکسب حرام وجلب اموال مردم شود که حضرت امام زین العابدین ؏ فرمود **(الدنیا دنیاثان دنیا بلاغ و دنیا ملعونة)** دنیا دوقسم است دنیای محبوب ودنیای ملعون که مذموم عقلا و ایات و اخبار و

خطب اسلامیست (بحار) (حقایق‌الاخلاق) (قال الصادق علیه السلام) **(لیس منا من‌ترك دنیاه لآخرته ولا آخرته لدنیاه)** یعنی شیعیان ما دنیارا برای آخرة و آخرت را برای دنیا نباید ترك کنند) چنانکه در مذمت مال که بشکل لا ابالی واز حرام وشبهه جمع شده باشد اخبار وآیات وافر است همچنین‌درتحسین مال حلال و غنیی که ازمحل گرفته وبمصرف شرعی برساند اخبار بسیار است که دربیشتر از کتب اخبار است **(نعم المال الصالح للرجل الصالح)** حضرت فرمود چقدر سعادتست مال خوب از برای شخص خوب) خداوند منت برمردم میگذارد (سوره نوح) (آیهٔ ۱۱) **(ویمددکم باموال وبنین)** (حقایق) (جامع السعادة) قل النبی ص **(العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال)** بهترین عبادات تحصیل مال حلال است خلاصه خواستن دنیا و مال دنیا را از محل حلال وصرف وخرج دنیارا در محل شرعی که خداوند خواسته‌ازمصارف شخصی ومصلح نوع طلب دنیا نیست بلکه عبادت است بحار حقایق قال الصادق **ان الله یحب الاغتراب فی الرزق وقال له رجل والله انا لنطلب الدنیا ونحب ان نؤتیها فقال ۴ تحب ان تصنع بها ماذا قال اعوذ بها علی نفسی و عیالی واصل بها واتصدّق بها و احجّ واعتمر فقال ۴ هذا لیس طلب‌الدنیا هذا طلب الاخرة)**

(حکومت‌اسلامی‌دموکراسیست‌نه‌اریستوگراسی)

از آنجائیکه در حیات اجتماعی و زندگی عمومی تمام مردم ذیمدخل هستند پس در قانون اجتماعی نیز عموم مردم ذیمدخل ودرتشکیل حکومت آراء عموم وتمام افراد لازم است که احدی حق دیگری را غصب نکرده تسلط هیئت حاکمه بر افراد ملت از روی انتخاب عامیون بعمل آید که تمام افراد بمقتضای سلطنتی که هرکس بنفس و مال خود دارد بحکومت وقت

سلطنت دهند و یاازطرف خداوند منصوص بسلطنت شود که خداوند و پیغمبر اولی **بالمؤمنین من انفسهم واموالهم)** والا اشراف و بزرگان مملکت را حق آن نیست که هیئت حاکمه برای عموم ورعیت تهیه کنند و اگر کسی بنظر دقت مطالعه کند حکومت اسلامی را طرفدار عامیون خواهد شناخت نه‌طرفدار اشراف پس مبنی اسلام دموکراسی است نه اریستوگراسی اولا اسلام اصول قوانین را موضوع از طرف خداوند نمود و اکثریت را در آن دخالت نداد زیرا خداوند اعلم بمصالح ومفاسد ومقتضیاتست لکن در سیاسیات و جزئیاتی که شرع متعرض انها نشده بمقتضای امر **وشاورهم** و کریمه **وامرهم شوری‌بینهم** تابع شوری وحکومت آراء بود که مکرر در قران نظیر قصهٔ بلقیس و سلیمان اشاره بحکومت شوری شده و ثانیا پیغمبر اکرم تمام امتیازات جاهلیت را از حسب ونسب وسایر فضایل الغا ونسخ کرده فضیلت وامتیاز را منحصر بعلم وتقوی نمود که **(ان اکرمکم عند الله اتقیکم)** وهروقت بیت المال را تقسیم‌میکرد ابداً تفاوتی بین خواص صحابه واشراف وفقراء ورنجبرها نمیگذاشت وهمچنین در سایر حقوق و مجازات. و حدود و محاکمات ابداً اختلافی بین اشراف و عموم ملحوظ نفرمود و همیشه رضایت عمومی را مقدم برخواص میداشت وبهمین طریقه امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب مشی‌ورفتار نمود که شب اول خلافتش در تقسیم بیت المال طلحه وزبیررا که از بزرگان صحابه محسوب بودند باپست‌ترین افراد مساوی کرد وهمین جهت اسباب انزجار ایشان شده مقدمات جنك جمل فراهم گشت امیر المؤمنین درنهج البلاغه با شتر نخعی والی مصر دستوراتی میدهد که یك جملهٔ از آنرا ذکر میکنیم

ولیکن احب الامور الیك اوسطها فی الحق و اعمها فی‌العدل و اجمعها

لرضی الرعیة فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة (۱) و ان سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة و لیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤنة فی الرخاء واقل معونة له فی‌البلاء واکره للانصاف واسال بالالحاف واقل‌شکراً عند الاعطاء وابطاء عذراً عندالمنع واضعف صبراً عندملمات الدهر من اهل الخاصه (۳) وانما عماد الدین (۴) و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من‌الامة فلیکن صغوك لهم ومیلك معهم)

توصیه میکند باشتر نخعی که چیز هائی که عدالت آن عمومی است وجامع رضایت رعیت است بیشتر ازهمه آنرا دوست داشته باش برای اینکه غضب‌خواص واشراف بخشیده میشود برای رضای رعیت وعموم لکن غضب عموم برضایت اشراف بخشیده نخواهد شد وهیچکس از رعیت وعموم ثقیل بر والی نیست به اندازهٔ خواص واشراف زیرا بزرکان وطبقات عالی از مردم در بلا کمتر اعانت میکنند وانصاف ایشان کمتر است ومتمنیات ایشان زیاد تر وصبر ایشان کمتر و اعتماد دین وجماعت مسلمین مستظهر بعموم و رعیت است پس میل تو بعموم باشد وهمیشه طرفدار عامیون باش نه اشراف) و اما سایر ائمهٔ اسلامی نیز بهمین رویه عمل میکردند که بر خلاف بنی امیه وبنی عباس ابداً فرقی در نظر ایشان بین عرب وعجم واشراف وفقرا نبود و بهمین جهت فرسها و سایر ملل که در تحت ذمهٔ اسلام و یا مسلم بودند همیشه خواستار سلطنت اهل بیت بوده از بنی امیه و بنی عباس متنفر بودند چنانکه از تواریخ جرجی زیدان مصری

(۱) یجحف ای‌یذهب برضی الخاصه فلا ینفع الثانی معه اما لو سخط‌الخاصه ورضی العامه فلا اثر لسخط الخاصه)

(۲) الالحاف الالحاح والشدة فی السئوال)

(۳) من‌اهل الخاصة متعلق باثقل وما بعده من‌افاعل التفضیل)

(۴) جماع لشیئی بالکسر جمعه ای جماعة الاسلام والعامة خبر عمادومابعده)

معلوم می شود که اسباب انقراض دولت بنی امیه دعوت ابو مسلم خراسانی بود باسم اهل بیت منتهی ابو مسلم خیانت کرد وبیعت را برای بنی عباس تمام کرد و باز ملل غیر عرب مخصوصاً فرس دائماً در صدد خلع بنی عباس از سلطنت بوده اسباب قهری ولایت عهد حضرت رضاع را فراهم کردند زیرا اهل بیت پیغمبر و ائمهٔ امامیه تماماً طرفدار عامیون بوده وحکومت دموکراسی را اجراء مینمودند ولی سلطنت عثمان و بنی امیه و بنی عباس غاصبین خلافت اریستوکراسی و طرفدار اشراف بودند که عثمان و تابعین او در تقسیم بیت المال اشراف و بزرکان را مقدم میداشتند بلکه بیت المال و آراء و مناصب و حکومتها را اختصاص بخواص داده بودند که شرح خلافت عثمان در مقاله (موجبات تاسیس‌اسلام) کذشت بلکه بنی امیه بواسطهٔ تعصب فطری و اشراف پرستی علاوهٔ براینکه تمام مناصب و حقوق و محاکمه و آراء را اختصاص بفامیل خود و بزرکان داده بودند غیر ملت عرب را از مسلمین از موالی شمرده و حق هیچگونه رای و مداخلهٔ در امور ایشان نمیدادند و اگر عرب عجم را میکشت قصاص نمیکردند و عرب در جماعت اقتداء بسایرین نمیکرد و دماء و اموال ایشان را در قبال عرب محترم نمیدانستند و اما بنی عباس اگرچه مقهور فرس بودند لکن بااین حال رویهٔ سلوك ایشان حتی المقدور باسائر ملل و اشراف طریقهٔ بنی امیه بود چنانکه از ملاحظهٔ تواریخ شرح حال ایشان واضح میشود

واماحکومت دورهٔ آتیهٔ آل محمدص دورهٔ حضرت حجت‌عصر عجل‌الله فرجه چون تمام دنیا را در مرکز ثقل واحد اداره خواهد کرد و حکم بواقع می کند نه طرق ظاهریه و یك قانون ودیسیپلین را که قانون محمدی است درعالم ترویج مینماید بعبارهٔ اخری تمام عالم را در تحت یك مرکز و یك قانون و یك زبان و یك مذهب اداره میکند بحکومت سوسیالیزمی شبیه تر است .

(اخبار اسلام از آئروپلان)

(منتخب الاختصاص) (بحار) بالاسانید القویه عن الامام الخامس محمد الباقر ع فی وصف الامام المنتظر (مهدی) آل محمد علیهم السلم انه قال **(اما انه سیرکب السحاب و یرقی فی الاسباب اسباب السموات السبع و الارضین السبع خمس عوامر و اثنتان خرابان)** حضرت امام محمد باقر امام پنجم امامیه در علامات و اوصاف ظهور حضرت حجت میفرماید که مهدی موعود سوار ابر خواهد شد و ترقی در اسباب هفت آسمان و هفت زمین میشود که از هفت زمین پنج زمین معمور است و دو زمین خراب) ظاهر از سواری ابر سوار آئروپلن است بقرینهٔ ترقی در اسباب و الا اگر مقصود فقط سواری ابر بقوهٔ قدسیه و اعجاز بود ذکر ترقی اسباب در ردیف ابر سواری بی تناسب است

پس مراد سواری آئروپلان وطیاره است باندازهٔ ابر وفوق ان ومراد از ترقی در اسباب اسمانها وزمینها یعنی احداث و تکمیل آلات رؤیت و استکشاف از آنها و آلات سیرونزدیکی بانها است وهمچنین آلات واسباب آنزمینها نیز ترقی کرده ومیکند که هریك حالات و کیفیات سایرین وسیر طرف دیگران را کشف کرده و بکنند چنانکه صاحب الهلال نقل میکند حالیه میلها بالاتر از ابر سیر میکنند و حکماء اروپا پس از رؤیت کرات و سایر زمینها در صدد مخابرهٔ با کرهٔ مریخ بوده چنانکه خداوند در (سورهٔ حجر) (ایهٔ ۱۴) فرمود **(ولو فتحنا علیهم باباً من السماء فظلو فیه یعرجون)** و حتماً اهالی کرهٔ مریخ وسایر زمینهای معموره نیز ترقی در اسباب کرده درصدد مخابرهٔ باماها وسایرین هستند عاقبت ایا موفق شویم یا نشویم معلوم نیست برای پیش بینی از ترقی دراسباب وتصدیق فرمایش واعجاز ائمهٔ اسلام همین مقدار تعالی وترقی دراسباب کافیست وان ۵ زمین آباد که در روایت فرمود عطارد وزهره ومریخ و مشتری وزحل است که غالب حکماء اروپارا عقیده چنانست که آنها دارای

مخلوق انسانی و حیوانی هستند اما اوانوس و نبتون بواسطهٔ کثرت بعد انها از شمس شاید دارای مخلوقی نباشند ویا از جنس ما نیستند که مشروحاً در مقالهٔ (مسکونیت سیارات) ذکر شد

خاتمه کتاب

این بنده (رضا ابن محمد حسن الدامغانی) بابضاعت مزجاة وقلت معلومات بتالیف وتصنیف معجزات اسلام پرداخته باندازهٔ استعداد خود مطالبرا ادا نمودم **(جائت سلیمان یوم العید قبرة اتت بفخذ جراد کان فی فیها و ترنمت بفصیح القول و اعتذرت ان الهدایا علی مقدار مهدیها)** امید وارم که عموم خوانندگان محترم بنظر دقت وانصاف بعرایض بنده نگریسته اگر زلل وخلل ونقصانی مشهود گردید بعین اغماض وقلم عفو صرف نظر کنند **فان الجواد قد یکبو وان الانسان قد یسهو**

ودراخرین مقاله عموم اسلامیانرا متذکر میکنم که فقط طریق تعالی وسبیل ترقی اسلامیان الغاء اختلافات ونسخ خرافات است **(واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا)** خداوندعالم خطاب کرد که متوسل بحبل خدا شوید تماماً ومتفرق و متشتت نباشید) حبل خدا دین اسلام است که مسلمین باید دراین کلمهٔ جامعه شرکت داشته بقوانین ان متوسل شده تماماً خودرا مستخدم سلطان قانون اسلام بدانند که این اتفاق واتحاد یگانه وسیلهٔ استخلاص مسلمین است از ذلت اجانب چنانکه امیرالمؤمنین پس از نکه ابوبکر حق خلافت را غصب نمود برای حفظ جامعهٔ اسلام و عدم القاء جدال وشقاق بین صحابه ومسلمین بحکم سیاست وناموس عقل تسلیم ابوبکر شده با او بیعت کرد واین قضیه بزرگترین شاهدیست برای سیاست علی ابن ابیطالب که پس ازانکه خلفاء از غصب خلافت متقاعد و منصرف نگشتند علی ع ازحق خود نظر به بلتیك وقت صرف نظر فرمود پیغمبر مسلمین وسائلی برای الفت واتحاد مسلمین اتخاذ کرد که عموم اهل اسلام درسایهٔ اتفاق و همدستی

درتحت دیسپلین ونظام اسلام منظماً حرکت کرده درامور معاش و معاد خود تعالی جویند والحق اگر اروپائیان بدقت قوانین پیغمبرامی و پیش بینیهای قران وعلم ائمه اسلامرا که مخالف عقاید ان عصر بود نظر کنند تصور نمیشود که بتوان بغیر علم الهی حمل کرد چنانکه خـداوند عالم دائماً هر پیغمبری گسیل داشت ازطبقاتی مبعوث کرد که احتمال تحصیل و کسب علوم درانها داده‌نشود وعلوم و معجزات ایشان خارق عادت وشاهد نبوت باشد و احدی نتواند بگوید که ان معجزات از روی تحصیل علم ویا تکمیل صنعت است چنانکه یکمرتبه چوپان شعیب که در صحرا بزرگشده وابداً احتمال تحصیل علم وصنعت در او نمیرفت مبعوث بفرعون نمود وخطاب شد (**اذهب الی فرعون انه طغی و قل له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی**) و درمرتبهٔ دیگر بچهٔ بی‌پدر و بی پرستاری را مبعوث بتمام عالم نمود که احتمال تحصیل و کسب علوم وصنایع دربارهٔ مسیح نرود و درمرتبهٔ دیگر ازین امت وحشی وبی علم محض نوکر وعامل خدیجه را بااینکه عوام صرف وابداً خواندن و نوشتن نمیدانست مبعوث کرد ومخالف معلومات متمدنین زمان خودش تنطق وجعل قانون کرد که اتمام حجهٔ کاملهٔ الهیه گردد چنانکه در هیچ تاریخ اسلامی وغیر اسلامی اثبات تحصیل ولو یکمقدار قلیل را برای پیغمبر اسلام نکرده واگر کسی دعوی کندفقط از روی عناد ولجاج است که ابداً شاهدی از اخبار وتواریخ نمیتوان اقامه کند بااینکه تمام مردم از مسلمین وغیر مسلمین مواظب این شخص فوق العاده عالم بوده وکلیهٔ حالات وسوابق وگذارشات اورا نظر گرفته ضبط کردند بعلاوه علماء آن عصرقانون با این متانت واستحکام نداشته که پیغمبرامی ازانها اخذ و تعلیم بگیرد واگر تعلیم میگرفت بایستی مطابق بامعلومات انها بکند درصورتیکه غالباً مخالف عقاید ومعلومات مصریین وفرس ویونان وسایر متمدنین عصر تنطق فرمود که پس از ۱۳۰۰ سال صدق فرمایشات ان بزرگوار مشهود گردید

(ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان امنو بربکم فامنا)

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۳	و آئیناه	و آئیناه	۱۲۹	۱۶	بتدیج	بتدریج
۱۵	۲	تنی	آنی	«	۲۲	نقلاب	انقلاب
۱۶	۲۱	ز ع	زرع	۱۳۰	۱۱	نوبت	نوابت
«	۲۲	ر آن	در آن	۱۳۷	۷	تبعیت	وتبعیت
۱۷	۱۰	فائد	قائد	«	۱۸	یقول	بقول
۲۵	۴	عب ۸۲	عب ۷۲	۱۴۲	۲۰	که د	که در
۳۱	۱۲	مسلمان	مسلمانان	۱۵۰	۲	وثار	و آثار
۳۴	«	پیش	پیش	۱۵۴	۱۸	شعر	مشعر
۴۵	۵	و قبیح	قبیح	۱۷۰	۱۸	که	میفرماید که
۵۸	۱۱	تورایه	توریه	۱۸۲	۲۱	صذقت	صدقت
۹۴	۴	بیشتر	بیشتر نیست	۱۸۳	۱۵	فدهب	فذهب
۱۰۰	۱۶	مراود	مراوده	۱۸۶	۲۰	انز الله	انزل الله
۱۰۶	۱۸	استردا	استرداد	۱۸۷	۶	یکنفمرمدعی	یکنفرمدعی
۱۰۹	۱۱–۱۳	قوی	قوای	«	۱۸	ساسا	اساساً
۱۱۸	۱۴	را	در	۱۹۰	۱	حدثیات	حدسیات
۱۲۰	۸	حس	حسن	۱۹۱	۱	ز	از
۱۲۲	۱۴	ازبی	ازبی	«	۲	بوب	ابواب
۱۲۳	۲۳	تش	آتش	۱۹۲	۱۱	دردا	داررا
۱۲۷	۱۲	کهوار	گهواره	۱۹۳	۱۲	وجداول	جداول
«	۱۶	شتر	شتر	۱۹۴	۲۱	دسته	دست
«	۱۹	کر	کرد	۱۹۷	۴	وزن	بوزن
«	۲۰	ه	هر	۱۱۶	۴	نواع	انواع
۱۲۸	۴	باکه	باکرهٔ	۱۲۲	۱	اوانوس	اورانوس
«	۱۳	روسی	رواسی				